



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir



سئالو

پاسخ میدهد

تأليف: سيد رضا عثماني

زیر نظر آیت الله جعفر سبحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیعه پاسخ می دهد

نویسنده:

رضا حسینی نسب

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	شیعه پاسخ می دهد
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۴	مقدمه
۱۶	پیشگفتار
۱۸	و عترتی صحیح است یا و سنتی؟
۲۸	منظور از شیعه چیست؟
۳۰	چرا علی بن ابی طالب وصی و جانشین پیامبر است؟
۳۵	ائمه چه کسانی هستند؟
۳۹	چرا به هنگام صلوات بر محمد، آل آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید و می گوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد؟
۴۱	چرا امامان خود را معصوم می نامید؟
۴۳	چرا در اذان اشهد أن علیا ولی الله می گوئید و به ولایت علی گواهی می دهید؟
۴۷	مهدی آل محمد کیست و چرا در انتظار آمدن وی به سر می برید؟
۴۷	اشاره
۵۱	اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان، آن را نپذیرفته اند؟
۵۱	اشاره
۵۵	رجعت چیست و چرا به آن اعتقاد دارید؟
۶۱	شفاعت چیست که شما بدان معتقدید؟
۶۱	اشاره
۶۵	آیا درخواست شفاعت از شفیعان واقعی، شرک است؟
۶۹	آیا کمک خواستن از غیر خدا شرک است؟
۶۹	اشاره

- آیا خواندن و صدا زدن دیگران، مستلزم پرستش آنان و شرک است؟ ۷۳
- اشاره ۷۳
- بداء چیست و چرا به آن معتقد هستید؟ ۷۹
- آیا شیعه معتقد به تحریف قرآن است؟ ۸۳
- نظر شیعه نسبت به صحابه چیست؟ ۹۳
- مقصود از ازدواج متعه چیست و چرا شیعه آن را حلال می‌داند؟ ۱۰۲
- اشاره ۱۰۲
- چرا شیعیان، بر تربت سجد می‌کنند؟ ۱۱۱
- چرا شیعیان به هنگام زیارت، در و دیوار حرم را می‌بوسند و به آنها تبرک می‌جویند؟ ۱۲۰
- اشاره ۱۲۰
- آیا از دیدگاه اسلام، دین از سیاست جدا نیست؟ ۱۲۷
- اشاره ۱۲۷
- چرا شیعه، فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین) را فرزندان رسول خدا می‌خواند؟ ۱۳۵
- چرا شیعه، خلافت را تنصیبی می‌داند؟ ۱۴۱
- آیا سوگند به غیر خدا شرک است؟ ۱۴۵
- توسل به اولیای الهی، موجب شرک و مایه بدعت است؟ ۱۵۱
- آیا بزرگداشت زادروز اولیای خدا، بدعت یا شرک است؟ ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- چرا شیعیان، نمازهای پنجگانه را در سه نوبت می‌خوانند؟ ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- منابع فقه شیعه چیست؟ ۱۸۱
- آیا ابوطالب با ایمان از دنیا رفت که به زیارت او می‌روید؟ ۱۹۳
- آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به جای علی بن ابی طالب، قرآن را بر رسول خدا نازل کرده است؟ ۲۱۵
- اشاره ۲۱۵

- ۲۲۱ ملاک تقیه چیست؟
- ۲۲۵ در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشور دانسته‌اید، چرا؟
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۹ آیا شیعه، نماز وتر را واجب می‌داند؟
- ۲۳۱ آیا اعتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک است؟
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۷ چرا مقام امامت از مقام رسالت بالاتر است؟
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۴۷ معیار تشخیص توحید از شرک چیست؟
- ۲۵۸ پی نوشتها
- ۲۷۹ درباره مرکز

شعبه پاسخ می دهد

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی نسب رضا، ۱۳۳۲ -

عنوان قرارداد: شیعه پاسخ می دهد.

عنوان و نام پدیدآور : شیعه جواب دیتی هین / رضا حسینی نسب؛ مترجم عمران مهدی.

مشخصات نشر : قم: مشعر (ع) ۱۴۲۷ق. ۲۰۰۶م. ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۳۲۴ ص.

شابک : ۹۶۴-۹۲۹-۵۲۹-۰۸۹-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون‌سپاری)

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعه -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شناسه افزوده : مهدی، عمران، مترجم

شناسه افزوده : مجمع جهانی اهل بیت (ع)

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/ح۵۴ش ۹۰۴۶ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۵-۲۱۵۲۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

«مراتب معنوی حج که سرمایه حیات جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می نماید، حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج بطور صحیح و شایسته مو به مو عمل شود». حضرت امام خمینی (قدس سره)

حجّ نمایشی پرشکوه، از اوج رهایی انسان موحد از همه چیز جز او، و عرصه پیکاری فرا راه توسن نفس، و جلوه بی مانندی از عشق و ایشار، و آگاهی و مسئولیت، در گستره حیات فردی و اجتماعی است. پس حجّ تبلور تمام عیار حقایق و ارزشهای مکتب اسلام است. مؤمنان گرچه با این عبادت الهی، آشنایی دیرینه دارند، و هر سال با حضور شورانگیز از سراسر عالم، زنگار دل، با زلال زمزم توحید می زدایند، و با حضرت دوست تجدید میثاق می کنند، و گرچه میراث ادب و فرهنگ ما، مشحون از آموزه های حیاتبخش حجّ است، اما هنوز ابعاد بی شماری از این فریضه مهم، ناشناخته و مهجور مانده است. پیروزی انقلاب اسلامی، در پرتو اندیشه های تابناک امام خمینی (قدس سره) حجّ را نیز همچون سایر معارف و احکام اسلامی، در جایگاه واقعی خویش نشانده، و سیمای راستین و محتوای غنی آن را نمایاند. اما هنوز راهی دراز در پیش است، تا فلسفه و

ص: ۸

ابعاد و آثار و برکات حج، شناخته و شناسانده شود، و مؤمن حج گزار با آگاهی و شعور دینی، بر آن مواقف کریمه، و مشاعر عظیمه، که محل هبوط ملائکه الله، و توقف انبیا و اولیا بود، گام بگذارد. در راستای تحقق این هدف بزرگ، بعثه مقام معظم رهبری با الهام از اندیشه های والا و ماندگار امام راحل (قدس سره)، احیاگر حج ابراهیمی و بهره گیری از رهنمودهای ارزشمند رهبر عزیز انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای - مدظله العالی - با تأسیس معاونت آموزش و تحقیقات، تلاش می کند فصل جدیدی فراراه اندیشمندان مسلمان، و علاقمندان به فرهنگ حج، و زائران و راهیان حرمین شریفین بگشاید. از این رو در عرصه تحقیق و تألیف و ترجمه، آثار گوناگون پیرامون حقایق و معارف حج، آشنایی با اماکن مقدسه، تاریخ و سرگذشت شخصیتهای بزرگ اسلام، بررسی رویدادها و عرضه خاطرات و بویژه آموزش مسائل و آداب حج تلاش هایی را آغاز کرده است. آنچه اینک پیش روی خواننده قرار دارد برگ سبزی است از این دفتر. بی گمان راهنمایی و همراهی اندیشوران، از نارسایی ها خواهد کاست، و در این راه معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری، از همکاری همه علاقمندان استقبال کرده، و دست آنان را به گرمی می فشارد. (و من الله التوفیق و علیه التکلان)

معاونت آموزش و تحقیقات

بعثه مقام معظم رهبری

پیشگفتار

افراد آگاه از شرایط حاکم بر جهان اسلام، به خوبی می‌دانند که امرزه «امت» اسلامی به صورت «امت‌ها» درآمده و هر امتی برای خود راه و رسمی دارد. در نتیجه زمام زندگی آنان به دست افرادی افتاده است که سیادت و بقای خود را در گرو دامن زدن بر اختلافات می‌دانند. از این جهت در این راه به صورت‌های مختلف سرمایه‌گذاری نموده و از هر وسیله ممکن بهره می‌گیرند. جای گفتگو نیست که در میان طوایف اسلامی، مسائل اختلافی وجود دارد، هر چند بیشتر آنها مربوط به مسائل کلامی است که متکلمان اسلامی پایه گذار آنها هستند و نوع مسلمانان از آن اختلافات آگاهی ندارند، ولی در برابر مسائل اختلافی، محورهای مشترکی وجود دارد که حلقه اتصال در میان آنها است، بلکه نقاط مشترک فزونتر از نقاط اختلافی است - مع الوصف - سرمداران اختلاف، بر آن تکیه کرده و از بازگویی مسائل مشترک در اصول و فروع سرباز می‌زنند.

در یکی از کنفرانسهای مربوط به «تقریب میان مذاهب اسلامی»، تبیین موضوع مذاهب فقهی در مورد احوال شخصی (نکاح، طلاق، ارث و...) به اینجانب واگذار شد، نگارنده در این مورد، رساله‌ای تقدیم کنفرانس نمود که اعجاب شرکت کنندگان را برانگیخت و هرگز برای آن پیش از مطالعه رساله، قابل قبول نبود که فقه شیعه در اکثر مسائل مربوط به این سه باب، با مذاهب چهارگانه فعلی اهل سنت وحدت نظر دارد.

آنان از دور، دست بر آتش دارند و شیعه را یک طایفه بریده از دیگر طوایف اسلامی می‌انگارند و شب و روز در وسائل ارتباط جمعی، بر ضد این گروه مظلوم

تاریخ سخن می‌گویند، جز خوش خدمتی به دشمن مشترک و آب در آسیاب او ریختن، کار دیگری صورت نمی‌دهند. نگارنده به این گروه ناآگاه، سفارش می‌کند که ارتباط نزدیک با شیعه و تماس با علما و دانشمندان آنان، پرده‌های ناآگاهی را از دیدگان آنان برطرف می‌نماید و شیعه را بصورت برادر تنی خود ارائه می‌کند که قرن‌ها در طلب او بودند و از این طریق بر مفاد آیه تحقق بخشیده که می‌فرماید: (إِنَّ أُمَّتَكُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ)

یکی از ترندهای دیرینه استعمار در میان ملت‌های اسلامی، طرح شبهات و تکثیر اشکالات است تا از این طریق، به انقلاب شکوهمند اسلامی، آسیب رسانند و این یک شیوه دیرینه است که در چند قرن اخیر به صورت‌های گوناگون، در خاورمیانه و قسمت‌های دیگر، رایج بوده است.

در موسم حج، بسیاری از زائران خانه خدا که با انقلاب اسلامی، آشنا گردیده و از سوی دیگر، تبلیغات سوء دشمنان، ذهن آنان را مشوب نموده است، به هنگام ملاقات با حجاج ایرانی، پرسشهایی را مطرح کرده و درخواست پاسخ می‌نمودند.

به منظور پاسخگویی به این نیاز، قسمت اعظم این سؤالات که غالباً جنبه دینی و فرهنگی دارد، در این مجموعه گردآمده و جناب مستطاب دانشمند محترم سید رضا حسینی نسب، زیر نظر اینجانب، به تنظیم پاسخ‌ها پرداخته و تا آنجا که فرصت اجازه می‌داد، در توضیح آنها کوشش به عمل آمده است و به منظور رعایت اختصار در مقام جواب، به مقدار ضرورت اکتفا گردیده و تفصیل و توضیحات بیشتر باید به وقت دیگر، موکول شود.

امید است این خدمت ناچیز، مورد پذیرش امام زمان - ارواحنا فداه - واقع شود.

قم - حوزه علمیه

جعفر سبحانی - ۱ / ۹ / ۱۳۷۴

و عترتی صحیح است یا و سنتی؟

محدثان حدیث ثقلین را که دارای شهرت بالایی است، دو گونه نقل نموده و در مجامع حدیثی آورده اند، باید دید کدام یک از آن دو، صحیح است:

الف: «کتاب الله و عترتی اهل بیتی»

ب: «کتاب الله و سنتی»

پاسخ: حدیث صحیح و ثابت از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) همان لفظ «و اهل بیتی» است. روایتی که در آن به جای «اهل بیتی»، «سنتی» آمده، از نظر سند باطل و مردود است سند حدیث «و اهل بیتی» از صحت کامل برخوردار است. سند حدیث «و اهل بیتی»:

این متن را دو محدث بزرگ نقل کرده اند:

۱ - مسلم در صحیح خود از زید بن ارقم نقل می کند که: پیامبر خدا روزی در کنار آبی به نام «خم» میان مکه و مدینه خطبه ای ایراد کرد و در آن خطبه خدا را ثنا گفت و مردم را نصیحت کرد آن گاه چنین فرمود:

«ألا أيها الناس، فانما أنا بشرٌ يوشك أن يأتي رسول ربِّي

فأجیب، و أنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به - فحث على كتاب الله ورغب فيه ثم قال: - وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي»
- ای مردم من بشری بیش نیستم و نزدیک است مأمور و فرستاده پروردگارم بیاید و من دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم و می روم؛ یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زیند - و پیامبر بر عمل به کتاب خدا تأکید نمود آن گاه فرمود: - و اهل بیت من، خدا را درباره اهل بیت خود متذکر می شوم، این جمله را سه بار تکرار فرمود. (۱)

این متن را دارمی نیز در سنن (۲) خویش آورده است. باید گفت سند هر دو مثل آفتاب روشن و واضح است و کوچکترین خدشه ای در آن نیست.

۲ - ترمذی این متن را با لفظ «وعترتی اهل بیتی» نقل کرده است که متن حدیث چنین است:

«أني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى؛ أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الأرض و عترتي اهل بيتي، لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيها». (۳)

- من در میان شما دو چیز به ودیعت و امانت می گذارم، مادامی که به آن تمسک بجوید، هرگز گمراه نمی شوید؛ یکی از دیگری بزرگتر است:

۱- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۰۳، شماره ۲۴۰۸، چاپ عبدالباقی.

۲- دارمی، سنن، ج ۲، ص ۴۳۲-۴۳۱.

۳- ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۶۶۳، شماره ۳۷۷۸۸.

کتاب خدا که ریسمان رحمت آویزان از آسمان به سوی زمین است، و دیگری عترت و اهل بیت، و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض به من می پیوندند، بنگرید چگونه با امانتهای من رفتار می کنید. مسلم و ترمذی، که از مؤلفان صحاح و سنن می باشند، هر دو بر لفظ «اهل بیت» تأکید دارند، و این بر اثبات نظر ما کافی است و سند هر دو در کمال اتقان و از اعتبار خاصی برخوردار است که نیاز به بحث و گفتگو ندارد. سند متن «و سنتی»

روایتی که به جای «اهل بیتی» لفظ «سنتی» را آورده حدیثی است مجعول که علاوه بر ضعف سند، عوامل وابسته به امویها آن را ساخته و پرداخته اند:

۱ - حاکم نیشابوری در مستدرک، متن یاد شده را با اسناد زیر نقل کرده است:

«عباس بن اُبی اُویس»، عن «ابی اویس» عن «ثور بن زید الدیلمی»، عن «عکرمه»، عن «ابن عباس» قال رسول الله:

«یا ایها الناس انی قد ترکت فیکم، ان اعتصمتم به فلن تضلّوا ابدا کتاب الله و سنّه نبیه!» (۱)

- ای مردم من در میان شما دو چیز را ترک کردم، مادامی که به آن دو، چنگ زیند هرگز گمراه نمی شوید کتاب خدا و سنت پیامبر!

در میان راویان این متن، پدر و پسری است که آفت سندنند و آن دو اسماعیل بن ابی اویس و ابو اویس هستند، پدر و پسری که نه تنها توثیق

نشده اند، بلکه متهم به کذب و وضع و جعل هستند.

سخن علمای رجال در مورد آن دو:

حافظ مزّی در کتاب تهذیب الکمال، از محققان فوّ رجال درباره اسماعیل و پدرش نقل می کند:

یحیی بن معین (که از علمای بزرگ علم رجال است) می گوید: ابو اویس و فرزند او ضعیف اند، و نیز از یحیی بن معین نقل شده که می گفته: این دو نفر حدیث را می دزدند. ابن معین همچنین درباره فرزند ابو اویس گفته است: نمی توان به او اعتماد کرد. نسائی درباره فرزند گفته: او ضعیف است و ثقه نیست.

ابوالقاسم لالکائی گفته است: «نسائی» علیه او زیاد سخن گفته، تا آنجا که گفته است، باید حدیث او را ترک کرد.

ابن عدی (که از علمای رجال است) می گوید: ابن ابی اویس از دایی خود مالک، احادیث غریبی را روایت می کند که هیچ کس آن را نمی پذیرد. (۱)

ابن حجر در مقدمه فتح الباری آورده است: هرگز با حدیث ابن ابی اویس نمی توان احتجاج نمود، به خاطر قدحی که نسائی درباره او انجام داده است. (۲)

حافظ سید احمد بن صدیق در کتاب فتح الملک العلی از سلمه بن شیب نقل می کند: از اسماعیل بن ابی اویس شنیده که می گفت: آنگاه که اهل مدینه درباره موضوعی، دو گروه می شوند، من حدیث جعل می کنم. (۳)

بنابر این، پسر (اسماعیل بن ابی اویس) متهم به جعل حدیث است و

۱- حافظ مزّی، تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۱۲۷.

۲- ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۱، چاپ دارالمعرفه.

۳- حافظ سید احمد، فتح الملک العلی، ص ۱۵.

ابن معین به او نسبت دروغگویی داده است. گذشته از این، حدیث او در هیچ یک از دو صحیح مسلم و ترمذی و دیگر کتب صحاح نقل نشده است.

درباره ابو اویس همین بس که ابوحاتم رازی در کتاب «جرح و تعدیل» می گوید: حدیث او نوشته می شود ولی با آن احتیاج نمی شود، و حدیث او قوی و محکم نیست. (۱)

و نیز ابوحاتم از ابن معین نقل کرده که ابو اویس، مورد اعتماد نیست.

روایتی که در سندهای این دو نفر باشد، هرگز صحیح نیست. گذشته از این، با روایت صحیح و ثابت مخالف می باشد. نکته قابل توجه این است که ناقل حدیث یعنی حاکم نیشابوری بر ضعف حدیث اعتراف کرده و لذا به تصحیح سند آن پرداخته است، لیکن بر صحت مفاد آن، شاهدی آورده که آن نیز از نظر سند سست و از درجه اعتبار ساقط است. از این جهت به جای تقویت حدیث، بر ضعف آن می افزاید. اینک شاهد واهی او:

سند دوم روایت «وسنتی»

حاکم نیشابوری با سندی که خواهد آمد، از ابوهریره بطور مرفوع (۲) نقل می کند:

«انی قد ترکت فیکم شیئین لن تضلّوا بعدهما: کتاب الله و سنتی ولن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» (۳)

این متن را حاکم با چنین سندی نقل کرده است:

۱- ابوحاتم رازی، الجرح والتعدیل، ج ۵، ص ۹۲.

۲- حدیثی که روای، آن را به معصوم نسبت ندهد، مرفوع می نامند.

۳- حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۹۳.

«الضبی»، عن: «صالح بن موسی الطلحی» عن «عبدالعزیز بن رفیع»، عن «أبی صالح» عن «أبی هریره».

این حدیث بسان حدیث پیشین مجعول است و در میان رجال سند، صالح بن موسی الطلحی آمده که سخنان بزرگان علم رجال را درباره او می آوریم:

یحیی بن معین می گوید: صالح بن موسی قابل اعتماد نیست. ابوحاتم رازی می گوید: حدیث او ضعیف و منکر است، بسیاری از احادیث او منکر را، از افراد ثقه نقل می کند. نسائی می گوید: حدیث او نوشته نمی شود. در مورد دیگر می گوید: حدیث او متروک است. (۱)

ابن حجر در «تهذیب التهذیب» می نویسد: ابن حبان می گوید: صالح بن موسی به افراد ثقه چیزهایی را نسبت می دهد که شبیه سخنان آنان نیست. سرانجام می گوید: حدیث او حجت نیست و ابو نعیم می گوید: حدیث او متروک است و پیوسته حدیث منکر نقل می کند. (۲)

باز ابن حجر در تقریب (۳) می گوید: حدیث او متروک است و ذهبی در کاشف (۴) می گوید: حدیث او سست است. تا آنجا که ذهبی در «میزان الاعتدال» (۵) حدیث مورد بحث را از او نقل کرده و گفته است که از احادیث منکر اوست.

۱- حافظ مزنی، تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۹۶.

۲- ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۵۵.

۳- ابن حجر، تقریب، ترجمه، شماره ۲۸۹۱.

۴- ذهبی، الکاشف، ترجمه، شماره ۲۴۱۲.

۵- ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۰۲.

سند سوم حدیث «وستی»

ابن عبدالبرّ در کتاب «تمهید» (۱) این متن را با سند یاد شده در زیر نقل کرده است:

«عبدالرحمان بن یحیی» عن «احمد بن سعید» عن «محمد بن ابراهیم الدبیلی» عن «علی بن زید الفرائضی» عن «الحنینی» عن «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف» عن «ابیه» عن «جده».

امام شافعی در مورد کثیر بن عبدالله می گوید: او یکی از ارکان دروغ است. (۲) ابو داود می گوید: او یکی از کذابین و دروغگوهاست. (۳) ابن حبان می گوید: عبدالله بن کثیر از پدر و جدش کتاب حدیث را نقل می کند که اساس آن جعل است. که هرگز نقل از آن کتاب و روایت از عبدالله حرام است مگر به عنوان تعجیب و نقد. (۴).

نسائی و دارقطنی می گویند: حدیث او متروک است. امام احمد می گوید: او منکر الحدیث است و قابل اعتماد نیست و ابن معین نیز همین نظر را دارد.

شگفت از ابن حجر در کتاب «التقریب» است که در ترجمه او تنها به لفظ «ضعیف» اکتفا کرده و کسانی را که او را متهم به کذب کرده اند افراط گر خوانده است، در حالی که پیشوایان علم رجال او را به کذب و جعل متهم کرده اند و حتی ذهبی می گوید: گفتار او واهی و سست است.

۱- التمهید، ج ۲۴، ص ۳۳۱.

۲- ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۷، ط دارالفکر؛ تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۱۳۸.

۳- همان.

۴- ابن حبان، المجروحین، ج ۲، ص ۲۲۱.

نقل بدون سند

مالک در «الموطأ» آن را بدون سند و به صورت مرسل نقل کرده و همگی می دانیم چنین حدیثی فاقد ارزش است. (۱). این بررسی به روشنی ثابت کرده که حدیث «وسنتی» ساخته و پرداخته راویان دروغگو و وابستگان به دربار امویان است که آن را در مقابل حدیث صحیح «وعترتی» جعل کرده اند. از این جهت بر خطیبان مساجد و گویندگان دینی و امامان لازم است، حدیثی را که از رسول خدا وارد نشده، ترک کنند و به جای آن مردم را با حدیث صحیح آشنا سازند، حدیثی که آن را مسلم در «صحیح» خود به صورت «اهل بیتی» و ترمذی به لفظ «عترتی و اهل بیتی» آورده، نقل نمایند. بر جویندگان دانش است که بر آموزش علم حدیث روی آورند و حدیث صحیح را از ضعیف بازشناسند.

در پایان یادآور می شویم که مقصود پیامبر از لفظ «اهل بیتی» ذریه او است، همانند حضرت فاطمه و حسن و حسین - سلام الله علیهم - زیرا مسلم در صحیح (۲) و ترمذی در سنن (۳) از عایشه نقل کرده اند:

«نزلت هذه الآية على النبي - صلى الله عليه [وآله] وسلم - إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً» في بيت أم سلمة، فدعا النبي - صلى الله عليه [وآله] وسلم - فاطمة و حسناً و حسيناً فجعلهم بكساء و علي خلف ظهره فجعله بكساء ثم قال: اللهم هولاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. قالت أم سلمة: و انا معهم يا نبي

۱- مالک، الموطأ، ص ۸۸۹، ح ۳.

۲- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴.

۳- ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳.

اللّٰه؟ قال: أنت علی مکانک و أنت الی الخیر».

- آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» در خانه امّ سلمه نازل گردید، پیامبر، فاطمه، حسن و حسین را در زیر عبا قرار داد و علی پشت سر او قرار داشت. او را با کسایی پوشانید و چنین گفت: پروردگارا! آنان اهل بیت من هستند، پلیدیها را از آنان دور کن و آنان را پاکیزه گردان. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! من نیز از آنان هستم (و از اهل بیت وارد در آیه به شمار می روم)؟ فرمود: تو در جای خود باش، (تحت عبا وارد مشو) و تو در طریق خیر هستی. (۱).

مفهوم حدیث ثقلین

از این که پیامبر گرامی، عترت را در کنار قرآن یاد فرموده و هر دو را حجت خدا در میان امت توصیف نموده اند، می توان از آن، دو نتیجه گرفت:

۱- گفتار عترت پیامبر، بسان خود قرآن حجت است و در امور دینی راعم از عقیدتی و فقهی، باید به گفتار آنان تمسک جست و با وجود دلیل از جانب آنان، نباید به دیگری عدول نمود.

مسلمانان پس از درگذشت پیامبر، هر چند در مسأله خلافت و اداره امور سیاسی امت، به دو گروه تقسیم شدند و هر یک برای خود منطق و دلیل دارند اگر آنان در موضوع اختلاف دارند، دیگر در مرجع علمی بودن اهل بیت نباید اختلاف کنند زیرا همگان بر صحت حدیث ثقلین اتفاق دارند و این حدیث مرجع علمی را در عقاید و احکام، قرآن و عترت می داند و اگر امت اسلامی بر این حدیث عمل کند، دایره اختلاف کوتاهتر شده و وحدت فراگیر می گردد.

۱- برگرفته از حسن بن علی السقاف، صحیح صفة صلاة النبی صلی الله علیه و آله، ص ۲۹۴-۲۸۹.

ص: ۲۰

۲- قرآن به حکم این که کلام خدا است، مصون از خطا و اشتباه است، چگونه می توان در آن احتمال خطا داد در صورتی که خدا آن را چنین توصیف می کند: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَزِيلٌ مَنْ حَكِيمٌ حَمِيدٌ» (۱). «باطل به آن از پیش رو و از پشت سر راه ندارد. کتابی است که از جانب خدای حکیم و حمید نازل گردیده است.

اگر قرآن مصون از خطا است، طبعاً قرین و عدل آن نیز مصون از خطا می باشد زیرا صحیح نیست که فرد یا افراد خطا کار، عدیل، و هم سنگ قرآن شوند.

و این حدیث گواه بر عصمت آنان از هر نوع لغزش است، البته باید دقت دقت کرد که عصمت ملازم یا نبوت نیست، چه بسا ممکن است فردی معصوم از گناه باشد ولی در عین حال پیامبر نباشد. حضرت مریم به حکم آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصِيًا طُفَاكِ عَلِي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ». (۲) پیراسته از گناه است، ولی پیامبر نیست.

۱- فصلت: ۴۲

۲- آل عمران: ۴۲

منظور از شیعه چیست؟

پاسخ: «شیعه» در لغت عرب به معنای «پیرو» است. قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» (۱) «یکی از پیروان نوح، ابراهیم است.» اما در اصطلاح مسلمانان، شیعه به گروهی اطلاق می‌شود که معتقدند پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیش از درگذشت خود، جانشین خویش و خلیفه مسلمین را در مناسبت‌های متعددی از جمله در روز هیجدهم ذوالحجّه، سال دهم هجری که به روز «غدیر» معروف است، در یک اجتماع بزرگ معین فرمود و او را به عنوان مرجع سیاسی، علمی و دینی پس از خود، تعیین نمود.

توضیح آن که: پس از پیامبر گرامی، مهاجر و انصار به دو گروه تقسیم شدند:

۱- گروهی معتقد بودند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مسأله خلافت را نادیده نگرفته و جانشین خویش را تعیین فرموده است و او همان علی بن ابی طالب است نخستین کسی که به وی ایمان آورد. این جمعیت که متشکل از گروهی مهاجر و انصار بود و در رأس آنان،

کلیه شخصیت‌های بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه (مانند سلمان، ابوذر، مقداد، خباب بن ارت و امثال آنان) قرار داشتند، بر همین عقیده باقی ماندند و شیعه علی (علیه السلام) نام گرفتند.

البته این لقب را پیامبر گرامی، در حال حیات خود به پیروان امیر مؤمنان عطا فرموده است. آنجا که با اشاره به علی ابن ابی طالب می فرماید:

«والذی نفسی بیده، انّ هذا وشیعته لهم الفائزون یوم القیامه». (۱)

- سوگند به آن که جان من در دست او است، او (علی علیه السلام) و پیروان وی در روز رستاخیز، رستگارانند.

بنابراین شیعه، عبارت است از گروهی از مسلمانان صدر اسلام که به خاطر اعتقاد به «تنصیصی بودن» مقام ولایت، بدین نام معروف گردیده اند و این جمعیت تاکنون نیز بر خط وصایت و پیروی از اهل بیت پیامبر باقی مانده اند.

مقام و موقعیت شیعه، از همین طریق معین می شود و بدین بیان، بی پایگی گفتار برخی از جااعلان جاهل یا مغرض، مبنی بر این که تشیع زائیده دورانهای بعدی است، روشن می گردد. برای شناخت گسترده تر تاریخ شیعه، به کتابهای «اصل الشیعه و اصولها»، «المراجعات» و «اعیان الشیعه» رجوع شود.

۲- گروه دیگر بر آن بودند که مقام خلافت، مقامی است انتخابی، از این رو با ابوبکر بیعت نمودند و بعدها به «اهل سنت» یا تسنن، ملقب گردیدند. و سرانجام نتیجه آن شد که بین هر دو طایفه اسلامی، با داشتن مشترکات بسیار در اصول، اختلاف نظر پیرامون مسأله خلافت و جانشینی پیامبر به وجود آمد و هسته های نخستین هر دو گروه را همان مهاجر و انصار تشکیل می دادند.

۱- جلال الدین سیوطی، در المنثور، ج ۶، در تفسیر آیه هفتم از سوره بینه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة.

چرا علی بن ابی طالب وصی و جانشین پیامبر است؟

پاسخ: همانطور که یادآور شدیم، شیعه بر تنصیبی بودن مقام خلافت اعتقاد راسخ دارد و بر این باور است که امامت پس از پیامبر گرامی، از جهاتی بسان نبوت است؛ همانگونه که پیامبر را باید خدا معرفی فرماید، وصی وی نیز باید از جانب او - جلّ و علا - تعیین گردد.

تاریخ زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر این اصل گواهی می دهد؛ زیرا ایشان در موارد متعددی علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه خویش، تعیین نموده اند که اکنون ما تنها سه مورد از آن را می آوریم:

۱- در آغاز بعثت؛ آنگاه که پیامبر از طرف خدا مأموریت یافت تا خویشانش را به مقتضای آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱) به آیین توحید دعوت کند، خطاب به آن جمع فرمود: «هرکس مرا در این راه یاری کند، او وصی و وزیر و جانشین من خواهد بود.»
تعبیر آن حضرت چنین بود:

«فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي فِي هَذَا أَمْرٍ عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي وَوَصِيِّي فَيَكُمُّ».

- کدامیک از شما در این امر مرا یاری می نماید تا برادر و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، علی (علیه السلام) فرزند ابوطالب بود. در این هنگام، رسول خدا رو به خویشاوندان خود کرده، فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُّ فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوهُ».^(۱)

- این (علی)، برادر، وصی و جانشین من است در میان شما، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید.

۲- در غزوه تبوک پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود:

«أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي».^(۲)

- آیا خشنود نمی شوی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پس از من پیامبری نیست.

یعنی همانگونه که هارون وصی و جانشین بلافصل حضرت موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من هستی.

۳- در سال دهم هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام بازگشت از حجة الوداع، در سرزمینی به نام «غدیر خم» علی (علیه السلام) را در میان جمعیتی انبوه

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲-۶۳. و تاریخ کامل، ج ۲، ص ۴۰-۴۱. و مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۲-۲۱۰.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰. و «الصواعق المحرقة» ابن حجر، طبع دوم در مصر، باب ۹، فصل ۲، ص ۱۲۱.

به عنوان ولی مسلمانان و مؤمنان معرفی کرد و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

- هر کس را تاکنون من سرپرست و صاحب اختیار بودم، از این پس، این علی مولی و سرپرست او است».

نکته مهم و قابل توجه این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آغاز سخن فرمود: «أَلَسْتُ أُولَى لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» «آیا من بر شما، بیش از خود شما برتر نیستم؟» و مسلمانان همگی به تصدیق او برخاستند، بنابراین باید گفت که مراد آن حضرت از واژه «مولی» در این حدیث، همان مقام اولویت بر مؤمنان و سرپرستی و صاحب اختیاری تام بر آنان است و می توان نتیجه گرفت که حضرت، همان مقام اولیّتی که خود داشت، برای علی (علیه السلام) نیز ثابت فرمود. و در همان روز بود که حسان بن ثابت جریان تاریخی «غدیر» را به نظم درآورد و اشعاری سرود که در ذیل می آوریم:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم و اسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاکم و نبیکم؟

فقالوا و لم یبدوا أهناک التعمایا

إلهک مولانا و أنت نبینا

و لم تلق منا فی الولاية عاصیا

فقال له: قم یا علی فإنی

رضیتک من بعدی إماماً و هادیا

فمن کنت مولاہ فهذا ولیہ

فکونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا: اللهم وال ولیہ

و کن للذی عادی علیاً معادیا (۱).

حدیث غدیر، از احادیث متواتر اسلامی است که علاوه بر علمای شیعه، حدود سیصد و شصت دانشمند سنی نیز آن را نقل کرده اند

(۲) که اسناد

۱- المناقب خوارزمی مالکی، ص ۸۰ و تذکره خواص الأئمه سبط ابن جوزی حنفی ص ۲۰ و کفایه الطالب، ص ۱۷. نگارش گنجی شافعی و ...

۲- به عنوان نمونه به کتاب «الصواعق المحرقة» ابن حجر، طبع دوم- مصر، باب ۹، فصل ۲، صفحه ۱۲۲ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۶

آنها به یکصد و ده تن صحابی می رسد و بیست و شش تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث، کتاب مستقل نوشته اند.

ابوجعفر طبری، تاریخ نویس معروف مسلمان، اسناد و طریق این حدیث را در دو جلد بزرگ جمع آوری نموده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب «الغدیر» مراجعه شود.

اُئمه چه کسانی هستند؟

پاسخ: پیامبر گرامی در دوران حیات خود تصریح فرموده اند که: پس از ایشان دوازده نفر به خلافت خواهند رسید که همگی از قریشند و عزت اسلام در سایه خلافت آنان خواهد بود.

جابر بن سمره می گوید:

«سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله) يقول لا يزال الاسلام عزيزاً إلى اثني عشر خلیفه ثم قال كلمه لم اسمعها فقلت لأبی ما قال؟ فقال: كلهم من قریش». (۱).

- از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: اسلام به دوازده خلیفه و پیشوا عزیز خواهد بود سپس سخنی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ جواد داد که فرمود؟ همگی از قریش هستند.

در تاریخ اسلام دوازده خلیفه ای که حافظ و نگهبان عزت اسلام باشند، جز دوازده امامی که شیعه بدانها معتقد است، نمی توان یافت زیرا دوازده خلیفه ای که پیامبر معرفی می کند، بلافاصله پس از آن حضرت به عنوان

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲، ط مصر.

خلیفه ایشان معرفی گردیدند.

اکنون باید دید که این دوازده نفر کیستند؟ اگر از خلفای چهارگانه که در اصطلاح اهل تسنن، «خلفای راشدین» نام دارند بگذریم، دیگر خلفا مایه عزت اسلام نبودند. تاریخ زندگانی خلفای اموی و عباسی بر این مطلب گواهی می دهد. ولی دوازده امام شیعه که همگی در عصر خود مظهر تقوا و پرهیزکاری بودند. حافظان سنت رسول خدا و مورد توجه صحابه و تابعان و نسلهای بعدی شدند و مورخین به علم و وثاقت آنان بخوبی گواهی داده اند و... و این ائمه دوازده گانه عبارتند از:

۱- علی بن ابی طالب

۲- حسن بن علی (مجتبی)

۳- حسین بن علی

۴- علی بن الحسین (زین العابدین)

۵- محمد بن علی (باقر)

۶- جعفر بن محمد (صادق)

۷- موسی بن جعفر (کاظم)

۸- علی بن موسی (رضا)

۹- محمد بن علی (تقی)

۱۰- علی بن محمد (نقی)

۱۱- حسن بن علی (عسکری)

۱۲- امام مهدی (قائم) که روایات متواتری از پیامبر، درباره او به عنوان «مهدی موعود» توسط محدثان اسلامی رسیده است. درباره آشنایی با زندگانی این پیشوایان بزرگ، که اسامی آنها نیز در لسان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است، به این کتابها مراجعه فرمایید.

ص: ۲۹

- ۱- تذکره الخواص (تذکره خواص الائمة)
- ۲- کفایه الأثر
- ۳- وفيات الأعیان
- ۴- اعیان الشیعه، (به نگارش سید محسن امین عاملی) که از کتابهای فوق جامعتر است.

چرا به هنگام صلوات بر محمد، آل آن حضرت را نیز بر او عطف می‌کنید و می‌گویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد؟

پاسخ: این مطلب حتمی و مسلم است که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) شیوه درود فرستادن بر خود را بر مسلمانان آموخته است. آنگاه که آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱) نازل شد، مسلمانان پرسیدند: چگونه درود فرستیم؟ پیامبر فرمود: «لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبِتْرَاءِ» «بر من، صلوات ناقص نفرستید». باز پرسیدند: چگونه درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ». (۲).

۱- احزاب: ۵۶

۲- الصواعق المحرقة. ابن حجر، چاپ دوم در «مکتبه القاهرة» مصر، باب ۱۱، فصل اول، ص ۱۴۶ و نظیر آن در «الدر المنثور»، ج ۵، تفسیر آیه ۵۶ سوره احزاب، به نقل از محدثان و صاحبان صحاح و مسانید، از قبیل عبدالرزاق و ابن ابی شیبه و احمد و بخاری و مسلم و ابو داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن مردویه، از کعب ابن عجره از پیامبر گرامی، آمده است.

ص: ۳۲

موقعیت آل پیامبر، در مرتبه ای است که شافعی در شعر معروف خود می‌گوید:

یا أهل بیت رسول الله جُئکم
فرضٌ من الله فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم القدر أنکم
من لم یصل علیکم لا صلوة له (۱).

- ای خاندان پیامبر گرامی، محبت شما فریضه ای است که خداوند آن را در قرآن فرو فرستاده است.
- در بزرگی و رفعت مقام شما، همان بس که هر کس بر شما درود نفرستد، برای او درود نخواهد بود.

۱- الصواعق المحرقة، باب ۱۱، ص ۱۴۸، از فصل اول، و کتاب اتحاف شیراوی، ص ۲۹ و «مشارق الأنوار» حمزاوی مالکی، ص ۸۸ و المواهب زرقانی و الاسعاف صبان، ص ۱۱۹.

چرا امامان خود را معصوم می نامید؟

پاسخ: به عصمت امامان شیعه، که همگی اهل بیت پیامبرند، دلایل متعددی موجود است و ما از میان آنها تنها یکی را یادآور می شویم:

بنابر نقل دانشمندان شیعه و سنی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آخرین روزهای زندگانی خود فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». (۱)

- من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها بجای می گذارم: یکی «کتاب خدا» (قرآن) و دیگری «اهل بیت من» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز رستاخیز، در کنار حوض کوثر به من برسند.

در اینجا نکته ای است جالب و آن این که: بدون شک قرآن مجید، از هر گونه انحراف و اشتباهی در امان است و چگونه ممکن است که خطا به

۱- مستدرک حاکم، جزء سوم، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقة، باب ۱۱، فصل اول، صفحه ۱۴۹. قریب به این مضمون نیز در کتاب «کنز العمال»، جزء اول، باب الاعتصام بالکتاب و السنه، ص ۴۴ و در مسند احمد، جزء پنجم، صفحه ۱۸۲ و ۱۸۹ و غیر آنها آورده شده است.

وحی الهی راه یابد، در حالی که فرستنده آن خدا و آورنده آن فرشته وحی و دریافت کننده آن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است؟ زیرا عصمت هر سه بسان آفتاب روشن است و مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را در مقام اخذ وحی و حفظ و تبلیغ آن، مصون از اشتباه می دانند و روشن است که هر گاه کتاب خدا از چنین عصمت راستین و استوار برخوردار باشد، اهل بیت رسول خدا نیز از هر لغزش و اشتباه مصون خواهند بود. چراکه در این حدیث، عترت پیامبر، در جهت ارشاد و رهبری امت، به عنوان قرین قرآن مجید قلمداد گردیده اند و به حکم «مقارنت» هر دو از نظر عصمت، یک نواخت می باشند.

به بیان دیگر جهت ندارد که فرد یا افراد غیر معصومی قرین کتاب خدا شمرده شوند.

روشن ترین شاهد عصمت ائمه (علیهم السلام) همان عبارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ»^(۲) این دو (در هدایت و رهبری) هرگز از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند.

هر گاه اهل بیت پیامبر از لغزشها در امان نباشند و در مواردی به خطا روند، از قرآن که خطا در آن راه ندارد، جدا گردیده و بی راهه می روند در حالی که رسول گرامی آن را بشدت نفی فرموده است.

البته مقصود از اهل بیت در سخن پیامبر، همه بستگان نسبی و سببی آن حضرت نیستند زیرا شکی نیست که همه آنان از لغزشها مصون نبودند.

بنابراین، تنها گروه خاصی از عترت وی، چنین افتخاری را داشتند و این مقام و موقعیت بر جمع معدودی از آنان منطبق می باشد. و آنان همان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند که در طول تاریخ روشنی بخش راه امت و حافظ سنت پیامبر و نگهبان شریعت او بودند.

چرا در اذان اُشهد أن علیاً ولی الله می گوئید و به ولایت علی گواهی می دهید؟

پاسخ: شایسته است در پاسخ این سؤال، نکات ذیل در نظر گرفته شوند:

۱- فقهای شیعه همگی در کتابهای فقهی خود زاعم از استدلالی و غیره، تصریح می کنند که شهادت بر ولایت علی (علیه السلام) جزء اذان و یا اقامه نیست و هیچ کس حق ندارند آن را به عنوان جزء آن دو بر زبان جاری کند.

۲- علی (علیه السلام)، از دیدگاه قرآن، یکی از اولیای خدا قلمداد گردیده است و در همان آیه، به ولایت وی بر مؤمنان تصریح می نماید، آنجا که می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». (۱)

- تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را به پای می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند.

روایات صحاح و مسانید اهل سنت نیز بر این امر تصریح نموده اند که آیه شریفه در حق علی (علیه السلام) آنگاه که در حال رکوع، انگشتر خود را به فقیر بخشید فرود آمده است. (۱).

هنگامی که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل گشت، حسان بن ثابت این واقعه را چنین به نظم درآورد:

فَأَنْتَ الَّذِي أُعْطِيتَ إِذْ أَنْتَ رَاكِعٌ
فَدَتَكَ نَفُوسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ

فَأَنْزَلَ فِيكَ اللهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ
وَبَيْنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ

- تو آن کسی هستی که در حال رکوع، بخشش نمودی، جانها فدای تو باد ای برترین رکوع کنندگان.

- پس خدا بهترین ولایت را درباره تو فرو فرستاد و آن را در احکام خلل ناپذیر شریعتها بیان فرمود.

۳- پیامبر گرامی فرمود: «أَمَّا الْأَعْمَالُ بِاللَّيَالِي» «میزان و حقیقت واقعیت هر عملی، به نیت انسان بستگی دارد».

بنابراین هرگاه «ولایت علی» (علیه السلام) یکی از اصولی که قرآن بدان تصریح فرموده است باشد، و از سوی دیگر جمله یاد شده به قصد جزئیت گفته نشود و جزیی از اذان محسوب نگردد، چه مانعی دارد که این حقیقت نیز، در کنار شهادت بر رسالت پیامبر گرامی بازگو گردد؟

در اینجا مطلبی لازم به گفتن است و آن این که: اگر افزودن جمله ای بر اذان، امری است غیر مستحسن و بدین جهت بر شیعه خرده گرفته

۱- مدارک نزول این آیه در مورد مذکور، بیش از آنست که در اینجا گردآوری شود. لکن از میان این مدارک انبوه، به برخی از آنها اشاره می‌نمایم:

۱- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۸۶

۲- احکام القرآن تفسیر جصاص، ج ۲، ص ۵۴۲

۳- تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۳۴۵

۴- الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳

می شود، این دو موردی که در زیر می آوریم، چگونه توجیه می گردد:

۱- تاریخ صحیح گواهی می دهد که فصل «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» جزء اذان بوده است (۱) در حالی که در دوران خلافت خلیفه دوم به تصور این که مردم با شنیدن آن گمان می برند که نماز بهترین عملها است و دیگر به سراغ جهاد نمی روند، آن را حذف کرد و به همین حالت باقی ماند. (۲).

۲- جمله «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»، در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) جزء اذان نبوده و بعدها بر فصول آن اضافه گردیده است (۳) و لذا شافعی، در کتاب «الأم» می گوید:

«اكره في الاذان الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ لِأَنَّ أَبَا مَحْذُورَةَ لَمْ يَذْكُرْ». (۴).

- یعنی برای من خوشایند نیست که در اذان بگویم: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ زیرا ابا محذور (یکی از راویان و محدثان)، آن را (در حدیث خود) نیاورده است.

۱- کنز العمال، کتاب الصلوة، ج ۴، ص ۲۶۶ عن الطبرانی: «كان بلال يؤذن بالصبح فيقول: حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. و سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۵. و موطأ مالک، ج ۱، ص ۹۳.

۲- کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۸. و کتاب «الصرط المستقیم و جواهر الأخبار و الآثار»، ج ۲، ص ۱۹۲. و شرح التجرید قوشچی، مبحث امامت، ص ۴۸۴: «صعد المنبر و قال: أَيُّهَا النَّاسُ ثَلَاثُ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا أَنهَى عَنْهُنَّ وَ احْرَمَهُنَّ وَ أَعَاقَبَ عَلَيْهِنَّ وَ هِيَ مَتَعَةُ النِّسَاءِ وَ مَتَعَةُ الْحَجِّ وَ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ».

۳- کنز العمال، کتاب الصلوة، ج ۴، ص ۲۷۰.

۴- به نقل از «دلائل الصدق»، ج ۳، القسم الثانی، ص ۹۷.

مهدی آل محمد کیست و چرا در انتظار آمدن وی به سر می برید؟

اشاره

پاسخ: از مسائلی که شرایع آسمانی بر آن اتفاق نظر دارند، مسأله «مصلح جهانی» است که در آخرالزمان ظهور می کند. نه تنها جامعه اسلامی بلکه جامعه های یهود و نصاری نیز منتظر آمدن این عدل گستر جهان هستند. با مراجعه به کتابهای عهد عتیق و عهد جدید، این حقیقت روشن می گردد. (۱).

در این مورد، پیامبر گرامی نیز گفتاری دارد که محدثان اسلامی آن را نقل کرده اند. آنجا که می فرماید:
«لو لم یبق من الدهر إلا یوم لبعث الله رجلاً من أهل بیتی یملاًها عدلاً کما مُلئت جوراً». (۲).

۱- عهد عتیق: مزامیر داوود، مزمور ۹۶ و ۹۷ و کتاب دانیال نبی، باب ۱۲.

عهد جدید: انجیل متی، باب ۲۴، انجیل مرقوس، باب ۱۳، انجیل لوقا، باب ۲۱ به نقل از موعودی که جهان در انتظار اوست

۲- صحیح ابی داوود، طبع مصر، المطبعة التازیة، ج ۲، ص ۲۰۷ و ینابیع المودة، ص ۴۳۲ و نورالابصار، ب ۲، ص ۱۵۴.

- اگر از روزگار، بجز یک روز باقی نماند، همانا خداوند مردی از خاندان من برمی انگیزد تا جهان را پر از عدل و داد کند، چنانکه پر از ستم گردیده است.

بنابراین، چنانکه در پیش اشاره شد اعتقاد به چنین مصلحی مورد اتفاق صاحبان شرایع آسمانی است و نیز روایات فراوانی پیرامون مهدی موعود، در کتابهای صحاح و مسانیداهل سنت، وارد شده است و محدثان و محققان اسلامی از فریقین (شیعه و سنی) درباره آن حضرت، کتابهای فراوانی به رشته تحریر درآورده اند.^(۱)

مجموعه این روایات، خصوصیات و نشانه های او را بگونه ای معین نموده که درست بر فرزند بلافضل امام حسن عسکری ^(۲) یازدهمین پیشوای شیعه، تطبیق می نماید. براساس این روایات، آن حضرت همانم پیامبر گرامی ^(۳) و دوازدهمین پیشوا ^(۴) و از نوادگان حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) ^(۵) می باشد.

مهدی موعود به امر الهی در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمد و هم اکنون بسان سایر افراد به زندگانی خود ادامه می دهد البته به صورت ناشناس.

لازم به گفتن است که چنین عمر طولانی، نه با علم و دانش ناسازگار

۱- مانند کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، نگارش: محمد بن یوسف ابن الکنجی شافعی، و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، نگارش: علی بن حسام الدین، مشهور به متقی هندی. و کتاب المهدی و المهدویه، نگارش: احمد امین مصری.

اما علمای شیعه، در این زمینه کتابهای بسیار زیادی نوشته اند که شمارش آنها آسان نیست. مانند: الملاحم و الفتن و ...

۲- ینابیع الموده، ب ۷۶، در مناقب، از جابر بن عبدالله انصاری.

۳- صحیح ترمذی، طبع دهلی، سال ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۴۶ و مسند احمد، طبع مصر، سال ۱۳۱۳، ج ۱، ص ۳۷۶.

۴- ینابیع الموده، ص ۴۴۳

۵- ینابیع الموده، ص ۴۳۲

است و نه با منطق وحی. جهان دانش امروز درصدد افزایش عمر طبیعی انسانها است و بر این باور است که بشر استعداد و شایستگی عمر طولانی را دارد و اگر بخشی از آفات و آسیبها پیشگیری شود، امکان افزایش آن زیاد است. تاریخ نیز اسامی کسانی را که دارای عمر طولانی بوده اند ضبط نموده است.

قرآن مجید درباره نوح پیامبر می فرماید:

«فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا». (۱).

- نوح در میان قوم خود، هزار سال زندگی کرد، مگر پنجاه سال.

و درباره حضرت یونس می فرماید:

«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ». (۲).

- اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز رستاخیز در شکم او (ماهی) باقی می ماند.

همچنین حضرت خضر پیامبر و حضرت عیسی مسیح (علیهما السلام)، از دیدگاه قرآن و به اتفاق آرای مسلمانان جهان، هنوز زنده هستند و به حیات خویش ادامه می دهند.

۱- عنکبوت: ۱۴

۲- صافات: ۱۴۴

اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان، آن را نپذیرفته اند؟

اشاره

پاسخ: شناخت حق و باطل، در گرو کمی پیروان و یا فزونی آنها نیست. در جهان امروز، نسبت مسلمانان به منکران اسلام، در حدود یک پنجم یا یک ششم است. اکثریت ساکنان خاور دور را بت پرستان و گاوپرستان و سایر منکران ماوراء طبیعت تشکیل می دهند. چین با جمعیت متجاوز از یک میلیارد، جزء اردوگاه الحادی کمونیسم است و اکثریت مردم هندوستان را، که نزدیک یک میلیارد جمعیت دارد، گاوپرستان و بت پرستان تشکیل می دهند.

و از سویی چنین نیست که اکثریت، نشانه حقانیت باشد. قرآن مجید غالباً اکثریت ها را نکوهش نموده و به ستایش از برخی اقلیتها می پردازد، که در این مورد به عنوان نمونه، به برخی از آیات اشاره می نمایم:

۱- «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (۱).

ص: ۴۴

- اکثر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.

۲- «إِنْ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (۱).

- اولیای وی نیستند مگر پرهیزکاران، ولیکن اکثر آنان نمی دانند.

۳- «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (۲).

- و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

بنابراین، انسان واقع گرا، هیچگاه نباید از اقلیت پیروان آیین خود بهراسد و نیز نباید به خاطر اکثریت آنان مباحثات کند. بلکه شایسته است چراغ عقل را روشن سازد و از نور و فروغ آن بهره مند گردد.

مردی به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) عرض کرد: چگونه ممکن است که مخالفان تو در جنگ جمل، که اکثریت نسبی را تشکیل می دهند، بر باطل باشند؟

امام (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، إِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ».

- حق و باطل، با مقدار پیروان، شناخته نمی شوند، حق را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت.

بر یک فرد مسلمان لازم است که این مسأله را از طریق علمی و منطقی تحلیل نماید و آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (۳) را بسان چراغی فرا راه خود قرار دهد.

گذشته از این، هر چند شیعه از نظر جمعیت به پایه اهل تسنن

۱- انفال: ۳۴

۲- سبأ: ۱۳

۳- اسراء: ۳۶

ص: ۴۵

نمی‌رسد، اما اگر سرشماری دقیقی صورت گیرد، معلوم خواهد شد که یک چهارم مسلمانان جهان را شیعیان تشکیل می‌دهند، و آنان در نوع مناطق مسلمان نشین دنیا زندگی می‌کنند (۱) و در تمام برهه‌های تاریخ، در میان آنان دانشمندان و نویسندگان نام‌آور و صاحبان تصانیف و آثار می‌زیسته‌اند. شایسته است روشن گردد که پایه‌گذاران علوم اسلامی نیز غالباً شیعه بوده‌اند که در میان آنان:

ابوالأسود دثلی، پایه‌گذار علم «نحو»

خلیل بن احمد، پایه‌گذار علم «عروض»

معاذ بن مسلم بن ابی ساره کوفی، پایه‌گذار علم «صرف»

و ابو عبدالله محمد بن عمران کاتب خراسانی (مرزبانی) یکی از پیشتازان علم بلاغت به چشم می‌خورند. (۲).

برای آگاهی بیشتر بر تألیفات انبوه علما و دانشمندان شیعه، که شمارش همه آنها بسیار دشوار است، می‌توانید به کتاب ارزشمند «الذریعه إلی تصانیف الشیعه» مراجعه کنید و نیز جهت آشنایی با شخصیت‌های بزرگ شیعه، کتاب «اعیان الشیعه» و برای کسب اطلاع از تاریخچه شیعیان «تاریخ الشیعه» را ملاحظه فرمایید.

۱- برای توضیح بیشتر، به کتاب «اعیان الشیعه»، ج ۱، بحث ۱۲، ص ۱۹۴ مراجعه شود.

۲- در این مورد، می‌توانید به کتاب «تأسیس الشیعه»، به نگارش سید حسن صدر مراجعه فرمایید.

رجعت چیست و چرا به آن اعتقاد دارید؟

پاسخ: «رجعت» در لغت عرب به معنای «بازگشت» است و در اصطلاح، بر «بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از روز رستاخیز» اطلاق می‌شود که همزمان با نهضت جهانی مهدی موعود (علیه السلام) صورت می‌گیرد و این حقیقت، نه با عقل منافات دارد و نه با منطق وحی.

از دیدگاه اسلام و آیین‌های دیگر الهی، جوهره انسان را روح مجرد وی تشکیل می‌دهد، که از آن به «نفس» نیز تعبیر می‌شود و بعد از فنای بدن، باقی می‌ماند و به حیات جاودانه خود ادامه می‌دهد.

از سوی دیگر پروردگار بزرگ، از نظر قرآن، قادر مطلق است و هیچ مانعی، توانایی او را محدود نمی‌سازد.

با این دو مقدمه کوتاه، روشن می‌گردد که مسأله رجعت، از دیدگاه عقل امری است ممکن زیرا با اندک تأملی معلوم می‌شود که بازگرداندن این گروه از انسانها، به مراتب از آفرینش نخستین آنان، سهل تر است.

بنابراین پروردگاری که در وهله اول آنان را آفریده است، بی تردید بر بازگرداندن مجدد آنان توانایی دارد.

براساس منطق وحی، نمونه هایی از «رجعت» را در امتهای پیشین می توان یافت.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

(۱)

- آنگاه که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا آن که خداوند بزرگ را آشکار ببینیم، پس صاعقه شما را دربر گرفت در حالی که نگاه می کردید. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که سپاسگزاری نمایید.

و در جای دیگر از زبان عیسی مسیح می فرماید:

«وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ».

(۲)

- مردگان را به اذن خدای بزرگ، زنده می گردانم.

قرآن کریم نه تنها بر امکان رجعت صحه می گذارد که وقوع و تحقق بازگشت جمعی از انسانها را، پس از آن که از جهان رخت بریستند، تأیید می کند، قرآن در دو آیه ای که اینکه می آوریم به بازگرداندن گروهی از مردم پس از مرگ و پیش از برپایی قیامت، اشاره می کند.

«وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ».

(۳)

۱- بقره: ۵۵ و ۵۶

۲- آل عمران: ۴۹

۳- نمل: ۸۳-۸۲

- و چون سخن (خدا) بر آنان واقع شود، موجودی را از بین آنان بیرون می آوریم که با مردم درباره این که گفتار ما را باور نداشتند، سخن گوید. و آن روز که از میان هر امت، جمعی از تکذیب کنندگان نشانه های ما را، برانگیزیم پس آنان بازداشته خواهند شد.

برای زمینه سازی استدلال به این دو آیه شریفه بر مسأله رجعت پیش از روز رستاخیز، شایسته است نکات یاد شده در زیر مورد توجه قرار گیرد:

۱- مفسران اسلامی برآنند که این دو آیه، پیرامون قیامت سخن می گوید و آیه نخستین، یکی از نشانه های پیش از رستاخیز را بیان می کند چنانکه جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدّر المنثور» از ابن ابی شیبه و او از حذیفه نقل می کند که «خروج دابه» از حوادث پیش از قیامت است. (۱) ۶۲.

۲- تردیدی نیست که در روز رستاخیز، همه انسانها محشور می گردند، نه یک گروه معین از میان هر امت، قرآن در مورد عمومیت و فراگیر بودن حشر انسانها چنین می فرماید:

«ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ». (۲)

- آن، روزی است که همه مردم، گردآورده می شوند. (۳)

و در جای دیگر می فرماید:

«وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا». (۴)

- و روزی که کوهها را به حرکت درآوریم و زمین را آشکار ببینی و همه

۱- الدّر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۷، در تفسیر آیه ۸۲ از سوره نمل.

۲- هود: ۱۰۳

۳- در الدّر المنثور، ج ۳، ص ۳۴۹، این روز را به روز قیامت، تفسیر نموده است.

۴- کهف: ۴۷

ص: ۵۰

آنان را گردآوری نموده و هیچ کس را فروگذار ننماییم.

بنابراین، در روز قیامت، همه افراد بشر برانگیخته می شوند و این امر به جمع معینی اختصاص ندارد.

۳- آیه دوم از دو آیه مذکور، به برانگیخته شدن گروه خاص و جمع معینی از امتها تصریح می نماید نه همه انسانها زیرا این آیه شریفه می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا...».

- و آن روز که از میان هر امت، گروهی از تکذیب کنندگان آیات خود را برخواهیم انگیخت.

این جمله به روشنی بر عدم برانگیخته شدن همه انسانها گواهی می دهد.

نتیجه: از این سه مقدمه کوتاه، به خوبی روشن می گردد که «برانگیختن گروه خاصی از انسانهای تکذیب کننده آیات الهی، که از آیه دوم استفاده می شود، حادثه ای است که پیش از برپا شدن قیام، روی خواهد داد.

زیرا حشر انسانها در روز رستاخیز، شامل همه افراد بشر می گردد و به گروه خاصی محدود نمی شود.

با این بیان، روشنی گفتار ما مبنی بر بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از برپایی رستاخیز، به ثبوت می رسد و این پدیده همان «رجعت» است.

بر این اساس، اهل بیت پیامبر که قرین قرآن و مفسران وحی الهی هستند، به روشنگری در این زمینه برخاستند و ما برای رعایت اختصار، به دو گفتار از آنان اشاره می کنیم:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«أَيَّامُ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ يَوْمُ الْقَائِمِ (عليه السلام) و يَوْمُ الْكُرَّةِ و يَوْمُ الْقِيَامَةِ».

- ایام الهی، سه روز هستند روز قیام حضرت مهدی (علیه السلام) و روز رجعت و روز رستاخیز.

و در جای دیگر می فرماید:

«لیس منا من لم یؤمن بکرتنا».

- کسی که بازگشت مجدد ما را به دنیا نپذیرد از ما نیست.

شایسته است در اینجا به دو نکته مهم اشاره کنیم:

۱ - فلسفه رجعت

با اندیشه در انگیزه های رجعت، به دو هدف بلند از اهداف این پدیده، برخورد می کنیم. یکی نشان دادن جلال و شکوه واقعی اسلام و سرافکنندگی کفر و دیگری دادن پاداش به انسانهای با ایمان و نیکوکار و کیفر نمودن کافران و ستمگران.

۲ - تفاوت بارز «رجعت» با «تناسخ»

لازم به ذکر است که مسأله رجعت از دیدگاه شیعه هرگز مستلزم اعتقاد به تناسخ نیست زیرا نظریه تناسخ بر انکار رستاخیز مبتنی است و جهان را در گردش دائم می داند که هر دوره ای تکرار دوره پیش از آن است.

بر اساس این نظریه، روح هر انسانی پس از مرگ، بار دیگر به دنیا باز می گردد و به بدن دیگری منتقل می شود. پس اگر روح در زمان گذشته از نیکوکاران بوده، در بدنی قرار می گیرد که دوران بعد را با خوشی می گذرانند و اگر از بدکاران بوده، به بدنی منتقل می شود که دوران بعد را با سختی ها سپری می کند. و این بازگشت در حکم رستاخیز او است! در حالی که معتقدان به رجعت، به پیروی از شریعت اسلام، به قیامت و معاد ایمان دارند و از سوی

دیگر انتقال یک روح جدا شده از بدن را به بدن دیگر محال می‌دانند. (۱) و تنها بر آنند که گروهی از انسانها، پیش از قیامت به این جهان باز می‌گردند و پس از برآورده شدن حکمتها و مصالح آن، بار دیگر به سرای جاودانی می‌شتابند تا در روز رستاخیز، همراه با دیگر انسانها برانگیخته شوند؟ و هرگز یک روح، پس از جدا شدن از بدن، به بدن دیگری منتقل نمی‌گردد.

۱- صدر المتألهین در کتاب اسفار، ج ۹، باب ۸، فصل ۱، ص ۳، در مورد ابطال تناسخ می‌فرماید: «... فلو تعلقت نفس منسلخه ببدن آخر عند کونه جنیناً او غیر ذلك یلزم کون أحدهما بالقوه والآخر بالفعل، و کون الشئ بما هو بالفعل بالقوه. و ذلك ممتمع لأن التركيب بينهما طبعی اتحادی، و التركيب الطبعی يستحيل بین أمرین أحدهما بالفعل والآخر بالقوه».

ص: ۵۳

شفاعت چیست که شما بدان معتقدید؟**اشاره**

پاسخ: شفاعت، یکی از اصول مسلم اسلام است که همه طوایف و فرق اسلامی به پیروی از آیات قرآن و روایات، آن را پذیرفته اند. هر چند در نتیجه شفاعت با هم اختلاف نظر دارند. حقیقت شفاعت این است که انسان گرامی که در نزد خداوند از قرب و مقامی برخوردار است، از خدای متعال خواهان بخشودگی گناهان و یا ارتقاع درجه انسانی دیگر گردد. رسول گرامی فرمود:

«أُعْطِيَتْ خَمْسًا... وَ أُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ فَادْخَرْتُهَا لِأُمَّتِي» (۱).

- پنج چیز به من ارزانی شد... و شفاعت به من عطا شد، پس آن را برای امت خود ذخیره نمودم. محدودیت شفاعت

از دیدگاه قرآن، شفاعت مطلق و بدون قید و شرط مردود است. شفاعت در صورتی مؤثر می گردد که:

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، ط مصر.

- اولاً: شفیع از جانب خدا در شفاع مأذون باشد. تنها گروهی می توانند شفاعت نمایند که علاوه بر قرب معنوی به خدا، از جانب وی مأذون باشند. قرآن مجید در این مورد می فرماید:
- «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا». (۱).
- مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدای رحمان، عهد دریافته باشد.
- و در جای دیگر می فرماید:
- «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا». (۲).
- در روز رستاخیز، شفاعت کسی درباره دیگران سود نمی بخشد، مگر کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار وی راضی گردد.
- ثانیاً: شخص مورد شفاعت نیز باید لیاقت فیض الهی را از طریق شفیع پیدا کند یعنی رابطه ایمانی او با خدا و پیوند روحی وی با شفیع، گسسته نشود، بنابراین کافران که رابطه ایمانی با خداوند ندارند و برخی از مسلمانان گناهکار همانند گروه بی نماز و آدم کش که فاقد پیوند روحی با شفیع هستند، مورد شفاعت قرار نمی گیرند.
- قرآن در مورد افراد بی نماز و منکران روز رستاخیز می فرماید:
- «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ». (۳).
- پس شفاعت شفیعان، به آنان سودی نمی بخشد.
- و درباره ستمگران می فرماید:

۱- مریم: ۸۷

۲- طه: ۱۰۹

۳- مدثر: ۴۸

ص: ۵۵

«ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ». (۱).

- برای ستمگران هیچ خویشی و شفیع، که شفاعت وی پذیرفته شود، نخواهد بود.
فلسفه شفاعت

شفاعت، بسان توبه، روزنه امیدی است برای کسانی که می‌توانند در نیمه راه ضلالت و معصیت، گناهان خویش را ترک کنند و از آن پس، باقیمانده عمر خود را در طاعت خدا سپری نمایند زیرا انسان گناهکار هرگاه احساس کند که در شرایط محدودی (نه در هر شرایطی) می‌تواند به شفاعت شفیع، نایل گردد، سعی می‌کند که این حد را حفظ نماید و گام فراتر نهد.
نتیجه شفاعت

مفسران در نتیجه شفاعت، که آیا بخشودگی گناهان است و یا ارتقاء درجه، اختلاف نظر دارند ولی با توجه به فرموده پیامبر گرامی که: «شفاعت من، برای مرتکبان گناهان کبیره است» نظر نخست، روشن تر می‌گردد.

«إِنَّ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي». (۲).

- شفاعت من در روز رستاخیز، از آن کسانی از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند.

۱- مؤمن: ۱۸

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۵۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۳؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۵۳۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۵.

ص: ۵۷

آیا درخواست شفاعت از شفیعان واقعی، شرک است؟

در توضیح سؤال گفته می‌شود، شفاعت حق مخصوص خدا است چنانکه قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:
 «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (۱).

- بگو برای خداست حق شفاعت.

بنابراین، درخواست شفاعت از غیرخدا، درخواست حق مطلق خدا از بنده اوست و چنین درخواستی درحقیقت، پرستش غیر خداست و با «توحید در عبادت»، سازگار نیست.

پاسخ: مقصود از «شرک» در اینجا، شرک در ذات یا خالقیت و یا شرک در تدبیر نیست، طبعاً منظور شرک در عبادت و پرستش او است.

روشن است که تبیین این مسأله، به تفسیر دقیق عبادت و پرستش بستگی دارد و همگی می‌دانیم که تفسیر معنای عبادت، در اختیار ما قرار داده نشده است تا هر خصوعی را برای مخلوقی و هر درخواستی را از بنده ای عبادت بدانیم.

بنابر تصریح قرآن مجید، فرشتگان بر آدم سجده کردند.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ». (۱).

- پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم، و از روح خود در وی دمیدم، پس بر او به سجده درافتید، که همه سجده نمودند.

در عین حال، این سجده گرچه به فرمان خدا بود، لیکن از نظر ماهیت، عبادت آدم نبود، و گرنه خدا به آن فرمان نمی داد.

همچنین می دانیم فرزندان یعقوب و حتی خود آن حضرت، بر یوسف سجده نمودند.

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا». (۲).

- و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و آنان بر او سجده کردند.

اگر چنین خضوعی پرستش یوسف بود، نه حضرت یعقوب پیامبر که از مقام عصمت برخوردار است انجام می داد و نه به این کار

فرزندان خود راضی بود. در عین حال که هیچ خضوعی بالاتر از سجده نیست.

بر این اساس، باید مفهوم خضوع و یا درخواست از غیر را از معنای پرستش جدا سازیم. حقیقت پرستش آن است که انسان،

موجودی را خدا بیندیشد و در برابر او به پرستش برخیزد و یا پدیده ای را مخلوق خدا بداند ولیکن تصور کند که کارهای خدایی

از قبیل تدبیر جهان و غفران ذنوب به وی تفویض گردیده است. اما اگر خضوع ما در برابر کسی، آنگونه باشد که او را نه خدا

بدانیم و نه بیندیشیم که کارهای خدایی به وی واگذار گردیده است، چنین خضوعی، جز احترام وی بسان تکریم فرشتگان در برابر

آدم و احترام فرزندان

۱- ص: ۷۳-۷۲

۲- یوسف: ۱۰۰

یعقوب در مقابل یوسف، بیش نخواهد بود.

در مورد سؤال نیز باید گفت که هرگاه تصور کنیم حق شفاعت به شافعان راستین تفویض گردیده و آنان می‌توانند بدون قید و شرط، شفاعت نمایند و مایه مغفرت گناهان گردند، چنین اعتقادی، موجب شرک خواهد بود زیرا کار خدا را از غیر او درخواست نموده ایم، اما هرگاه بیندیشیم که گروهی از بندگان پاک خدا، بدون این که مالک مقام شفاعت شوند، در یک چهارچوب معین، اجازه شفاعت در مورد گناهکاران را دارند و مهمترین شرط همان اذن و رضایت خداوند است، روشن است که درخواست چنین شفاعتی از بنده ای صالح، ملازم با خدا دانستن او نیست، همچنانکه مستلزم تفویض امور خدایی به او نمی‌باشد، بلکه درخواست کاری است از کسی که کار، شأن او است.

ما می‌بینیم که در زمان حیات پیامبر، گناهکاران برای درخواست مغفرت به حضور وی می‌رسیدند و آن‌ها نیز به آنان، نسبت شرک نمی‌داد.

در سنن ابن ماجه از پیامبر گرامی روایت می‌کند که فرمود:

«أتدرون ما خیرنی ربی اللّیلة؟ قلنا الله و رسوله أعلم. قال فأنه خیرنی بین أن یدخل نصف امتی الجنّة و بین الشّفاعه فاخترت الشّفاعه، قلنا یا رسول الله ادع الله أن یجعلنا من أهلها قال هی لکلّ مسلم» (۱).

- آیا می‌دانید که خدا امشب مرا بین چه چیزهایی مخیر فرمود؟ گفتیم خدا و پیامبر بهتر می‌دانند. فرمود: او مرا مخیر ساخت بین این که نصف امت من وارد بهشت گردند و بین شفاعت، پس شفاعت را اختیار نمودم. گفتیم ای پیامبر خدا، از پروردگار خود بخواه که ما را شایسته شفاعت گرداند. فرمود: شفاعت، برای هر مسلمانی خواهد بود.

در این حدیث به روشنی، یاران پیامبر از خود او درخواست شفاعت می‌کنند و می‌گویند: «أدع الله...».

قرآن کریم نیز می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا». (۱).

- و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند، به سوی تو می‌آمدند پس از خدا طلب مغفرت می‌نمودند و پیامبر برای آنان استغفار

می‌کرد، بدرستی خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

و در جای دیگر به نقل از فرزندان یعقوب می‌فرماید:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ». (۲).

- گفتند: ای پدر، از خدا بر تقصیرات ما طلب مغفرت کن که ما بر خطا بودیم.

و حضرت یعقوب هم به آنان وعده استغفار داد و هرگز آنان را به شرک متهم نساخت.

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». (۳).

- گفت به زودی از درگاه خدا، برای شما مغفرت خواهم خواست، همانا او آمرزنده و مهربان است.

۱- نساء: ۶۴

۲- یوسف: ۹۷

۳- یوسف: ۹۸

ص: ۶۱

آیا کمک خواستن از غیر خدا شرک است؟

اشاره

پاسخ: از دیدگاه عقل و در منطق وحی، تمام انسانها بلکه همه پدیده های جهان، همان گونه که در پیدایش خود به خدا محتاجند، در تأثیربخشی خویش نیز بدو نیاز دارند.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (۱).

- ای مردم، شما به خدا احتیاج دارید و او بی نیاز و ستوده است.

و در جای دیگر، همه پیروزیها را در انحصار پروردگار جهانیان دانسته و می فرماید:

«وَمَا النَّصْرُ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ». (۲).

- نصرت و یاری، تنها از جانب خدای عزیز و حکیم است.

براساس این اصل مسلم اسلام، ما مسلمانان در هر نماز خود، این آیه شریفه را زمزمه می کنیم:

۱- فاطر: ۱۵

۲- آل عمران: ۱۲۶

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». (۱).

- تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می جوییم.

اینک برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق، می گوئیم:

یاری جستن از غیر خدا، به دو صورت، متصور است:

۱- در صورت اول آنست که بگونه ای از انسان یا پدیده دیگری استمداد نماییم که او را در اصل هستی یا عملکرد خویش، مستقل دانسته و در یاری رساندن، بی نیاز از خدا بینداریم.

شکی نیست که این گونه استمداد از غیر خدا، شرک محض است که قرآن کریم در آیه ذیل، بی پایگی آن را رقم می زند.

«قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا وَ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا». (۲).

- بگو اگر خدا درباره شما اراده عذاب نماید، کیست که شما را از او در امان بدارد؟ و یا اگر اراده رحمت فرماید، (کیست که از آن پیشگیری نماید) و آنان برای خود، ولی و یآوری نمی یابند.

۲- روش دیگر آن است که به هنگام یاری جستن از انسانی دیگر، او را آفریده و نیازمند به خدا بدانیم که از خود، استقلالی ندارد و تأثیربخشی وی نیز از جانب خدای بزرگ، به منظور حل بعضی از مشکلات بندگان، به وی عطا گردیده است.

براساس این طرز تفکر، موردی که از وی یاری می طلبیم، حکم واسطه را دارد که پروردگار بزرگ او را «وسیله» برآوردن برخی نیازها قرار داده است. اینگونه کمک خواهی، در واقع، استعانت از خداوند است زیرا او است که

۱- حمد: ۵

۲- احزاب: ۱۷

به این وسائل و اسباب، هستی بخشیده و سرانجام آنان را در برآوردن نیازهای دیگران، تأثیر و توان عطا فرموده است. اصولاً زندگی افراد بشر بر مبنای این استعانت از اسباب و مسببات، پایه ریزی شده است، بطوری که بدون کمک گرفتن از آنها، زندگی انسان، دچار آشفتگی می گردد. در اینجا نیز اگر با این دید به آنها بنگریم که عوامل تحقق یاری خدا هستند که هم اصل هستی آنها از خدا است و هم تأثیربخشی آنها از جانب او است، این کمک گرفتن، با توحید و یکتاپرستی هیچ برخوردی ندارد. اگر کشاورزی موحد و خداشناس، از عواملی مانند زمین و آب و هوا و آفتاب کمک می گیرد و می تواند دانه ها را پرورش داده و به بار بنشانند در واقع از خدا استمداد می جوید زیرا او است که به این عوامل و ابزار، نیرو و استعداد بخشیده است. روشن است که این استعانت، با روح توحید و یگانه پرستی سازگاری کامل دارد. بلکه قرآن مجید ما را به اینگونه یاری جستن از پدیده هایی (مانند پایداری و نماز)، فرمان می دهد آنجا که می فرماید:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ». (۱).

- از پایداری و نماز، یاری بجوید.

روشن است که صبر و پایداری کار بشر است و ما مأموریم از آنها کمک بگیریم و در عین حال، یک چنین استعانتی، با حصر آن به خدا در آیه «... وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» منافاتی ندارد.

ص: ۶۵

آیا خواندن و صدا زدن دیگران، مستلزم پرستش آنان و شرک است؟

اشاره

آنچه که موجب برانگیخته شدن این پرسش گردیده، ظاهر برخی از آیات قرآن است که به حسب ظاهر، از خواندن غیر خدا نهی می‌کند.

«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا». (۱).

- مساجد، آن خداست، پس با خدا کسی را نخوانید.

«وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ». (۲).

- جز خدا کسی را مخوان که نه نفعی به تو می‌رساند و نه ضرری.

گروهی، با دستاویز قرار دادن این گونه آیات، ندای دیگران و خواندن اولیای خدا و صالحان را، پس از درگذشت آنها، شرک و پرستش آنان دانسته‌اند.

پاسخ: برای روشن شدن پاسخ این پرسش، شایسته است معنای دو واژه «دعا» و «عبادت» را توضیح دهیم:

۱- جن، ۱۸

۲- یونس: ۱۰۶

شکی نیست که لفظ دعا در لغت عرب، به معنای ندا و خواندن و واژه «عبادت» به معنای پرستش است و هرگز نمی‌توان این دو لفظ را با هم مترادف و هم معنا شمرد؛ یعنی نمی‌توان گفت هر ندا و درخواستی عبادت و پرستش است زیرا:
اولاً: در قرآن مجید لفظ دعوت در مواردی بکار رفته است که هرگز نمی‌توان گفت مقصود از آن عبادت است مانند:
«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا» (۱).

- (نوح گفت): پروردگارا! من شب و روز، قوم خودم را (به سوی تو) دعوت کردم.
آیا می‌توان گفت مقصود نوح این است که من قوم خود را شب و روز عبادت کردم.
بنابراین، نمی‌توان گفت دعوت و عبادت، مترادف یکدیگرند و اگر کسی از پیامبر یا مرد صالحی استمداد کرد و آنان را خواند، عبادتشان کرده است؛ زیرا دعوت و ندا اعم از پرستش است.

ثانیاً: مقصود از دعا در مجموع این آیات، مطلق خواندن نیست. بلکه دعوت خاصی است که می‌تواند با لفظ پرستش ملازم باشد؛ زیرا مجموع این آیات در مورد بت پرستانی وارد شده است که بت‌های خود را خدایان کوچک می‌پنداشتند.
شکی نیست که خضوع بت پرستان و دعا و استغاثه آنان در برابر بت‌هایی بود که آنها را به عناوین مالکان حق شفاعت و مغفرت و... توصیف می‌کردند و آنها را متصرف مستقل در امور مربوط به دنیا و آخرت می‌شناختند و ناگفته پیداست که در این شرایط، هر نوع دعوت و درخواستی از این

موجودات، عبادت و پرستش خواهد بود. روشن ترین گواه بر این که دعوت و خواندن آنان با اعتقاد به الوهیت بوده، آیه زیر است:

«فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ». (۱).

- خدایانی که جز خدای بزرگ، آنان را فرا خواندند (می پرستیدند)، آنان را بی نیاز نساخت.

بنابراین، آیات مورد بحث، ارتباطی به محل بحث ما ندارد، موضوع بحث ما درخواست بنده ای از بنده دیگر است که نه او را إله و ربّ می داند و نه مالک و متصرف تامّ الاختیار در امور مربوط به دنیا و آخرت، بلکه او را بنده عزیز و گرامی خدا می شناسد که او را به مقام رسالت و امامت برگزیده و وعده داده است که دعای او را درباره بندگان خود بپذیرد، آنجا که فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا». (۲).

- اگر آنان هنگام ستم بر خویش، نزد تو می آمدند و از خدا درخواست آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می نمود، یقیناً خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ثالثاً: آیات یاد شده، گواه روشن است که مقصود از دعوت، مطلق درخواست کار و حاجت نیست بلکه دعوت پرستشی است، از این جهت در یک آیه، پس از لفظ دعوت، بلافاصله از همان معنا به لفظ «عبادت» تعبیر آورده است:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِرُونَ عَنِّي

۱- هود: ۱۰۱

۲- نساء: ۶۴

عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». (۱).

- و پروردگار شما فرمود مرا بخوانید (دعوت کنید) تا اجابت کنم شما را. آنان که از عبادت من سرکشی می کنند، به زودی با ذلت و خواری، به دوزخ وارد می شوند.

همانطور که ملا-حظه می نماید در آغاز آیه، لفظ «ادعونی» و در ذیل آن لفظ «عبادتی» بکار برده شده، و این گواه است که مقصود از این دعوت، درخواست و یا استغاثه خاص در برابر موجوداتی بوده است که آنها را به صفات الهی شناخته بودند.

نتیجه

از سه مقدمه یاد شده چنین نتیجه می گیریم که هدف اساسی قرآن در این آیات، نهی از دعوت گروههای بت پرست است که بت ها را شریک خدا و مدبر یا مالکان شفاعت می دانستند و هر نوع خضوع و تذلل و یا ناله و استغاثه و طلب شفاعت و یا درخواست حاجت، از این دید بود که آنان خدایان کوچک می باشند که عهده دار کارهای خدایی هستند و بت پرستان معتقد بودند که خداوند، بخشی از کارهای مربوط به دنیا و آخرت را به آنان واگذار نموده است. این آیات، چه ارتباطی دارد با استغاثه از روح

پاکی که از نظر دعوت کننده، ذره ای از مرز بندگی، گام فراتر نهاده بلکه بنده محبوب و گرامی خدا محسوب می شود؟!

اگر قرآن می فرماید: «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا». (۲) «مساجد از آن خدا است، پس همراه خدا کسی را نخوانید»

مقصود، دعوتهای

۱- غافر مؤمن: ۶۰

۲- جن: ۱۸

ص: ۶۹

پرستشی است که عرب جاهلی، بت‌ها و یا اجرام کیهانی و فرشته و جن را می‌پرستیدند. این آیه و نظایر آن، مربوط به دعوت از شخص یا شیئی است که با معبود دانستن وی همراه باشد و شکی نیست که درخواست از این موجودات، با چنین اعتقاد، پرستش آنان خواهد بود. لیکن این آیات چه ارتباطی به درخواست دعا از شخص دارد که درخواست کننده هیچ مقام الهی و ربوبی و تدبیری برای او قائل نیست بلکه او بنده شایسته و محبوب خدا است؟

ممکن است تصور شود که دعوت اولیای شایسته خدا، تنهادر زمان حیات آنان جایز است و پس از درگذشت آنان، شرک می‌باشد.

در پاسخ این پرسش می‌گوییم:

اولاً: ما از ارواح پاک بندگان نیکوکاری چون پیامبر و امامان، که به تصریح آیات قرآن زنده‌اند و در افقی فراتر از شهدا به حیات برزخی خود ادامه می‌دهند، استمداد می‌کنیم نه از بدنهای خفته در خاک. و اگر در کنار قبور آنان چنین درخواستی می‌نماییم به خاطر آن است که این حالت، در ما ایجاد ارتباط و توجه بیشتر به ارواح مقدس آنان می‌نماید. افزون بر این که طبق روایات، این مقام‌ها، محل استجاب دعا نیز هستند.

ثانیاً: زنده و مرده بودن آنان، نمی‌تواند ملاک شرک و توحید باشد، در حالی که سخن ما در معیارهای شرک و توحید است نه مفید و غیرمفید بودن این دعوت‌ها.

البته، سخن درباره این مسأله نیز (یعنی مفید و غیرمفید بودن این گونه استغاثه‌ها)، در جای خود بیان گردیده است.

ص: ۷۱

بداء چیست و چرا به آن معتقد هستید؟

پاسخ: واژه «بداء» در لغت عرب، به معنای ظهور و آشکار شدن است، و در اصطلاح دانشمندان شیعه، بر دگرگونی مسیر طبیعی سرنوشت یک انسان در پرتو رفتار صالح و پسندیده وی، اطلاق می‌گردد. مسأله بداء یکی از فرازهای بلند مکتب پویای تشیع است که برخاسته از منطق وحی و کاوش عقل می‌باشد.

از دیدگاه قرآن کریم، انسان در برابر سرنوشت خود، همیشه دست بسته نیست، بلکه راه سعادت برای او باز است و می‌تواند با بازگشت به راه حق و رفتارهای شایسته، مسیر فرجام زندگی خود را دگرگون سازد. از این رو، این حقیقت رابه عنوان یک اصل فراگیر و پایدار، چنین بیان می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (۱)

- هیچگاه خداوند وضع گروهی را تغییر نمی‌دهد تا این که خود، وضع خویش را دگرگون سازند.
و در جای دیگر می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». (۱).

- هرگاه اهل آن مناطق ایمان می آوردند و پرهیزکار می شدند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم. و درباره تغییر سرنوشت حضرت یونس می فرماید:

«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ». (۲).

- پس اگر او از تسبیح کنندگان نمی بود، تا روز رستاخیز، در شکم از (نهنگ) باقی می ماند.

از آیه اخیر چنین برمی آید که ظاهر جریان، ایجاب می کرد یونس پیامبر، تا قیامت در آن زندان ویژه باقی بماند. لیکن رفتار شایسته آن حضرت (یعنی تسبیح گفتن)، مسیر سرنوشت وی را دگرگون ساخت و او را نجات داد.

این حقیقت، در روایات اسلامی نیز پذیرفته شده است. پیامبر گرامی در این زمینه می فرماید:

«إِنَّ الرَّجُلَ لِيَحْرَمَ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ يَصِيْبُهُ وَلَا يَرِدُ الْقَدْرَ إِلَّا الدَّعَاءُ وَلَا يَزِيدُ فِي الْعَمْرِ إِلَّا الْبِرُّ». (۳).

- یک انسان، به سبب گناه، از روزی خود محروم گردد و هیچ چیز نمی تواند این تقدیر و سرنوشت را دگرگون سازد مگر دعا کردن و هیچ چیز بر عمر وی نمی افزاید مگر نیکی نمودن.

۱- اعراف: ۹۶

۲- صافات: ۱۴۳ و ۱۴۴

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷ و مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۴۹۳. و نظیر آن در «التاج الجامع للاصول»، ج ۵، ص ۱۱۱.

از این روایت و امثال آن، به خوبی استفاده می شود که انسان بر اثر عصیان و گناه، به محرومیت از روزی، محکوم می شود. لیکن با رفتاری شایسته همانند دعا می تواند مسیر سرنوشت خود را تغییر دهد و با نیکی کردن، بر عمر خود بیفزاید.

نتیجه

از آیات قرآن و سنت استفاده می شود که چه بسا انسان در چهارچوب رفتارهای متعارف خود، از دیدگاه اسباب و مسببات طبیعی و روال عادی عکس العمل کارها، به سرنوشت خاصی محکوم گردد و یا احياناً یکی از اولیای خدا همانند پیامبر و امام، به آن خبر دهد، به این معنا که اگر این طرز رفتار وی ادامه یابد سرنوشت مذکور در انتظار او خواهد بود. لیکن بر اثر یک چرخش ناگهانی، رفتاری متفاوت در پیش گیرد و از این راه، فرجام خود را دگرگون سازد.

این حقیقت برخاسته از منطق وحی و سنت پیامبر و کاوش عقل سلیم، در اصطلاح دانشمندان شیعه، «بداء» نامیده می شود. شایسته است روشن گردد که تعبیر به بداء، از ویژگیهای تشیع نیست بلکه در نوشتارهای اهل سنت و در سخنان پیامبر گرامی، این تعبیر به چشم می خورد. به عنوان نمونه، پیامبر در حدیث یاد شده در زیر، واژه «بداء» را بکار برده است.

«بَدَأَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ». (۱)

لازم به ذکر است که مسأله بداء به معنای راه یافتن دگرگونی به ساحت مقدس علم خداوندی نیست زیرا خدا از ابتدا بر روند طبیعی رفتار انسانها و

۱- النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، نگارش مجدالدین مبارک بن محمد جزری، ج ۱، ص ۱۰۹.

هم بر تأثیر عوامل دگرگون کننده این روند، که موجب بداء می گردد، آگاه است و خود نیز در قرآن بدان خبر داده است. «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». (۱).

- خدا هر چه را بخواهد و هر چه را بخواهد اثبات می کند و اصل کتاب (لوح محفوظ) نزد اوست.

بنابراین، خداوند بزرگ به هنگام بروز بداء، حقیقتی را که نزد وی از ازل معلوم بوده، بر ما آشکار می سازد. و لذا امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ما بدالله في شيء الا كان في علمه قبل ان يبدوله». (۲).

- در هیچ موردی برای خدا بداء رخ نداد مگر این که در ازل، از آن آگاه بود.

فلسفه بداء

شکی نیست که اگر انسان، دست خود را در تغییر سرنوشت خویش باز بداند، درصدد ساختن آینده ای بهتر برمی آید و با روحیه ای برتر و تلاشی بیشتر، در بهسازی زندگی خود می کوشد.

به بیانی دیگر، همانگونه که مسأله توبه و شفاعت، انسان را از نومیدی و سردی زندگی نجات می دهد، حقیقت بداء نیز موجب نشاط و شادابی وی می گردد و او را به آینده ای روشن امیدوار می سازد زیرا در پرتو این بینش، انسان می داند که می تواند سرنوشت خود را به حکم خدای بزرگ، تغییر دهد و به سوی آینده ای بهتر و فرجامی درخشان تر قدم بردارد.

۱- رعد: ۳۹

۲- اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث ۹.

ص: ۷۵

آیا شیعه معتقد به تحریف قرآن است؟

پاسخ: مشهور دانشمندان شیعه بر آنند که هیچ گونه تحریفی در ساحت مقدس قرآن راه نیافته و قرآنی که امروز در دست ما است، همان کتاب آسمانی است که بر پیامبر گرامی نازل شد و هیچ زیاده و نقصانی در آن صورت نگرفته است. برای روشن شدن این سخن، به چند گواه روشن در این زمینه، اشاره می‌کنیم:

۱ - پروردگار عالم صیانت و پاسداری از کتاب آسمانی مسلمانان را تضمین نموده و می‌فرماید:
 «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱).

- ما قرآن را فرو فرستادیم و یقیناً از آن نگهداری می‌کنیم.

روشن است که شیعیان جهان، از آنجا که قرآن را به عنوان سرلوحه اندیشه و رفتار خود قرار می‌دهند، به این آیه شریفه ارج نهاده و به پیام آن در حفظ و صیانت کتاب خدا، ایمان دارند.

۲ - پیشوای بزرگ شیعیان علی (علیه السلام) که خود همواره همراه پیامبر

گرامی و از کاتبان وحی بود، در مناسبت‌های گوناگون، مردم را به سوی همین قرآن، دعوت فرموده است که برخی از سخنان آن حضرت را در زیر یادآور می‌شویم:

«واعلموا أن هذا القرآن هو النَّاصِح الَّذِي لَا يَغْشَى وَالْهَادِي الَّذِي لَا يَضِلُّ». (۱).

- بدانید که این قرآن، موعظه‌گری است که هرگز غش و خیانت نمی‌کند و راهنمایی است که هرگز گمراه نمی‌سازد.

«إِنَّ اللَّهَ شَبَّحَنَّهُ لَمْ يَعْطُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْمُؤْمِنُ». (۲).

- خداوند سبحان، هرگز کسی را به مانند این قرآن نصیحت نفرموده است، قرآن ریسمان ستر الهی و وسیله استوار خدا است.

«ثم أنزل عليه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابيحها، و سراجاً لا يخربوا توقده. و منهاجاً لا يضلُّ نهجه... و فرقاناً لا يخمد برهانه». (۳).

- سپس خداوند کتابی را فرو فرستاد که نوری است خاموش نشدنی و چراغی است که هرگز بی‌فروغ نمی‌شود، و راهی است که

هرگز رهروانش را گمراه نمی‌سازد، و مایه جدایی حق و باطل است که هیچگاه دچار خمودی برهان نمی‌گردد.

از سخنان والای پیشوای بزرگ شیعیان، به خوبی روشن می‌گردد که قرآن کریم بسان چراغ فروزانی است که تا ابد، روشنگر راه

انسانهای پیرو آن،

۱- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۷۶.

۲- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۷۶.

۳- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۹۸.

باقی خواهد ماند و هیچگونه دگرگونی که موجب خاموشی فروغ آن و یا باعث گمراهی انسانها گردد، در آن راه نخواهد یافت.

۳- دانشمندان شیعه، اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی فرمود: «من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانها به جای می گذارم؛ یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر اهل بیت و عترتم، مادام که به آن دو تمسک جوید، هرگز گمراه نمی شوید».

این حدیث، از احادیث متواتر اسلامی است که هر دو گروه شیعه و سنی آن را نقل کرده اند. از این بیان نیز به روشنی معلوم می گردد که از نظر شیعه، کتاب خدا (قرآن) هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد زیرا اگر تحریف در قرآن راه یابد، تمسک به آن موجب هدایت و رفع گمراهی نمی شود و این نتیجه، با نص این روایت متواتر، ناسازگار است.

۴- در روایات پیشوایان شیعه، که همه دانشمندان و فقیهان ما آنها را نقل کرده اند، به این حقیقت تصریح شده است که قرآن، معیار تشخیص حق و باطل و مایه جدایی درست از نادرست است؛ به این معنا که هر سخنی حتی آنچه به اسم روایات به ما می رسد، باید به قرآن بازگردانده شود، اگر با آیات آن سازگار است، حق و درست و در غیر این صورت، باطل و نادرست خواهد بود.

روایات در این زمینه، در کتابهای فقهی و روایی شیعه بسیار است که به یکی از آنها اشاره می کنیم:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرَفٌ»^(۱).

- هر سخنی که با قرآن سازگار نباشد، بیهوده و باطل است.

از این روایات نیز به خوبی روشن می گردد که دگرگونی، در قرآن راه

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، روایت ۴.

ص: ۷۸

ندارد و لذا این کتاب مقدس، تا ابد می تواند به عنوان میزان شناخت حق و باطل، قلمداد شود.

۵- دانشمندان بزرگ شیعه که همواره پیشتازان فرهنگ اسلام و تشیع بوده اند، به این حقیقت اعتراف کرده اند که قرآن کریم هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد. گرچه شمارش همه این بزرگان دشوار است، لیکن به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، معروف به «صدوق» (متوفای ۳۸۱ هـ) می فرماید:

«اعتقاد ما درباره قرآن این است که آن سخن خدا و وحی است. و کتابی است که باطل و نادرسی در آن راه ندارد و از جانب پروردگار حکیم و دانا نازل گردیده است و او فرو فرستنده و نگهبان آن می باشد». (۱)

۲- سید مرتضی علی بن حسین موسوی علوی، معروف به «علم الهدی» (متوفای ۴۳۶ هـ) می فرماید:

«گروهی از صحابه پیامبر مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر آنها، بارها همه قرآن را از اول تا به آخر، بر پیامبر گرامی خواندند و همه این ها به خوبی بر این حقیقت گواهی می دهند که قرآن گردآوری شده و مرتب و بدون کاستی و پراکندگی بوده است». (۲)

۳- ابوجعفر محمد بن حسن طوسی معروف به «شیخ الطائفه» (متوفای ۴۶۰ هـ) می فرماید:

«اما سخن در فزونی یا کاستی قرآن، از مطالبی است که در خور این کتاب نمی باشد زیرا همه مسلمانان بر عدم فزونی قرآن، اتفاق نظر

۱- الاعتقادات، ص ۹۳.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰، به نقل از جواب «المسائل الطرابلسیات» سید مرتضی.

دارند، و در مورد کاستی آن هم، ظاهر مذهب مسلمانان، برخلاف آن است و این گفتار (عدم زیادتی در قرآن)، به مذهب ما سزاوارتر است. این سخن را سید مرتضی پذیرفته و تأیید نموده است. و ظاهر روایات نیز همین حقیقت را به ثبوت می‌رساند. اندکی از مردم، به روایاتی در مورد نقصان آیات و یا جابه‌جایی آنها اشاره کرده‌اند که از طریق شیعه و اهل سنت رسیده است ولی این روایات، از قبیل خبرهای واحد هستند که موجب علم و یا عمل بر طبق آن نمی‌شوند و بهتر آن است که از آنها اعراض شود». (۱).

۴- ابوعلی طبرسی، صاحب تفسیر «مجمع البیان» می‌فرماید:

«در مورد فزونی قرآن، همه امت اسلامی، بر بی‌پایگی آن، اتفاق نظر دارند، و اما در مورد کاسته شدن آیات آن، اندکی از اصحاب ما و گروهی از فرقه «حشویه» از اهل سنت روایاتی آورده‌اند، ولی آنچه از مذهب ما پذیرفته شده و صحیح است، برخلاف آن می‌باشد». (۲).

۵- علی بن طاووس حلی معروف به «سید بن طاووس» (متوفای ۶۶۴ هـ) می‌فرماید:

«نظر شیعه آن است که دگرگونی در قرآن راه ندارد». (۳).

۶- شیخ زین الدین عاملی (متوفای ۸۷۷ هـ) در تفسیر آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» می‌فرماید:

«یعنی ما قرآن را از هر دگرگونی و تغییر و فزونی محافظت و پاسداری

۱- تبیان، ج ۱، ص ۳.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰.

۳- سعد السعود، ص ۱۴۴.

می نمایم» (۱).

۷- قاضی سید نورالدین تستری، صاحب کتاب احقاق الحق، (متوفای ۱۰۱۹ هـ) می فرماید:

«آنچه برخی به شیعه امامیه نسبت داده اند که آنان به دگرگونی قرآن قائل هستند، مورد پذیرش همه شیعیان نیست. تنها اندکی از آنان، چنین عقیده ای دارند که در میان شیعیان، به آنان اعتنا نمی شود» (۲).

۸- محمد بن حسین، معروف به «بهاءالدین عاملی» (متوفای ۱۰۳۰ هـ) می فرماید:

«صحیح آن است که قرآن عظیم، از هر گونه فزونی و کاستی مصون است و این که گفته می شود: «نام امیر مؤمنان (علیه السلام) از قرآن حذف شده است!» نزد دانشمندان پذیرفته نیست و هر کس که در تاریخ و روایات کاوش کند، می داند که قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه ثابت و استوار است و همه آن در زمان پیامبر گرامی، گردآوری شده است» (۳).

۹- فیض کاشانی، صاحب کتاب وافی (متوفای ۱۰۹۱ هـ)، پس از آن که آیاتی از قبیل «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» را، که بر عدم دگرگونی قرآن دلالت دارند، ذکر می کند، می فرماید:

«در این هنگام، چگونه ممکن است تحریف و دگرگونی در قرآن راه یابد؟ علاوه بر این که روایات تحریف، مخالف کتاب خدا است. پس باید

۱- اظهارالحق، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲- آلاء الرحمن، ص ۲۵.

۳- آلاء الرحمن، ص ۲۵.

این روایات را بی پایه دانست». (۱).

۱۰- شیخ حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ هـ) می فرماید:

«انسان کاوشگر در تاریخ و اخبار تدرستی می داند که قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه، ثابت و استوار است و در زمان پیامبر، گردآوری شده و منظم بوده است». (۲).

۱۱- محقق بزرگوار «کاشف الغطاء» در کتاب معروف خود «کشف الغطاء» می گوید:

«شکی نیست که قرآن، در پرتو حفظ و صیانت الهی، از هر کمبودی (و دگرگونی) محفوظ مانده است، چنانکه صریح قرآن و اتفاق نظر دانشمندان در همه عصرها بر آن گواهی می دهد. و مخالفت گروه اندکی، قابل اعتنا نمی باشد».

۱۲- رهبر انقلاب اسلامی، حضرت آیه الله العظمی امام خمینی (قدس سره) نیز در این زمینه سخنی دارند که به عنوان گواه روشن دیگر، آن را یادآور می شویم:

«هرکس به عنایت مسلمانان در مورد گردآوری قرآن و نگهبانی و ضبط و تلاوت و نوشتن آن، آگاه باشد، بر بی پایگی پندار «تخریف قرآن» گواهی می دهد و آن را غیرقابل باور می یابد و اخباری که در این زمینه وارد شده، یا ضعیف است که نمی توان به آنها استدلال نمود و یا مجهول است که نشانه های ساختگی بودن آنها آشکار می باشد و یا روایاتی است که مضمون آنها، تأویل و تفسیر قرآن است و یا اقسام دیگر که بیان آنها به تألیف کتابی جامع در این مورد نیاز دارد و اگر بیم

۱- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱.

۲- آلاء الرحمن، ص ۲۵

خارج شدن از موضوع بحث نمی رفت، تاریخ قرآن و آنچه در طول قرن‌ها بر آن گذشته را شرح می دادیم و روشن می ساختیم که قرآن مجید، درست همین کتاب آسمانی است که در دست ما است و اختلاف نظری که در میان قاریان قرآن وجود دارد، امری جدید است که هیچ ارتباطی با آنچه که جبرئیل امین بر قلب پاک پیامبر گرامی نازل نمود، ندارد» (۱).

نتیجه: جمهور مسلمانان، اعم از شیعه و سنی بر آنند که این کتاب آسمانی، درست همان قرآنی است که بر پیامبر گرامی، فرو فرستاده شده است و از هر گونه تحریف و دگرگونی و فزونی و کاستی در امان است.

با این بیان، بی پایگی نسبت ناروایی که به شیعیان داده اند، به ثبوت می رسد و اگر نقل روایات ضعیفی در این مورد موجب این اتهام گردیده است، می گوئیم نقل این روایات به فرقه اندکی از شیعه اختصاص ندارد زیرا جمعی از مفسران اهل سنت نیز اینگونه روایات ضعیف را نقل کرده اند که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱- ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی در تفسیر خود از ابوبکر انبازی و او نیز از ابی بن کعب روایت می کند که سوره احزاب (با هفتاد و سه آیه) در زمان پیامبر به اندازه سوره بقره (که دویست و هشتاد و شش آیه دارد) بوده است و آیه «رجم» نیز در این سوره قرار داشته (۲) (هم اکنون اثری از چنین آیه ای در سوره احزاب به چشم نمی خورد!).

و نیز در همین کتاب، از عایشه نقل می کند که گفته است:

«سوره احزاب در زمان پیامبر دویست آیه داشته، پس چون مصحف

۱- تهذیب الاصول، تقریرات دروس امام خمینی، ج ۲، ص ۹۶ [به قلم استاد جعفر سبحانی].

۲- تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

نوشته شد، به بیش از آنچه که الآن موجود است دست نیافتند!» (۱).

۲- صاحب کتاب «الاتقان» نقل می کند که عدد سوره های مصحح «أبی» یکصد و شانزده سوره بوده است زیرا دو سوره دیگر به نامهای «حفد» و «خلع» در آن وجود داشته است». (۲).

در حالی که همه می دانیم قرآن کریم یکصد و چهارده سوره دارد و از آن دو سوره (حفد و خلع) در قرآن، اثری نیست.

۳- هبة الله بن سلامه، در کتاب «الناسخ و المنسوخ» از انس بن مالک نقل می کند که گفته است: «در زمان پیامبر سوره ای را می خواندیم که به اندازه سوره توبه بود و من تنها یک آیه از آن را حفظ کرده ام و آن این است:

«لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وادِيَانِ مِنَ الذَّهَبِ لَابْتَغَى إِلَيْهِمَا ثَالِثًا وَلَوْ أَنَّ لَهُ ثَالِثًا لَابْتَغَى إِلَيْهَا رَابِعًا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَي مَنْ تَابَ!».

در حالی که می دانیم چنین آیه ای در قرآن یافت نمی شود و اصولاً با بلاغت قرآن نیز سازگار نمی باشد.

۴- جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» از عمر بن خطاب روایت می کند که سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده و در آن نیز آیه «رجم» وجود داشته است. (۳).

بنابراین، گروه اندکی از دو فرقه شیعه و سنی، روایات ضعیف و سست بنیانی را در مورد «وقوع دگرگونی در قرآن»، نقل کرده اند. این روایات ضعیف، از دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان راعم از تشیع و تسنن پذیرفته نشده

۱- تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

۲- اتقان، ج ۱، ص ۶۷.

۳- در المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

است، بلکه نص آیات قرآن و روایات صحیح و متواتر اسلامی و اجماع و اتفاق هزاران تن از اصحاب پیامبر و اتفاق مسلمانان جهان، بر آن است که هیچگونه تحریف، تغییر، فزونی و کاستی در قرآن مجید، راه نداشته و ندارد.

نظر شیعه نسبت به صحابه چیست؟

پاسخ: از دیدگاه شیعه، کسانی که به دیدار و مصاحبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشریف حاصل نموده اند، به چند گروه تقسیم می شوند و ما پیش از آن که به شرح این سخن پردازیم، شایسته است به صورت اجمال، «صحابی» را تعریف نماییم. در اینجا، تعریف های گوناگونی پیرامون صحابی پیامبر وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- سعید بن مسیب گوید: «صحابی کسی است که به مدت یک یا دو سال با پیامبر بوده و همراه وی در یک یا دو نبرد، شرکت داشته و جنگیده است» (۱).

۲- واقدی گوید: «دانشمندان بر آنند که هر کس پیامبر را دیده و به اسلام گرویده و در امر دین، اندیشه نموده و به آن راضی گردیده است، نزد ما از اصحاب پیامبر محسوب می شود، گرچه به مدت یک ساعت از روز باشد» (۲).

۱- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲، طبع مصر.

۲- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱-۱۲

۳- محمد بن اسماعیل بخاری آورده است: «هر کس از مسلمانان با پیامبر مصاحبت داشته و یا او را دیده، از اصحاب آن حضرت است.» (۱).

۴- احمد بن حنبل گوید: «هر کس یک ماه و یا یک روز و یا یک ساعت، با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده، جزء اصحاب است.» (۲).

در میان علمای اهل سنت، «عدالت صحابه» به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته شده است، به این معنا که هر کس مصاحبت با پیامبر را درک کرده باشد، عادل است! (۳).

اینک در پرتو آیات روشنگر قرآن، به بررسی این سخن می پردازیم و دیدگاه شیعه را که برخاسته از منطق وحی است، می آوریم: تاریخ، نام و نشان بیش از دوازده هزار تن را به عنوان صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضبط نموده است که در میان آنان، چهره های گوناگونی وجود دارد. شکی نیست که مصاحبت با پیامبر گرامی، افتخار بزرگی بود که نصیب گروهی گردید و امت اسلامی پیوسته به دیده احترام به آنان می نگریستند؛ زیرا آنان، پیشتازان آیین اسلام بودند که برای نخستین بار، پرچم شوکت و عزت اسلام را به اهتزاز درآوردند.

قرآن کریم نیز به تمجید از آن پرچمداران پیشگام می پردازد و می فرماید:

«لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ

۱- همان

۲- همان

۳- الاستيعاب في أسماء الاصحاب، ج ۱، ص ۲، در حاشیه «الاصابه»، اسدالغابه، ج ۱، ص ۳ به نقل از ابن اثیر

ص: ۸۷

دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا». (۱).

- آنان که پیش از فتح (مکه)، بخشش و مبارزه نمودند، نسبت به کسانی که پس از آن، انفاق و جهاد کردند، مساوی نیستند، بلکه در درجه ای بالاتر قرار دارند.

در عین حال باید اعتراف نمود که مصاحبت با پیامبر خدا، کیمیایی نبوده است که ماهیت انسان ها را دگرگون سازد و همه آنان را تا پایان عمر بیمه کند و در جرگه دادگران قرار دهد.

برای روشن شدن مسأله، سزاوار است پیش از هر چیز به قرآن که مورد اتفاق همه مسلمانان جهان است، روی آوریم و در حل این مسأله، از آن کتاب مقدس آسمانی مدد جوییم:

صحابی از دیدگاه قرآن

در منطق وحی، انسانهایی که به محضر پیامبر گرامی شرفیاب شده و مصاحبت ایشان را درک کرده اند، دو دسته اند:
گروه نخستین:

کسانی که آیات جاودانه قرآن، به مدح و ستایش آنان می پردازد و از آنان به عنوان پایه گذاران کاخ مجد و شوکت اسلام، یاد می کند و ما در اینجا برخی از فرازهای کتاب الهی را پیرامون این دسته از صحابه، یادآور می شویم:

۱ - پیشتازان نخستین

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (۱)

- و پیشتازان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، خدا از آنان خشنود و آنان نیز از خدا خوشنودند و خداوند، بهشت‌هایی را که در آنها نهرها جاری است، برای آنان مهیا فرموده و این به حقیقت، رستگاری بزرگی است.

بیعت کنندگان در زیر درخت

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا». (۲)

- خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند، خوشنود گردید و آنچه در دلهای آنان می گذشت را دانست، پس آرامش را بر آنان فرو فرستاد و پیروزی نزدیک را به آنان پاداش داد.

۳ - مهاجران

«لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ». (۳)

۱- توبه: ۱۰۰

۲- فتح: ۱۸

۳- حشر: ۸

- برای مستمندان مهاجری که از دیار و دارایی خود رانده و دور شدند، در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و خدا و پیامبر را یاری می نمایند. آنان راستگویان هستند.

۴- اصحاب فتح

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرِيَهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيِّمَاهُمْ فِيهِ وُجُوهُهُمْ مِنْ آثَرِ السُّجُودِ». (۱)

- محمد فرستاده خدا است و یاران و همراهانش بر کافران سخت دل و با یکدیگر مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود می بینی که در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و بر رخسار آنان، آثار سجده پدیدار است.

گروه دوم

دسته دیگر از کسانی که مصاحبت پیامبر را درک کردند، مردمانی بودند دو چهره یا بیمار دل که قرآن کریم به افشاگری ماهیت آنان پرداخته و پیامبر را از وجود آنان بیم می دهد. در اینجا چند نمونه از این گروه را نیز یادآور می شویم:

۱- منافقان شناخته شده

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ

ص: ۹۰

لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ». (۱).

- (ای پیامبر) آنگاه که منافقان نزد تو آمدند و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو پیامبر خدایی، خدا می داند که تو رسول او هستی و هم او گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند.

۲- منافقان ناشناخته

«وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...». (۲).

- برخی از بادیه نشینان که در اطراف شما هستند، منافقانند و برخی از اهل مدینه، در نفاق فرو رفته اند، تو آنها را نمی شناسی، ما می شناسیم.

۳- بیماردلان

«وَأَذِيقُوا الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا». (۳).

- هنگامی که منافقان و بیماردلان می گفتند وعده خدا و پیامبر، فریبی بیش نبوده است!

۴- گناهکاران

«وَأَخْرَجُوا بِدُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا

۱- منافقون: از آیه اول تا آخر

۲- توبه: ۱۰۱

۳- احزاب: ۱۲

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (۱).

- برخی که به گناهان خود اعتراف کردند، عمل شایسته را با کار بد به هم آمیختند، باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد، خدا آمرزنده و مهربان است.

علامه بر آیات شریفه قرآن، روایات فراوانی، از ناحیه پیامبرگرامی در مذمت برخی از صحابه رسیده است که به عنوان مثال دو نمونه از آنها را یادآور می شویم:

۱- ابوحازم از سهل بن سعد روایت می کند که گفته است پیامبر گرامی فرمود:

«أنا فرطكم على الحوض من ورد شرب و من شرب لم يظماً ابداً و ليردّ على أقوامٍ أعرفهم و يعرفونني ثم يُحال بيني و بينهم».

- من شما را به سوی حوض، می فرستم هرکس بر آن وارد شود از آن می نوشد و هرکس بنوشد، تا ابد تشنه نمی شود و گروه هایی بر من وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند، سپس بین من و آنان، جدایی می افتد.

ابوحازم گفته است در حالی که من این حدیث را می خواندم، نعمان بن ابی عیاش شنید، پس گفت: این چنین از سهل شنیدی؟ گفتم آری. گفت: گواهی می دهم که ابوسعید خدری نیز بر این حدیث چنین اضافه می کرد که پیامبر می فرماید:

«أَنَّهُمْ مِنِّي فَيَقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ سَحَقًا

سحقاً لمن بدّل بعدی». (۱).

- آنان از من هستند. پس گفته می شود تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه کردند! پس من می گویم دور باد از رحمت خدا آن که پس از من (احکام را) دگرگون ساخت.

از این جمله که «من آنها را می شناسم و آنان مرا می شناسند» و جمله دیگر که فرمود: «پس از من، دگرگون ساخت» معلوم می گردد که مراد از آنان، اصحاب آن حضرت هستند که مدتی با ایشان همراه بودند (این حدیث را بخاری و مسلم نیز، روایت نموده اند).

۲- بخاری و مسلم از پیامبر روایت کرده اند که فرمود:

«یرد علیّ یوم القیامه رهط من اصحابی - أو قال من أمتی - فیحلّون عن الحوض فأقول یا ربّ أصحابی فیقول أنّه لا-علم لک بما أحدثوا بعدک إنهم ارتدّوا علی أذبارهم القهقری». (۲).

- در روز رستاخیز، گروهی از اصحاب من - یا فرمود از ائمت - بر من وارد می شوند پس از حوض (کوثر) دور می گردند، (از ورود و نزدیک شدن آنان به حوض کوثر جلوگیری می شود) پس من می گویم: «خدایا! این ها اصحاب من هستند»، خدا می فرماید: تو به آنچه آنان پس از تو انجام دادند، آگاه نیستی، آنان به همان حالت سابق (دوران جاهلیت) باز گشتند.

۱- جامع الاصول ابن اثیر، ج ۱۱، کتاب الحوض فی ورود الناس علیه، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۲.

۲- جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۳.

ص: ۹۳

نتیجه

از آیات قرآن و سنت پیامبر روشن می شود که اصحاب و افرادی که به مصاحبت پیامبر نایل شده اند، همه در یک سطح و یک نواخت نبودند، بلکه گروهی از آنان، انسانهایی پیراسته و در اوج شایستگی بودند که خدمات ارزنده آنها سبب بارور شدن نهال نوپای اسلام گردید و دسته دیگر از همان آغاز، افرادی دو چهره و منافق، بیمار دل و و یا گناهکار بودند. (۱).

و بدین بیان، نظر شیعه در مورد صحابه پیامبر که همان دیدگاه کتاب خدا و سنت است، روشن می گردد.

۱- برای توضیح بیشتر، به قرآن مجید، سوره منافقون مراجعه فرمایید.

مقصود از ازدواج متعه چیست و چرا شیعه آن را حلال می داند؟

اشاره

پاسخ: نکاح پیوندی است بین زن و شوهر. چیزی که هست این پیوند، گاهی به صورت دائمی است و حد و مرزی برای آن در عقد، بیان نمی شود و گاهی همان ماهیت، به صورت محدود، موقت و بامدتمعین است. هر دو به عنوان ازدواج شرعی انجام می گیرد و تفاوت این دو تنها در «دائم» و «موقت» بودن آن است. در سایر خصوصیات با یکدیگر همانند و یکسانند. شرایطی را که اینک یادآور می شویم در نکاح «متعه» بسان «ازدواج دائم» معتبر است:

- ۱- زن و مرد باید مانع شرعی در ازدواج از قبیل نسب و سبب و دیگر موانع شرعی، نداشته باشند و گرنه عقد آنان باطل است.
- ۲- مهریه مورد رضایت طرفین باید در عقد ذکر شود.
- ۳- مدت ازدواج معین باشد.
- ۴- عقد شرعی اجرا گردد.
- ۵- فرزندی که از آنان متولد می شود، فرزند مشروع آنان است.

همانگونه که برای فرزندان متولد شده بانکاح دائم، شناسنامه گرفته می‌شود، باید برای فرزندی که در نتیجه نکاح موقت متولد می‌گردد، شناسنامه اخذ گردد و در این مورد نیز تفاوتی بین عقدا دائم و موقت وجود ندارد.

۶- نفقه فرزندان، بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می‌برند.

۷- آنگاه که مدت ازدواج به پایان رسید، اگر زن در حد یائسه نباشد، باید عده شرعی نگه دارد و اگر در اثنای عده روشن شود که باردار است، باید از هر نوع ازدواج خودداری کند تا وضع حمل نماید.

همچنین، سایر احکام ازدواج دائم باید در مورد متعه رعایت شود تنها تفاوت این است که چون ازدواج متعه برای رفع ضرورت‌ها تشریح شده است، هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که زن به هنگام عقد، شرط میراث ننماید، از شوهر خود ارث نمی‌برد. و روشن است که این دو تفاوت، تأثیری در ماهیت نکاح ندارند.

همگی معتقدیم که آیین اسلام، شریعت جاودانی و خاتم است که پاسخگوی تمام نیازها می‌باشد. اینک می‌گوییم جوانی که به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در یک کشور و یا شهر غریب به سر ببرد و به علت امکانات محدود، نمی‌تواند به ازدواج دائم دست یابد، در برابر خود سه راه مشاهده می‌کند که باید یکی از آنها را انتخاب کند:

الف - به همان حالت عذب باقی بماند.

ب - در منجلاب فحشا و آلودگی‌ها سقوط کند.

ج - در چهارچوب شرایط یاد شده، با زنی که ازدواج او شرعاً جایز است، برای مدت معینی ازدواج نماید.

در مورد صورت نخست باید گفت که غالباً با شکست روبرو می‌شود، هر چند افراد انگشت شماری می‌توانند قید هر نوع عمل جنسی را بزنند و صبر

و بردباری پیشه سازند ولی این روش، برای همه قابل اجرا نیست.

فرجام کسانی که راه دوم را برگزینند نیز تباهی و بیچارگی است و از دیدگاه اسلام عملی است حرام. و اندیشه تجویز آن به بهانه ضرورت، نوعی گمراهی فکری و کج اندیشی می‌باشد.

بنابراین، تنها راه سوم متعین می‌شود که اسلام آن را پیشنهاد نموده و در زمان پیامبر نیز به آن عمل می‌شد و بعدها مورد اختلاف واقع گردید.

در اینجا از یادآوری یک نکته ناگزیریم و آن این که: کسانی که از نکاح متعه هراس دارند و آن را نامشروع می‌پندارند، باید توجه داشته باشند که همه فقها و محققان اسلامی، نظیر آن را از نظر معنا، در عقد دائم پذیرفته اند، و آن این که زوجین، عقد دائم ببندند ولی نیت هر دو آن باشد که بعد از یک سال و یا کمتر و بیشتر، به وسیله طلاق از هم جدا گردند.

روشن است که چنین پیوندی، به حسب ظاهر دائمی و در حقیقت موقت است و تفاوتی که این گونه نکاح دائم بامتعه دارد این است که متعه، در ظاهر و باطن، محدود و موقت است ولی این نوع ازدواج دائم، به ظاهر پیوسته و همیشگی و در باطن محدود می‌باشد.

کسانی که این نوع از ازدواج دائم را، که مورد پذیرش همه فقهای اسلامی است، تجویز می‌کنند، چگونه از تشریح و تجویز نکاح متعه بر خود بیم و هراس راه می‌دهند؟

تا اینجا با ماهیت ازدواج متعه آشنا شدیم. اکنون وقت آن است که با دلایل حلال بودن و تشریح آن آشنا گردیم و شایسته است در اینجا در دو مرحله سخن بگوییم:

۱- مشروع بودن نکاح متعه در صدر اسلام.

۲- نسخ نشدن این حکم شرعی در زمان رسول خدا.

دلیل روشن مشروع بودن متعه، این آیه است:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (۱).

- پس هرگاه، از آن زنان بهره مند شدید، مزد آنان را (که مهر معین است) بپردازید.

الفاظ این آیه به روشنی گواه است که در مورد ازدواج موقت وارد شده زیرا:

اولاً: واژه «استمتاع» بکار رفته، که ظاهراً در مورد «نکاح موقت» است. اگر نکاح دائم منظور بود نیاز به قرینه داشت.

ثانیاً: لفظ «أُجُورَهُنَّ» به معنای «مزد آنان» بکار برده شده است که گواه روشنی بر متعه است زیرا در مورد نکاح دائم کلماتی از قبیل «مهریه» و «صداق» بکار می‌رود.

ثالثاً: مفسران شیعه و سنی بر آنند که آیه یاد شده، در مورد نکاح متعه نازل گردیده است.

جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر «در المنثور» از ابن جریر و سدی نقل می‌کند که آیه فوق در مورد متعه است. (۲).

همچنین، ابوجعفر محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، از سدی و مجاهد و ابن عباس نقل می‌کند که این آیه در مورد نکاح موقت است. (۳).

رابعاً: صاحبان صحاح و مسانید و جوامع روایی نیز این حقیقت را پذیرفته‌اند به عنوان مثال مسلم بن حجاج در صحیح خود به نقل از جابر بن عبدالله و سلمه بن اکوع، روایت می‌کند که گفته‌اند:

۱- نساء: ۲۴

۲- در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه یاد شده

۳- جامع البیان فی تفسیر القرآن، جزء ۵، ص ۹

«خرج علينا منادی رسول الله (عليه السلام) فقال ان رسول الله قد اذن لكم ان تستمتعوا تريعن متعه النساء». (۱).

- منادی پیامبر به سوی ما آمد و گفت: رسول خدا به شما اجازه استمتاع (بهره مند شدن از زنها) یعنی نکاح متعه زنان را عنایت فرمود.

روایات صحاح و مسانید در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد. بنابراین، اصل تشریح متعه در صدر اسلام و در عصر پیامبر گرامی مورد پذیرش دانشمندان و مفسران اسلامی است. (۲)

اینک، سؤال این است: آیا مفاد آیه متعه منسوخ شده است؟

شاید کمتر کسی پیدا شود که در مورد اصل مشروع بودن متعه در زمان رسول خدا تردید کند، سخن درباره بقا و منسوخ نشدن این حکم است.

روایات و تاریخ اسلام، حاکی از آن است که عمل به این حکم الهی تا زمان خلافت خلیفه دوم در میان مسلمانان، رایج بوده و خلیفه، بنابر مصالحی از آن، نهی کرده است.

مسلم بن حجاج، در صحیح خود، نقل می‌کند که ابن عباس و ابن زبیر، درباره متعه نسا و متعه حج، اختلاف نمودند، جابر بن عبدالله گفت:

«فعلناهما مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) ثم نهانا عنهما عمر فلم نعد لهما». (۳).

۱- صحیح مسلم، جزء ۴، ص ۱۳۰، ط مصر.

۲- به عنوان نمونه برخی از این مدارک را یادآور می‌شویم:

۱- صحیح بخاری، باب تمتع، ۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۶ و ج ۳ ص ۳۵۶، ۳- الموطأ مالک، ج ۲، ص ۳۰، ۴- سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۰۶، ۵- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹، ۶- نهاییه ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۹، ۷- تفسیر رازی، ج ۳، ص ۲۰۱، ۸- تاریخ ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۵۹، ۹- احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۱۷۸، ۱۰- محاضرات راغب، ج ۲، ص ۹۴، ۱۱- الجامع الکبیر سیوطی، ج ۸، ص ۲۹۳، ۱۲- فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۱۴۱.

۳- سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۵

ص: ۱۰۰

- ما همراه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر دو را انجام می‌دادیم، سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد و از آن پس دیگر به آن دو نپرداختیم.

جلال الدین سیوطی در تفسیر خود به نقل از عبدالرزاق و ابوداود و ابن جریر و آنها از «حکم» روایت می‌کنند که از وی سؤال شد آیا این آیه «متعه» نسخ شده است؟ گفت نه، و علی (علیه السلام) فرمود: «لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الا شقی». (۱).

- اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود، جز افراد شقاوت‌مند، کسی به زنا آلوده نمی‌شد.

علی بن محمد قوشچی نیز گوید: عمر بن خطاب بر روی منبر گفت:

«ایها الناس ثلاث کنّ علی عهد رسول الله انا انهی عنهنّ و احزّمهنّ و اعاقب علیهنّ و هی متعه النساء و متعه الحجّ و حیّ علی خیر العمل». (۲).

- ای مردم، سه چیز در زمان رسول خدا بود که من آنها را نهی و تحریم می‌کنم و انجام دهنده آنها را به مجازات می‌رسانم. آنها عبارتند از «متعه زنان»، «متعه حج» و «حی علی خیر العمل».

لازم به ذکر است که روایت در این زمینه بیش از آن است که در اینجا یادآور شویم. (۳)

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه متعه

۲- شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت، ص ۴۸۴

۳- برای آگاهی بیشتر، به مدارک و اسناد ذیل مراجعه فرمایید:

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶ و ۳۶۳، ۲- الیّان و التّبیین جاحظ، ج ۲، ص ۲۲۳، ۳- احکام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۳۴۲، ۴-

تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۷۰، ۵- المبسوط سرخسی حنفی، کتاب الحج، باب القرآن، ۶- زاد المعاد ابن قیم، ج ۱، ص ۴۴۴، ۷-

کنز العمال، ج ۸، ص ۲۹۳، ۸- مسند ابی داوود طیالسی، ص ۲۴۷، ۹- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲، ۱۰- المستبین طبری، ۱۱- تفسیر

رازی، ج ۳، ص ۲۰۲-۲۰۰، ۱۲- تفسیر ابوحنّان، ج ۳، ص ۲۱۸.

باید گفت که متعه از اقسام نکاح و ازدواج است زیرا نکاح به دائم و موقت تقسیم می‌گردد و زنی که با وی عقد نکاح موقت بسته می‌شود، زوجه انسان و شوهر او نیز زوج آن زن می‌باشد و طبعاً چنین ازدواجی داخل در آیات مربوط به ازدواج است. اگر قرآن می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» (۱).

- و آنانکه دامان خود را پاک نگاه می‌دارند مگر بر ازواج و جفت‌های خود یا کنیزان که مال آنها هستند.

زنی که به عقد موقت در چهارچوب شرایط یاد شده درآمده است، از افراد و مصادیق «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» (یعنی مگر بر جفت‌های خود) می‌باشد و از چهارچوب آن خارج نیست. به این معنا است که زنی که با عقد نکاح متعه به ازدواج مردی درمی‌آید، همسر و زوجه او خواهد بود و واژه «ازواجهم» آن را شامل می‌گردد.

و اگر آیه یاد شده (در سوره مؤمنون)، معاشرت جنسی را برای دو گروه از زنان تجویز می‌کند: یکی همسران و دیگری کنیزان، زنی که با نکاح موقت، به ازدواج درمی‌آید، در قسم اول (همسران) داخل است.

شگفت از سخنانی کسانی که آیه یاد شده در سوره مؤمنون را ناسخ آیه متعه در سوره نساء دانسته‌اند. در حالی که همه می‌دانیم آیه ناسخ باید پس از آیه منسوخ نازل شود، ولی در این مورد جریان به عکس است، سوره مؤمنون که به عنوان ناسخ پنداشته شده، مکی است (یعنی در مکه مکرمه، پیش از آن که پیامبر گرامی به مدینه مهاجرت نماید، نازل گردیده است) و سوره نساء که

ص: ۱۰۲

آیه متعه را در بردارد، مدنی است (بدین معنا که در شهر مدینه، بعد از هجرت پیامبر فرو فرستاده شده است). اینک می‌پرسیم آیه واقع در سوره مکی چگونه می‌تواند ناسخ آیه ای باشد که در سوره مدنی است؟ دلیل روشن دیگری که بر نسخ نشدن آیه متعه در زمان پیامبر گواهی می‌دهد، همان روایات فراوانی است که نسخ شدن آن را در زمان رسول خدا انکار می‌کنند، نظیر روایتی که جلال الدین سیوطی در «در المنثور» نقل نمود و شرح آن گذشت. (۱). در پایان این نکته یادآور می‌شویم که امامان اهل بیت که به حکم حدیث ثقلین، موجب هدایت امت و قرین جدایی ناپذیر قرآنند، به مشروع بودن و نسخ نشدن ازدواج متعه، تصریح نموده اند. (۲).

و این که اسلام، در هر زمانی توانایی حل مشکلات جوامع بشری را دارد نیز، مشروعیت چنین نکاحی را با رعایت شرایط یاد شده، تأیید می‌نماید زیرا امروزه یکی از روشهای نجات جوانان از منجلاب فساد و تباهی، همان ازدواج موقت در چهارچوب شرایط خاص می‌باشد.

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱، در ذیل آیه متعه

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب اول از ابواب متعه، ص ۴۳۶

چرا شیعیان، بر تربت سجده می کنند؟

پاسخ: گروهی چنین می پندارند که سجده بر خاک و یا تربت شهیدان، به معنای پرستش بوده و نوعی شرک است. در پاسخ این پرسش باید یادآور شد که میان دو جمله: السجود لله و «السجود علی الأرض» تفاوت روشنی وجود دارد. اشکال یاد شده، حاکی از آن است که میان این دو تعبیر، فرقی نمی گذارند.

بطور مسلم، مفاد «السجود لله» این است که «سجده برای خداست»، در حالی که معنای «السجود علی الأرض» آن است که «سجده بر زمین صورت می گیرد» و به تعبیر دیگر ما با سجده بر زمین، به خدا سجده می کنیم و اصولاً تمام مسلمانان جهان بر چیزی سجده می کنند در حالی که سجده آنان برای خدا است. تمام زائران خانه خدا بر سنگهای مسجده الحرام سجده می کنند در صورتی که هدف از سجده آنان خدا است.

باین بیان، روشن می شود که سجده کردن بر خاک و گیاه و... به معنای پرستش آنها نیست بلکه سجود و پرستش برای خدا به وسیله خضوع تا حدّ خاک است، همچنین روشن می شود که سجده بر «تربت» غیر از سجده

ص: ۱۰۴

«برای تربت» است.

از طرفی، قرآن کریم می فرماید:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱).

- هر کس در آسمان ها و زمین است، برای خدا سجده می کند.

و نیز پیامبر گرامی می فرماید:

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا» (۲).

- زمین، سجده گاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است.

بنابراین، «سجده برای خدا» با «سجده بر زمین و تربت» نه تنها کوچکترین منافاتی ندارد که کاملاً سازگار است زیرا سجده کردن بر خاک و گیاه، رمز نهایت خضوع و فروتنی در برابر خدای یگانه است.

در اینجا به منظور روشن تر شدن نظریه شیعه، سزاوار است به فرازی از سخنان پیشوای بزرگ خود - امام صادق (علیه السلام) - اشاره نمایم:

«عن هشام ابن الحكم قال قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): اخبرني عمّا يجوز السجود عليه و عمّا لايجوز؟ قال: السجود لايجوز الا على الأرض أو ما أثبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس. فقلت له جعلت فداك ما العلمة في ذلك؟ قال لأنّ السجود هو الخضوع لله عزوجل فلاينبغي أن يكون على ما يؤكل و يُلبس، لأنّ ابناء الدُّنيا عبيد ما يأكلون و يلبسون، و الساجد في سجوده في عبادة الله عزوجل فلاينبغي أن يضع جبهته في سجوده على معبود ابناء الدُّنيا الذين اغتروا بغرورها. و السجود على الأرض افضل لأنه أبلغ في التواضع والخضوع»

۱- رعد: ۱۵

۲- صحيح بخاری، کتاب الصلوة، ص ۹۱

ص: ۱۰۵

لله عزوجل». (۱).

- هشام بن حکم می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره آنچه سجده بر آنها صحیح است پرسیدم، حضرت فرمود: سجده تنها باید بر زمین و آنچه می رویاند - جز خوردنیها و پوشیدنیها - انجام گیرد. گفتم: فدایت گردم، سبب آن چیست؟ فرمود: سجده، خضوع و اطاعت برای خداوند است و شایسته نیست بر خوردنیها و پوشیدنیها صورت پذیرد زیرا دنیاپرستان، بردگان خوراک و پوشاکند، در حالی که انسان به هنگام سجده، در حال پرستش خدا به سر می برد، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر آنچه که معبود دنیاپرستان خیره سر است، قرار دهد.

و سجده نمودن بر زمین، بالاتر و برتر است زیرا با فروتنی و خضوع در برابر خدای بزرگ، تناسب بیشتری دارد. این سخن گویا، به روشنی گواه آن است که سجده نمودن بر خاک، تنها بدان جهت است که چنین کاری با تواضع و فروتنی در برابر خداوند یگانه، سازگارتر است.

در اینجا، پرسش دیگری مطرح می شود که چرا شیعه مقتید به سجده بر خاک و یا برخی گیاهان است و بر تمام اشیا سجده نمی کند؟

در پاسخ این سؤال می گوئیم: همانگونه که اصل یک عبادت باید از جانب شرع مقدس اسلام برسد، شرایط اجزاء و کیفیت آنها نیز باید به وسیله گفتار و رفتار بیانگر آن یعنی پیامبر گرامی روشن گردد زیرا رسول خدا، به حکم قرآن کریم، اسوه و نمونه همه انسان های وارسته است.

اینک به بیان فرازهایی از احادیث اسلامی که بیانگر سیره و سنت

۱- بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۴۷، به نقل از «علل الشرایع»

پیامبر است می پردازیم که همگی حاکی از آن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم بر خاک و هم بر رویدنی ها مانند حصیر سجده می نموده است، درست به همان شیوه ای که شیعه به آن معتقد است:

۱- گروهی از محدثان اسلامی در کتب صحاح و مسانید خود این سخن پیامبر را بازگو کرده اند که آن حضرت، زمین را به عنوان سجدگاه خود، معرفی نوده است، آنجا که می فرماید:

«جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً». (۱).

- زمین، برای من، سجدگاه و مایه پاکیزگی قرار داده شده است.

از کلمه «جعل» که در اینجا به معنای تشریح و قانون گذاری است، به خوبی روشن می شود که این مسأله، یک حکم الهی برای پیروان آیین اسلام است. و بدین سان، مشروع بودن سجده بر خاک و سنگ و دیگر اجزاء تشکیل دهنده سطح زمین، به ثبوت می رسد.

۲- دسته ای از روایات، بر این نکته دلالت دارند که پیامبر گرامی، مسلمانان را به پیشانی نهادن بر خاک به هنگام سجده، فرمان می داد، چنانکه ام سلمه (همسر پیامبر) از آن حضرت روایت می کند که فرمود:

«تَرَبَّ وَجْهَكَ لِلَّهِ». (۲).

- رخسار خود را برای خدا، بر خاک بگذار.

و از واژه «تَرَبَّ» در سخن پیامبر، دو نکته روشن مشود؛ یکی آن که باید انسان به هنگام سجده، پیشانی خود را بر روی «تراب» یعنی خاک بگذارد و دیگر آن که این رفتار، به علت امر به آن، فرمانی است لازم الاجرا

۱- سنن بیهقی، ج ۱، ص ۲۱۲، [باب التیمم بالصعيد الطیب]؛ صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الصلاة، ص ۹۱، اقتضاء الصراط المستقیم ابن تیمیّه، ص ۳۳۲

۲- کنز العمال، ج ۷، ط حلب، ص ۴۶۵، ح ۱۹۸۰۹، کتاب الصلوة، السجود و مايتعلق به.

ص: ۱۰۷

زیرا کلمه «تَرَب» از ماده «تراب» به معنای خاک گرفته شده و به صورت صیغه امر، بیان گردیده است.

۳- رفتار پیامبر گرامی در این مورد، گواه روشن دیگر و روشنگر راه مسلمانان است. وائل بن حجر می گوید:

«رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ إِذَا سَجَدَ وَضَعَ جَبْهَتَهُ وَ أَنْفَهُ عَلَى الْأَرْضِ». (۱).

- آنگاه که پیامبر سجده می نمود، پیشانی و بینی خود را بر زمین می نهاد.

انس بن مالک و ابن عباس و برخی از همسران پیامبر مانند عایشه و ام سلمه و گروه بسیاری از محدثان چنین روایت کرده اند:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يُصَلِّي عَلَى الْخُمْرَةِ». (۲).

- پیامبر، بر خمره که نوعی حصیر بود و از لیف درخت خرما ساخته می شد، سجده می نمود.

ابوسعید - از صحابه رسول خدا - می گوید:

«دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى حَصِيرٍ». (۳).

- به محضر پیامبر وارد شدم در حالی که بر حصیری نماز می گزارد.

این سخن، گواه روشن دیگری بر نظریه شیعه است مبنی بر این که سجده بر آنچه از زمین می روید، در صورتی که خوردنی و

پوشیدنی نباشد، جایز است.

۱- احکام القرآن، جصاص حنفی، ج ۳، ص ۲۰۹، طبع بیروت، باب السجود علی الوجه.

۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوة، باب الصلوة علی الخمره

۳- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوة، باب الصلوة علی الحصیر.

۴ - گفتار و رفتار صحابه و تابعان پیامبر نیز گویای سنت آن حضرت است:

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

«كُنْتُ أَصِلُّ إِلَى الظُّهْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنَ الْحِصَاءِ لَتَبِرِدَ فِي كَفِّي أضعها لجبهتي أسجد عليها لشدة الحرِّ». (۱).

- با پیامبر گرامی نماز ظهر می گزاردم، مشتی سنگریزه برگرفته، و در دست خود نگه می داشتم تا خنک شود و به هنگام سجده بر آنها پیشانی گذاردم و این به خاطر شدت گرما بود.

سپس راوی می افزاید: اگر سجده بر لباسی که بر تن داشت جایز بود، از برداشتن سنگریزه ها و نگهداری آنها، آسان تر بود.

ابن سعد (متوفای ۲۰۹) در کتاب خود «الطبقات الكبرى» چنین می نگارد:

«كان مسروقٌ إذا خرج يخرج بلبنة يسجد عليها في السفينة». (۲).

- مسروق بن اجدع، به هنگام مسافرت، خشتی را باخود برمی داشت تا در کشتی بر آن سجده نماید.

لازم به تذکر است که مسروق بن اجدع، یکی از تابعین پیامبر و اصحاب ابن مسعود بوده است و صاحب «الطبقات الكبرى» وی را

جزء طبقه اول از اهل کوفه پس از پیامبر و از کسانی که از ابوبکر و عمر و عثمان و علی (علیه السلام) و عبدالله بن مسعود، روایت

نموده اند، به شمار آورده است.

این سخن روشن، بی پایگی گفتار کسانی را که همراه داشتن قطعه ای

۱- سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹، کتاب الصلوة، باب ما روی فی التعجیل بها فی شدة الحر.

۲- الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۷۹، ط بیروت، در احوالات مسروق ابن اجدع.

ص: ۱۰۹

تربت را شرک و بدعت می پندارند، اثبات می کند و معلوم می گردد که پیشتازان تاریخ اسلام نیز، بدین کار مبادرت میورزیدند.
(۱).

نافع می گوید:

«إِنَّ ابْنَ عَمْرٍو كَانَ إِذَا سَجَدَ وَ عَلَيْهِ الْعِمَامَةُ يَرْفَعُهَا حَتَّى يَضَعَ جَبْهَتَهُ بِالْأَرْضِ». (۲).

- عبدالله بن عمر به هنگام سجده، دستار خود را بر می داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد.

رزین می گوید:

«كَتَبَ إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ ابْعَثَ إِلَيَّ بِلُوحٍ مِنْ أَحْجَارِ الْمَرُوءِ أُسْجِدُ عَلَيْهِ». (۳).

- علی بن عبدالله بن عباس به من نوشت: لوحی از سنگ های کوه مروه را برای من بفرست تا بر آن سجده نمایم.

۵- از سوی دیگر، محدثان اسلامی روایاتی را آورده اند حاکی از آن که پیامبر گرامی کسانی را که به هنگام سجده، گوشه دستار خود را بین پیشانی خود و زمین قرار می دادند، نهی نموده است.

صالح سبایی می گوید:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ رَأَى رَجُلًا يَسْجُدُ بَجَنْبِهِ وَ قَدْ اعْتَمَّ عَلَى جَبْهَتِهِ فَحَسَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ عَنْ

جَبْهَتِهِ». (۴).

۱- برای آگاهی بیشتر به شواهد دیگر، به کتاب «سیرتنا»، نگارش علامه امینی، مراجعه شود.

۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵، ط ۱ حیدرآباد دکن، کتاب الصلوة، باب الكشف عن السجدة فی السجود.

۳- ازرقی، اخبار مکه، ج ۳، ص ۱۵۱.

۴- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵.

- پیامبر گرامی، شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود، در حالی که بر پیشانی خود، دستار بسته بود، پیامبر (صلی الله علیه وآله) عمامه را از پیشانی وی کنار زد.

عیاض بن عبدالله قرشی می گوید:

«رأى رسول الله (صلی الله علیه وآله) رجلاً یسجد علی کور عمامته فأوماً بیده: إرفع عمامتک و أوماً إلی جبهته». (۱).

- رسول خدا مردی را در حال سجده مشاهده فرمود که بر گوشه عمامه خود سجده می نمود، به وی اشاره کرد که دستار خود را بردار، و به پیشانی او اشاره فرمود.

از این روایات نیز به روشنی معلوم می گردد که لزوم سجده بر زمین، در زمان پیامبر گرامی، امری مسلم بوده است، تاجایی که اگر یکی از مسلمانان، گوشه دستار خود را روی زمین قرار می داد تا پیشانی خود بر زمین نگذارد، مورد نهی رسول خدا قرار می گرفت.

۶- پیشوایان معصوم شیعه که از طرفی - بنا بر حدیث ثقلین - قرین جدایی ناپذیر قرآن و از سوی دیگر اهل بیت پیامبرند، در سخنان خود به این حقیقت، تصریح نموده اند:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«السجود علی الأرض فریضة و علی الخمره سنّة». (۲).

- سجده بر زمین، حکم الهی و سجده بر حصیر، سنت پیامبر است.

و در جای دیگر می فرماید:

«السجود لا یجوز إلا علی الأرض أو علی ما أنبتت الأرض إلا

۱- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۳، کتاب الصلوة، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۷.

ما أكل أو لبس» (۱).

- جایز نیست سجده نمودن جز بر زمین و آنچه می رویاند مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها.
نتیجه

از مجموع دلایل یاد شده، به روشنی معلوم گردید که نه تنها روایات اهل بیت پیامبر، بلکه سنت رسول خدا و رفتار صحابه و تابعان آن حضرت، بر لزوم سجده کردن بر زمین و آنچه از آن می روید (مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها) گواهی می دهد. علاوه بر آن، قدر مسلم آنست که سجده نمودن بر اشیای یاد شده جایز است در حالی که جایز بودن سجده بر سایر چیزها، مورد تردید و اختلاف است، بنابراین، به مقتضای احتیاط - که راه نجات و رستگاری است - سزاوار است در هنگام سجده کردن، به همین اشیای یاد شده اکتفا شود.

در پایان یادآور می شویم که این بحث، یک مسأله فقهی است و اختلاف میان فقهای اسلامی در اینگونه مسائل فرعی، فراوان به چشم می خورد، ولی یک چنین اختلاف فقهی نباید موجب نگرانی گردد زیرا اینگونه اختلافات فقهی، در میان چهار مذهب اهل سنت نیز به وفور دیده می شود به عنوان مثال، مالکی ها می گویند: گذاشتن بینی بر سجده گاه، مستحب است در حالی که حنابله آن را واجب می دانند و ترک آن را از موجبات باطل شدن سجده می شمارند. (۲).

- ۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۱، کتاب الصلوه، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۱.
- ۲- الفقه علی المذهب الأربعة، ج ۱، ص ۱۶۱، طبع مصر، کتاب الصلوه، مبحث السجود.

ص: ۱۱۲

چرا شیعیان به هنگام زیارت، در و دیوار حرم را می بوسند و به آنها تبرک می جویند؟**اشاره**

پاسخ: تبرک جستن به آثار اولیای خدا، مسأله‌ای نیست که هم اکنون در میان گروهی از مسلمانان پدید آمده باشد، بلکه ریشه‌های این رفتار را در ژرفای تاریخ زندگانی رسول خدا و صحابه آن حضرت می توان یافت.

نه تنها پیامبر گرامی و یاران وی، بلکه پیامبران پیشین نیز، بدین امر مبادرت میورزیدند. و اینک دلایل مشروع بودن تبرک به آثار اولیا از دیدگاه کتاب و سنت را از نظر شما می گذرانیم:

۱- در قرآن کریم می خوانیم: هنگامی که یوسف صدیق، خود را به برادران خویش معرفی کرد و آنان را مورد بخشودگی قرار داد، فرمود:

«إِذْ هَبُوا بَقْمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا». (۱)

- این پیراهن مرا با خود ببرید و بر صورت پدرم (یعقوب) افکنید تا دیدگانش بینا گردد.

ص: ۱۱۴

سپس می فرماید:

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا»^(۱).

- آنگاه که مژده دهنده، آن پیراهن را بر رخسار او افکند، بینایی وی بازگشت.

این سخن گویای قرآن، گواه روشنی بر تبرک جستن پیامبر خدا (یعقوب) به پیراهن پیامبری دیگر (حضرت یوسف) می باشد، بلکه بیانگر آن است که پیراهن یاد شده، موجب بازگشت بینایی حضرت یعقوب گردید.

آیا می توان گفت رفتار این دو پیامبر گرامی، از چهارچوب توحید و پرستش خدا خارج بوده است؟!

۲- شکی نیست که پیامبر گرامی اسلام، به هنگام طواف خانه خدا، حجرالاسود را استلام می نمود و یا می بوسید.

بخاری در صحیح خود می گوید: مردی از عبدالله بن عمر درباره استلام حجر سؤال کرد و او در پاسخ گفت:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَسْتَلِمُهُ وَيَقْبَلُهُ»^(۲).

- پیامبر را مشاهده کردم که حجرالاسود را استلام می نمود و می بوسید.

در صورتی که اگر لمس کردن و یا بوسیدن سنگی، شرک به خدا بود، هرگز پیامبر (که منادی توحید است) به چنین کاری مبادرت نمیورزید.

۳- در کتب صحاح و مسانید و در میان کتاب های تاریخ و سنن، روایات انبوهی در مورد تبرک جستن صحابه پیامبر به آثار آن حضرت (مانند لباس، آب وضو، ظرف آب و... به چشم می خورد که با مراجعه به آنها، کوچکترین تردیدی در مشروعیت و پسندیده بودن آن باقی نمی ماند.

۱- یوسف: ۹۶

۲- صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الحج، باب تقبیل الحجر، صفحه ۱۵۲-۱۵۱، ط مصر

ص: ۱۱۵

گرچه شمارش همه روایات در این زمینه، در این نوشتار نمی گنجد، ولی به عنوان مثال، برخی از آنها را در اینجا یاد آور می شویم:
الف: بخاری در صحیح خود، در ضمن روایتی طولانی که شرح برخی از ویژگی های پیامبر و یاران او را در بردارد، چنین می گوید:

«و إذا توضأ كادوا يقتتلون على وضوئه»^(۱).

- هرگاه پیامبر وضو می گرفت، نزدیک بود مسلمانان، (بر سر بدست آوردن آب وضوی آن حضرت) باهم بجنگند.

ب - ابن حجر می گوید:

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يُؤْتَى بِالصَّبِيَّانِ فَيَبْرِكُ عَلَيْهِمْ»^(۲).

- کودکان را نزد پیامبر می آوردند و آن حضرت به منظور تبرک آنان، دعا می کرد.

ج - محمد طاهر مکی می گوید:

«از ام ثابت روایت شده که گفت: رسول خدا بر من وارد شد و از دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده آب نوشید و من برخاستم و دهانه مشک را بریدم».

سپس می افزاید:

«این حدیث را ترمذی روایت کرده و می گوید: حدیث صحیح و حسن است و شارح این حدیث در کتاب ریاض الصالحین می گوید: ام ثابت، دهانه مشک را برید تا جای دهان پیامبر را نگهداری کند و بدو تبرک

۱- صحیح بخاری، ج ۳، باب مایجوز من الشروط فی الاسلام، باب الشروط فی الجهاد و المصالحه، ص ۱۹۵

۲- الاصابه، ج ۱، خطبه کتاب، ص ۷، ط مصر.

ص: ۱۱۶

جوید و همچنین صحابه می کوشیدند تا از جایی که رسول خدا از آن آب نوشیده بود، آب بنوشند». (۱).
 «كان رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ جَاءَ خَدَمَ الْمَدِينَةِ بِأَيْتِهِمْ فِيهَا الْمَاءَ فَمَا يُؤْتِي بِإِنَاءٍ إِلَّا غَمَسَ يَدَهُ فِيهَا قَرَّبَ مَاءَهُ
 جَاؤُوهُ فِي الْغَدَاةِ الْبَارِدَةِ فَيَغْمَسُ يَدَهُ فِيهَا». (۲).

- خدمت گزاران مدینه به هنگام نماز صبح با ظرف آب نزد پیامبر می رفتند، پیامبرگرمی دست مبارک خود را در هر یک از آن ظروف آب فرو می برد، چه بسا در بامداد سردی خدمت وی می رسیدند، باز هم پیامبر دست خود را در آنها فرو می برد. (۳).
 بدین سان، دلایل جواز تبرک به آثار اولیای خدا روشن گشت و معلوم گردید کسانی که شیعه که را به خاطر این رفتار، به شرک و دوگانه پرستی، متهم می کنند، معنای توحید و شرک را درست تحلیل نکرده اند. زیرا شرک و پرستش غیر خدا، بدان معنا است که در کنار پرستش خدا، موجود دیگری را نیز خدا بدانیم و یا کارهای خدایی را به وی نسبت دهیم، بطوری که او را در اصل هستی و یا اثربخشی، مستقل و بی نیاز از خدا قلمداد نماییم.

در حالی که شیعه، آثار اولیای خدا را مانند خود آنان، مخلوق و آفریده

۱- تبرک الصحابه، محمد طاهر مکی، فصل اول، ص ۲۹، ترجمه انصاری.

۲- صحیح مسلم، جزء ۷، کتاب الفضائل، باب قرب النبی- ص- من الناس و تبرکهم به، ص ۷۹.

۳- به منظور آگاهی بیشتر، می توانید به مدارک یاد شده در زیر، مراجعه فرمایید:

۱. صحیح بخاری، کتاب اشربه

۲. موطأ مالک، ج ۱، ص ۱۳۸، باب صلوات فرستادن بر پیامبر

۳. اسدالغابه، ج ۵، ص ۹۰

۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲

۵. الاستیعاب، در حاشیه «الاصابه»، ج ۳، ص ۶۳۱

۶. فتح الباری، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲

ص: ۱۱۷

خدا می داند که هم در اصل وجود و پیدایش خود وهم در منشأ آثار بودن، نیازمند به خداوند یگانه اند. شیعه تنها به پاس احترام پیشوایان خود و پیشتازان دین خدا و به منظور ابراز محبت بی شائبه خود نسبت به آنان، بدان آثار تبرک می جوید.

اگر شیعیان به هنگام زیارت حرم پیامبر و اهل بیت آن حضرت، ضریح را می بوسند، و یا در و دیوار را لمس می کنند، تنها بدان جهت است که به پیامبر گرامی و عترت او عشق میورزند و این یک مسأله عاطفی انسانی است که در وجود یک انسان شیفته، تجلی می کند.

ادیبی شیرین سخن می گوید:

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ سَلْمَى
أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ

وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَعْفَنَ قَلْبِي
وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ

- بر دیار سلمی می گذرم، این دیوار و آن دیوار را می بوسم.

- دوستی آن دیار، قلب مرا شاد نمی سازد، بلکه محبت ساکن آن است که مرا به وجد و سرور می آورد.

آیا از دیدگاه اسلام، دین از سیاست جدا نیست؟

اشاره

پاسخ: بیش از هر چیز، سزاوار است، معنای «سیاست» روشن شود تا در پرتو آن، رابطه دین با سیاست آشکار گردد. در اینجا برای واژه سیاست، دو احتمال مطرح است:

۱- سیاست را به معنای «تزویر و نیرنگ و به کار گرفتن هر نوع وسیله ممکن در جهت رسیدن به هدف» بدانیم. (هدف، وسیله را توجیه می کند).

بدیهی است سیاست بدین معنا، گذشته از این که سیاست به معنای واقعی کلمه نبوده بلکه جز حيله و تقلب چیزی نیست و با دین سازگار نمی باشد.

۲- آن که سیاست را به معنای تدبیر امور زندگی یک جامعه از طریق اصول صحیح اسلامی در زمینه های گوناگون، تفسیر نماییم. سیاست به این معنا که همان اداره امور مسلمانان در پرتو قرآن و سنت است، جزء دین بوده و هرگز از جدا نمی باشد. اینک برخی از دلایل هماهنگی دین با سیاست و لزوم تشکیل حکومت را یادآور می شویم:

روشن‌ترین گواه این گفتار، روش پیامبر گرامی در دوران پرفراز و نشیب رسالت است. با مطالعه گفتار و کردار رسول خدا، بسان آفتاب، روشن می‌گردد که آن حضرت، از آغاز دعوت خویش، در صدد پدید آوردن یک حکومت نیرومند، بر پایه ایمان به خدا بود که توانایی پی‌ریزی طرح‌ها و برنامه‌های اسلام را داشته باشد.

شایسته است در اینجا به برخی از شواهدی که بیانگر این همت بلند پیامبر است، اشاره کنیم:
پیامبر، پایه‌گذار حکومت اسلامی است:

۱- آنگاه که رسول خدا مأموریت یافت تا دعوت خود را آشکار سازد، با روش‌های گوناگون، به تشکیل هسته‌های مبارزه و هدایت و گردآوری نیروهای مسلمان پرداخت و در این راستا، با گروه‌هایی که از دور و نزدیک به زیارت کعبه می‌آمدند، ملاقات می‌کرد و آنان را به سوی اسلام دعوت می‌نمود و در این میان، با دو گروه از مردم مدینه در محل «عقبه» به گفتگو نشست و آنان پیمان بستند تا آن حضرت را به شهر خود دعوت کنند و از او حمایت نمایند (۱) و بدین سان، نخستین گام‌های سیاست‌گذاری آن حضرت، در جهت تأسیس دولت اسلامی، برداشته شد.

۲- رسول خدا، پس از هجرت به شهر مدینه اقدام به پایه‌گذاری و تشکیل یک سپاه نیرومند و با صلابت پرداخت، ارتشی که در دوران رسالت وی، در هشتاد و دو نبرد گوناگون، شرکت نمود و با پیروزی‌های درخشان خود، موانع تشکیل حکومت اسلامی را از سر راه اسلام برداشت.

۳- پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با اعزام

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۳۱، مبحث عقبه اولی، ط ۲، مصر.

سفیران و ارسال نامه های تاریخی، با قطب های نیرومند سیاسی و اجتماعی عصر خود، ارتباط برقرار کرد و با بسیاری از سران گروه ها، پیمان اقتصادی، سیاسی و یانظامی بست.

تاریخ زندگانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) ویژگی های نامه های آن حضرت به: «کسری» امپراتور ایران، «قیصر» پادشاه روم، «مقوقس» سلطان مصر، «نجاشی» فرمانروای حبشه و دیگر زمامداران آن زمان را ضبط نموده است. برخی از محققان، اکثر نامه های یاد شده را در رساله ای جداگانه گرد آورده اند. (۱).

۴- رسول خدا به منظور پیشبرد اهداف اسلام و انسجام هر چه بیشتر پایه های حکومت اسلامی، برای بسیاری از قبایل و شهرها فرمانروا تعیین کرد. به عنوان مثال نمونه ای از اقدام آن حضرت در این زمینه را می آوریم:

پیامبر گرامی، رفاعه بن زید را به عنوان نماینده خود، به سوی قبیله خویش، اعزام نمود و طی نامه ای چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، (هذا كتاب) من محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله) لرفاعة بن زيد إني بعثته إلی قومه عامّةً و من دخل فيهم يدعوهم إلی الله و إلی رسوله فمن أقبل منهم ففی حزب الله و حزب رسوله و من أدبر فله أمانٌ شهرين». (۲).

- به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است از محمد پیامبر خدا برای رفاعه بن زید. من او را به جانب قوم خود و توابع آن گسیل داشتم تا آنان را به سوی خدا و پیامبر دعوت کند. پس هر کس دعوت وی را بپذیرد، از حزب خدا و پیامبر خواهد بود و هر کس از او روی بگرداند، تنها دو ماه فرصت امان دارد.

۱- مانند «الوثائق السياسيّة» محمد حميد الله و «مکاتیب الرسول» علی احمدی.

۲- مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۴۴

با در نظر گرفتن اینگونه رفتارها و اقدام‌ها از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شکی نیست که وی از آغاز بعثت، درصدد تشکیل یک حکومت نیرومند بوده تا در پرتو آن، احکام جهان شمول اسلام، در تمام زوایای زندگانی جوامع بشری، تحقق یابد. آیا کارهایی از قبیل پیمان بستن با گروه‌ها و قبایل متنفّذ، بنیان گذاری ارتشی نیرومند، اعزام سفیر به کشورهای مختلف، هشدار دادن به پادشاهان و فرمانروایان و مکاتبه با آنان، و گسیل داشتن استانداران و فرمانداران به شهرها و بخشهای دورو نزدیک و امثال این کارها، جز «سیاست» - به معنای تدبیر و اداره شؤن جامعه - نام دیگری دارد؟

گذشته از سیره پیامبر، رفتار خلفای راشدین برای مسلمانان و بخصوص روش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای هر دو گروه شیعه و سنی، در زمان خلافت و حکومت خویش نیز، بر «هماهنگی دین با سیاست» گواهی می‌دهد. دانشمندان هر دو گروه اسلامی، دلایل گسترده‌ای از کتاب و سنت بر لزوم حکومت و مدیریت امور جامعه، اقامه کرده‌اند که به عنوان نمونه، برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

ابوالحسن ماوردی در کتاب خود «احکام سلطانیّه» می‌گوید:

«الامامة موضوعه لخلافه النبوة في حراسة الدين و سياسة الدنيا، و عقدها لمن يقوم بها في الامّة واجب بالاجماع».^(۱)

- امامت و حکومت، به منظور جانشینی و پی‌گیری نبوت، قرار داده شده است، تا موجب پاسداری از دین و سیاست و تدبیر امور دنیا گردد، و برقراری حکومت برای کسی که آن را برپا می‌دارد، به اتفاق و اجماع مسلمانان، واجب است.

۱- الاحکام السلطانیّه ماوردی، باب اول، ص ۵، ط ۱، مصر.

ص: ۱۲۳

این دانشمند اسلامی، که یکی از علمای مشهور اهل سنت است، در مقام اثبات این معنا، به دو نوع دلیل، اشاره می نماید:

۱- دلیل عقلی

۲- دلیل شرعی

در مورد دلیل عقلی، چنین می نگارد:

«لما فی طباع العقلاء، من التسليم لزعيم يمنعمهم من التظالم، و يفصل بينهم فی التنازع و التخاصم، و لولا الولاية لكانوا فوضى مهملين و همجا مضاعين». (۱).

- زیرا این در سرشت خردمندان است که از رهبری پیروی نمایند، تا آنان را از ستم کردن بر یکدیگر بازدارد و به هنگام نزاع، آنان را از هم جدا سازد و اگر فرمانروایان نباشند، مردم پراکنده و آشفته می گردند و کارآمدی خود را از دست می دهند.

و در مورد دلیل شرعی چنین می گوید:

«ولكن جاء الشرع بتفويض الامور إلى وليه في الدين، قال الله عزوجل: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ففرض علينا طاعة أولي الامر فينا و هم الائمة المتامرون علينا». (۲).

- ولی، دلیل شرعی بر واگذاری کارها به ولی و فرمانروای در دین، وارد شده، خداوند بزرگ می فرماید: «ای ایمان آورندگان، از خدا و پیامبر و صاحبان امر پیروی کنید» پس خدا پیروی از صاحبان امر را بر ما واجب فرموده و آنان پیشوایان و فرمانروایان بر ما هستند.»

۱- همان.

۲- الاحکام السلطانیة، باب اول، ص ۵، ط ۱، مصر.

شیخ صدوق به نقل از فضل بن شاذان روایت می‌کند که به امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) منسوب است، در ضمن این روایت بلند، فراهایی از سخنان آن حضرت پیرامون ضرورت تشکیل حکومت، وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

«أنا لآنجد فرقةً من الفرق ولا ملء من الملل بقوا و عاشوا إلا بقیم و رئیس لما لا بد لهم منه من أمر الدین و الدنیا فلم یجز فی حکمة الحکیم أن یترک الخلق لما یعلم أنه لا بد لهم منه ولا قوام لهم إلا به فیقاتلون به عدوهم و یقسمون به فیئهم و یقیمون به جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم».^(۱)

- ما هیچ گروه و امتی را نمی‌یابیم که بدون فرمانروا و رئیس، بتواند به زندگی و بقای خود ادامه دهد. فرمانروایی که در شؤون دین و دنیا به او نیاز است. پس، از حکمت خداوند حکیم به دور است که مردم را از آنچه بدو نیاز دارند و بدون آن نمی‌توانند روی پای خود بایستند، فروگذار نماید. پس مردم، همراه با فرمانروا با دشمنان خود می‌جنگند و به حکم او، غنیمت‌ها و دست آوردهای در جنگ را تقسیم می‌کنند و به فرمان او، نمازهای جمعه و جماعت را برپا می‌دارند و حاکم است که ستمگران را از ستمدیدگان، باز می‌دارد.

البته، تشریح همه روایات و تحلیل سخنان گوناگون فقهای اسلامی، از دیدگاه فقهت، در این نوشتار کوتاه، نمی‌گنجد و باید در کتاب مستقلی بیان گردد.

با بررسی فراگیر فقه اسلامی نیز روشن می‌گردد که بخش بزرگی از

قوانین شرعی، بدون برپا کردن یک حکومت نیرومند، تحقق نمی پذیرد.

اسلام، ما را به جهاد و دفاع و دادخواهی از ستمگر و حمایت از ستمدیده و اجرای حدود و تعزیرات شرعی و امر به معروف و نهی از منکر در چهارچوبی گسترده و برقراری یک نظام مالی مدوّن و پاسداری از وحدت جامعه اسلامی، دعوت می کند و روشن است که اهداف یاد شده بدون برخورداری از یک نظام توانا و حکومت منسجم، نمی تواند جامه عمل بپوشد. زیرا حمایت از شرع مقدّس و دفاع از حریم اسلام، به ارتشی سازمان یافته نیاز دارد و تشکیل یک چنین سپاه نیرومند، مستلزم برپایی حکومتی قوی بر پایه ارزش های اسلامی است. همچنین، اجرای حدود و تعزیرات به منظور برپا داشتن فرایض و پیشگیری از گناهان و نیز گرفتن حق ستمدیدگان از ستمکاران و سایر موارد یاد شده، بدون یک نظام و تشکیلات هماهنگ و توانا، امکان پذیر نمی باشد و یا موجب آشوب و هرج و مرج می گردد.

گرچه دلایل لزوم برپایی حکومت در اسلام، به آنچه بیان گردید، محدود نمی شود ولی از دلایل یاد شده به خوبی روشن می گردد که نه تنها دین از سیاست جدا نیست، که تشکیل حکومت اسلامی برپایه نظام ارزشی شرع انور، یک ضرورت غیرقابل اجتناب و وظیفه جوامع اسلامی در سراسر جهان می باشد.

ص: ۱۲۷

چرا شیعه، فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین) را فرزندان رسول خدا می خوانند؟

پاسخ: با بررسی کتاب های تفسیر و تاریخ و روایات، روشن می شود که این گفتار، به شیعه اختصاص ندارد بلکه می توان گفت: همه محققان مسلمان، از تمام گروه های اسلامی بر این مسأله، اتفاق نظر دارند.

اینک با استناد به قرآن مجید و احادیث و سخنان مفسران مشهور، دلایل روشن این مسأله را از نظر می گذرانیم: اصولاً قرآن کریم، فرزندان صلبی انسان را فرزندان او می داند، همچنین کسانی را که از اولاد وی [اعم از دختر یا پسر] به دنیا می آیند، فرزندان وی می خوانند.

از دیدگاه کتاب و سنت، شواهد فراوانی بر این حقیقت وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

۱- قرآن مجید، در آیه ذیل، حضرت عیسی را از فرزندان ابراهیم خلیل می شمارد، در حالی که عیسی فرزند مریم است و از طریق مادر، به حضرت ابراهیم می رسد:

ص: ۱۲۸

«وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى» (۱).

- و ما به ابراهیم، اسحق و یعقوب را عطا نمودیم و همه را به راه راست هدایت کردیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم و از فرزندان ابراهیم: داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را نیز هدایت نمودیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. [همچنین از فرزندان ابراهیم] زکریا و یحیی و عیسی.

دانشمندان مسلمان، آیه یاد شده را گواهی روشن بر این دانسته اند که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرزندان رسول خدا و ذریه او هستند.

برای نمونه، به یکی از آن موارد اشاره می کنیم:

جلال الدین سیوطی نقل می کند که:

«أرسل الحجاج إلى يحيى بن يعمر فقال: بلغني أنك تزعم أن الحسن والحسين من ذرية النبي (صلى الله عليه وآله) تجده في كتاب الله و قد قرأته من أوله إلى آخره فلم أجده.

قال: ألسنت تقرأ سورة الانعام: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ» حَتَّى بَلَغَ «وَيَحْيَى وَعِيسَى»؟ قال: بلى. قال: أليس عيسى من ذرية ابراهيم و ليس له أب؟ قال: صدقت» (۲).

روزی حجاج، به دنبال «یحیی بن یعمر» فرستاد و به وی گفت: برایم گزارش داده اند که تو می پنداری حسن و حسین، فرزندان و ذریه پیامبرند و این سخن را در کتاب خدا (قرآن) یافته ای، در حالی که من از

۱- انعام: ۸۴ و ۸۵

۲- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۸، طبع بیروت، در ذیل یاد شده از سوره انعام.

آغاز تا پایان قرآن را خواندم و این سخن را نیافتم.

«یحیی بن یعمر» گفت: آیا این آیه از سوره انعام را نخوانده ای که می فرماید «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ» تا آنجا که می فرماید: «وَيَحْيَىٰ وَعِيسَى؟» گفت: چرا، خوانده ام.

یحی گفت: آیا در این سخن قرآن، حضرت عیسی به عنوان ذریه ابراهیم به شمار نرفته است در حالی که برای او پدری نبود [و از طریق مادر به ابراهیم می رسد؟] حجاج پاسخ داد: سخن تو، درست است.

از مجموع آیه یاد شده و سخنان مفسران قرآن، به روشنی معلوم می گردد که نه تنها شیعه بلکه تمام دانشمندان مسلمان، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را ذریه و فرزندان رسول خدا می نامند.

۲- یکی از آیات روشن قرآن که بر صحت گفتار یاد شده، گواهی می دهد، آیه مباهله در سوره «آل عمران» است. اینک نص آیه مباهله را همراه با سخنان مفسران می آوریم:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ - أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (۱).

- هرکس با تو در مقام مجادله برمی آید، پس از آن که به وحی خدا آگاه گشتی، بگو: بیاید فرزندان ما و فرزندان شما، و زنان ما و زنان شما، و جان های ما و جان های شما را فراخوانیم، سپس یکدیگر را نفرین نماییم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

مفسران می گویند: آیه یاد شده که به آیه «مباهله» معروف است، در مقام مناظره پیامبر گرامی با سران مسیحیان نجران و پس از لجاجت وزیدن

ص: ۱۳۰

آنان، فرو فرستاده شد و آن حضرت به فرمان خدا، همراه با علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین - سلام الله علیهم - به منظور مباحله به راه افتادند و چون بزرگان نصاری، رفتار پیامبر و اهل بیت آن حضرت را مشاهده نمودند، بر جان خود بیم کردند و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درخواست کردند تا از مباحله و نفرین آنان صرف نظر نماید و آن حضرت هم پیشنهاد آنان را پذیرفت و با بستن پیمانی، این قضیه خاتمه یافت.

از آنجا که دانشمندان هر دو گروه شیعه و سنی، بر این نکته اتفاق نظر دارند که در روز مباحله، امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)، همراه پیامبر گرامی بودند، به روشنی معلوم می گردد که مقصود از «أبناءنا» [یعنی فرزندان ما] در سخن رسول خدا، امام حسن و امام حسین می باشند، و بدین سان روشن می گردد که حسن و حسین (علیهما السلام) در آیه یاد شده، فرزندان پیامبر گرامی قلمداد شده اند.

لازم به ذکر است که مفسران، پس از نقل روایات بسیار در ذیل آیه مباحله، بر صحت این برداشت روشن، گواهی می دهند و ما به عنوان نمونه، به برخی از آنها، اشاره می کنیم:

الف:

جلال الدین سیوطی به نقل از حاکم و ابن مروویه و ابونعیم، از جابر بن عبدالله، چنین می کند:

«أنفسنا و أنفسکم»: رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی، و أبناءنا: الحسن و الحسين و نساءنا: فاطمة». (۱).

- مقصود از «أنفسنا» [جان های ما]، علی بن ابی طالب است و «أبناءنا»

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۳۹، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده.

ص: ۱۳۱

[فرزندان ما] حسن و حسین و «نساءنا» [بانوان ما] فاطمه.

ب:

فخرالدین رازی در تفسیر خود، پس از بیان روایت یاد شده می گوید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ كَالْمُتَّفَقِ عَلَى صِحَّتِهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَ الْحَدِيثِ». (۱).

- بدان که این روایت، به عنوان حدیثی است که اهل تفسیر و حدیث، بر صحت آن اتفاق نظر دارند.

آنگاه چنین می افزاید:

«المسألة الرابعة: هذه الآية دالة على أَنَّ الحسن و الحسين (عليهما السلام) كانا إبنی رسول الله (صلى الله عليه وآله) وعد أن يدعوا

ابناء فدعا الحسن و الحسين فوجب أن يكون إبنیه». (۲).

- آیه یاد شده گواه این معناست که حسن و حسین (علیهما السلام) فرزندان پیامبر بودند زیرا قرار بود رسول خدا (صلی الله علیه

وآله)، فرزندان خود را فراخواند، پس حسن و حسین را فراخواند.

ج: ابو عبدالله قرطبی نیز، در تفسیر خود، اینگونه آورده که:

«أبناءنا [دلیل على أَنَّ ابناء البنات يسمون أبناءاً].» (۳).

[أبناءنا] در سخن قرآن (در آیه یاد شده)، گواه آن است که فرزندان دختر انسان، فرزندان انسان قلمداد می گردند.

۳- سخنان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روشن ترین گواه است بر این که امام حسن

۱- تفسیر «مفاتیح الغیب»، ج ۲، ص ۴۸۸، ط ۱، مصر، سنه ۱۳۰۸ هـ.

۲- همان.

۳- الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۴، ط بیروت.

ص: ۱۳۲

و امام حسین (علیهما السلام) فرزندان پیامبر گرامی اند.

و اینجا به دو نمونه از سخنان آن حضرت اشاره می کنیم:

الف: رسول خدا، در مورد حسن و حسین فرمود:

«هذان إبنای من أحبهما فقد أحببني». (۱).

- حسن و حسین، دو فرزند من هستند، هر که آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.

ب: و نیز پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) با اشاره به حسن و حسین (علیهما السلام) فرمود:

«إنَّ ابْنِي هَذَا رِيحَانِي مِنَ الدُّنْيَا». (۲).

- این دو فرزند من، دو ریحانه من از دنیا هستند.

۱- تاریخ مدینه دمشق، نگارش ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۹، ح ۱۰۶، ط ۱ بیروت. سنه ۱۴۰۰ هـ.

۲- مدرک سابق، ص ۶۲، ح ۱۱۲

چرا شیعه، خلافت را تنصیصی می داند؟

پاسخ: روشن است که دین مقدّس اسلام، آیینی جهانی و جاودانی است و تا پیامبر گرامی در قید حیات است، رهبری مردم بر عهده او است و پس از درگذشت وی، باید رهبری به شایسته ترین فرد و اّمت، واگذار گردد.

در این که آیا مقام و منصب رهبری پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک مقام تنصیصی است (که به فرمان پروردگار جهان و تصریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برگزیده می شود) و یا یک مقام انتخابی است، دو نظر وجود دارد: شیعیان معتقدند که مقام رهبری، مقام تنصیصی است و باید جانشین پیامبر، از جانب خدا تعیین گردد، در حالی که اهل سنّت معتقدند که این مقام، مقام انتخابی و گزینشی است و اّمت باید فردی را پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اداره امور کشور برگزیند.

محاسبات اجتماعی گواه است بر تنصیصی بودن خلافت

دانشمندان شیعه، دلایل بسیاری را بر لزوم تنصیصی بودن مقام خلافت، در کتابهای اعتقادی خویش بیان کرده اند، ولی آنچه در اینجا می تواند مطرح کرد، تجزیه و تحلیل شرایط حاکم بر عصر رسالت است که به روشنی بر

صحت نظریه شیعه گواهی می دهد.

بررسی سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت، ایجاب می کرد که جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید بوسیله خدا از طریق خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) برگزیده شود. زیرا جامعه اسلامی، پیوسته از ناحیه یک خطر مثلث (امپراطوری روم، پادشاهی ایران و منافقان) به شکست و نابودی تهدید می شد. همچنین مصالح امت ایجاد می کرد که پیامبر با تعیین رهبر سیاسی، همه امت را در برابر دشمن خارجی، در صف واحدی قرار دهد و زمینه نفوذ دشمن و تسلط او را - که اختلافات داخلی به آن کمک می نماید - از بین ببرد.

اینک توضیح این مطلب

یک ضلع از این مثلث خطرناک را، امپراطوری روم تشکیل می داد. این قدرت بزرگ، در شمال شبه جزیره استقرار یافته و پیوسته فکر پیامبر را به خود مشغول کرده بود و آن حضرت تا آخرین لحظه زندگانی خویش از اندیشه روم فارغ نگشت. نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش مسیحی روم، در سال هشتم هجری در سرزمین فلسطین بود. این برخورد به قتل سه فرمانده به نام های «جعفر طیار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» و شکست ناگوار ارتش اسلام منتهی گردید. عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سپاه کفر، مایه جرأت ارتش قیصر گردید و هر لحظه بیم آن می رفت که مرکز اسلامی مورد تاخت و تاز قرار گیرد. از این جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سال نهم هجرت، با ارتش گران و سنگینی، به سوی کرانه های شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را شخصاً رهبری کند. در این مسافرت سراسر رنج و زحمت، ارتش اسلام توانست حیثیت

دیرینه خود را بازیابد و حیات سیاسی خود را تجدید کند.

این پیروزی نسبی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قانع نساخت و چند روز پیش از بیماری خود، ارتش اسلام را به فرماندهی «اسامه» مأمور کرد تا به کرانه های شام بروند و در صحنه حضور یابند.

ضلع دوم دشمن، پادشاهی ایران بود، تا آنجا که خسرو ایران از شدت ناراحتی، نامه پیامبر را پاره نمود و سفیر او را با اهانت بیرون کرد و به استاندار یمن نوشت که پیامبر را دستگیر کند و در صورت امتناع، او را بکشد.

اگر چه خسرو پرویز - پادشاه ایران - در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در گذشت، امّا موضوع استقلال ناحیه یمن، - که مدتها مستعمره دولت ایران بود - از چشم انداز خسروان ایران دور نبود و هرگز تکبر و نخوت به سیاستمداران ایرانی اجازه نمی داد که وجود چنین قدرتی را تحمّل کنند.

خطر سوم، خطر حزب منافق بود که پیوسته به صورت ستون پنجم در میان مسلمانان مشغول تبهکاری و ایجاد نفاق بودند تا آنجا که قصد جان پیامبر نموده و خواستند او را در راه تبوک به مدینه، ترور نمایند. گروهی با خود زمزمه می کردند که با مرگ رسول خدا، نهضت اسلامی پایان می گیرد و همگی آسوده می شوند. (۱).

قدرت تخریبی منافقان، به پایه ای بود که قرآن از آنها، در سوره های: آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد، فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر یاد می کند. (۲).

آیا با وجود چنین دشمنانی نیرومند که در کمین اسلام نشسته بودند، صحیح است که پیامبر سلام، برای جامعه نو بنیاد اسلامی، جانشینی برای

۱- طور: ۳۰

۲- با اقتباس از «فروغ ابدیت»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

رهبری دینی و سیاسی و... معرفی نکند؟

محاسبات اجتماعی می گوید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید با معرفی زعیم و رهبر، از بروز هر نوع اختلاف پس از خود، جلوگیری نموده و با پدید آوردن یک خط دفاعی محکم و استوار، وحدت اسلامی را بیمه سازد. پیشگیری از هر نوع حوادث بد و ناگوار و این که پس از درگذشت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله)، هر گروهی بگوید: باید امیر از ما باشد، جز با معرفی و تعیین رهبر، امکان پذیر نبود.

این محاسبات اجتماعی، ما را به صحت و استواری نظریه تنصیصی بودن مقام رهبری پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) رهنمون می کند.

گواهی نصوص رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

براساس این زمینه اجتماعی و جهات دیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از نخستین روزهای بعثت تا واپسین ایام شریف خویش، مسأله جانشینی را مطرح کرده و جانشین خویش را هم در آغاز رسالت خود - در مراسمی که به مناسبت آشکار ساختن نبوت برای خویشاوندان خود برقرار نمود - و هم در پایان عمر خود - هنگام بازگشت از حجّه الوداع در «غدیر خم» - و در طول زندگانی خویش، معین فرموده است که سه نمونه استوار از نصوص یاد شده را در پاسخ سؤال شماره ۲، همراه با اسناد و مدارک آنها در کتابهای دانشمندان و محدثان اسلامی، بیان نمودیم.

با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی یاد شده در صدر اسلام و با مراجعه به نصوص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد معرفی و تعیین امیر مؤمنان به عنوان جانشین خویش، به روشنی معلوم می گردد که مسأله «تنصیصی بودن مقام خلافت» مسأله ای ضروری و اجتناب ناپذیر است.

آیا سوگند به غیر خدا شرک است؟

پاسخ: تفسیر واژه های توحید و شرک را باید از میان آیات و سنت جستجو کرد؛ زیرا قرآن مجید و رفتار رسول خدا، ارزنده ترین معیارهای شناخت حق از باطل و توحید از شرک، می باشند.

بر این اساس، سزاوار است تا هر اندیشه و رفتار را در پیشگاه وجدان بیدار و بدون تعصب، با محک منطق وحی و شیوه زندگانی پیامبر گرامی، ارزیابی نماییم.

اینک، دلایل روشن خود را بر جواز سوگند به غیر خدا، از دیدگاه کتاب و سنت، یادآور می شویم:

۱- قرآن مجید، در لابلای آیات جاودان خویش، به آفریده های برومندی چون «جان پیامبر»، «روان انسان»، «قلم» که مظهر نگارش است، «خورشید»، «ماه»، «ستاره»، «روز و شب»، «آسمان و زمین»، «زمان» و «کوهساران و دریا» سوگند یاد کرده است که برخی از آن آیات را از نظر شما می گذارنیم.

الف: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ». (۱).

- (ای پیامبر)، به جانت سوگند، آنان در مستی (تمایلات نفسانی) خویش، سرگردانند.

ب: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا. وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّيَهَا. وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيَهَا. وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَيْهَا. وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّيَهَا. وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيَهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا...». (۲).

- سوگند به خورشید و تابش آن، و قسم به ماه وقتی به دنبال خورشید برون آید، و سوگند به روز آنگاه که جهان را پرفروغ سازد، و قسم به شب وقتی که جهان را در پرده سیاه خود کشد، و قسم به آسمان و آن که آن را برافراشت و سوگند به زمین و آن که آن را گسترانید و سوگند به جان (انسان) و آن که او را نیکو آفرید و نیک و بد او را به وی الهام نمود.

ج: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى». (۳).

- سوگند به ستاره آنگاه که فرود آید.

د: «ن، وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ». (۴).

- قسم به قلم و آنچه می نگارند.

ه: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ...». (۵).

- سوگند به زمان، انسان در زیان است...

۱- حجر: ۷۲

۲- شمس: ۸-۱

۳- نجم: ۱

۴- قلم: ۱

۵- عصر: ۲-۱

و: «وَالْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرًا». (۱).

- قسم به سپیده و شب های ده گانه.

ز: «وَالطُّورِ وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ فِي رِقِّ مَشْشُورٍ وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ». (۲).

- سوگند به کوه طور سینا، قسم به کتاب نوشته شده (قرآن) در صحیفه منشور، سوگند به «بیت معمور» (خانه آباد)، قسم به طاق برافراشته، سوگند به دریای پرتلاطم.

همچنین، سوگند به مظاهر جهان آفرینش، در سوره های «نازعات»، «مرسلات»، «بروج»، «طارق»، «بلد»، «تین» و «ضحی»، به چشم می خورد.

شکی نیست که اگر سوگند به غیر خدا، موجب شرک و دوگانه پرستی بود، هرگز قرآن کریم، که منشور جاودان توحید و یکتا پرستی است، بدان مبادرت نمیورزید و اگر هم یک چنین سوگندی از خصایص خدا بود، می باید در آیات قرآن تذکر داده شود تا اشتباه رخ ندهد.

۲- همه مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را اسوه خویش می دانند و به روش زندگانی و رفتار آن حضرت، به عنوان میزان سنجش و ملاک تشخیص درست از نادرست، می نگرند.

محققان مسلمان و نگارندگان صحاح و مسانید، موارد بسیاری از سوگندهای پیامبر گرامی به غیر خدا را روایت نموده اند.

احمد بن حنبل - پیشوای گروه حنابله - در کتاب مسند خود، از رسول خدا، چنین روایت می کند:

«فلعمری لأن تکلم بمعروف و تنهی عن منکر خیر من أن

۱- فجر: ۲- ۱

۲- طور: ۶- ۱

ص: ۱۴۰

تسکت». (۱).

- به جانم سوگند، اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی بهتر از آن است که ساکت باشی.

مسلم بن حجاج در کتاب صحیح خویش، که یکی از صحاح شش گانه به شمار می رود، چنین آورده:

«جاء رجل إلى النبي (صلى الله عليه وآله) فقال يا رسول الله أئى الصدقة أعظم اجراً؟ فقال: أما و أبيك لتنبأنه أن تصدق و أنت صحيح شحيح تخشى الفقر و تأمل البقاء...». (۲).

- مردی از پیامبر گرامی پرسید: پاداش کدام صدقه بزرگتر است؟ فرمود: به پدرت سوگند، از آن آگاه خواهی شد و آن این که در حالت سلامت و حرص خود و با بیم فقر و امید به بقاء، صدقه دهی».

آیا کسانی که بخش عظیمی از مسلمانان جهان را به خاطر جایز دانستن سوگند به غیر خدا، مشرک می پندارند، این رفتار آشکار آن حضرت را چگونه توجیه می کنند؟

۳- گذشته از کتاب خدا و سنت پیامبر، رفتار یاران نزدیک رسول خدا نیز، گواه روشنی بر جایز بودن قسم به غیر خداوند است:

علی بن ابی طالب (علیه السلام) در بسیاری از فرازهای سخنان بلند خویش، به جان خود سوگند یاد می کند، آنجا که می فرماید: «ولعمری لیضعفنّ لكم التّيه من بعدی أضعافاً». (۳).

۱- مسند احمد، ج ۵، صفحه ۲۲۴ و ۲۲۵، حدیث بشیر بن خصاصیه سدوسی.

۲- صحیح مسلم، جزء سوم، ط مصر، کتاب الزکاة، باب بیان ان افضل الصدقه، صدقه الصحیح الشحیح، صفحه ۹۳ و ۹۴.

۳- نهج البلاغه محمد عبده، خطبه ۱۶۱.

ص: ۱۴۱

- به جانم سوگند، پس از من، سرگردانی شما، چند برابر خواهد شد.

و در جای دیگر می فرماید:

«وَلَعَمْرِي لَإِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنِ غَيْبِكَ وَشِقَاقِكَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنِ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ» (۱).

- به جانم قسم، اگر از گمراهی و شقاوت خود دست برد نداری، آنان را خواهی شناخت که تو را می جویند. (۲).

روشن است که در برابر اینهمه روایت و نص، هیچ اجتهاد و استحسانی نمی تواند عرض اندام نماید و هیچ دلیل دیگری نمی تواند رفتار خدا در قرآن مجید و شیوه پیامبر گرامی و سیره یاران نزدیک آن حضرت - مانند امیر مؤمنان - را تخطئه نماید و آنان را به شرک و دوگانه پرستی متهم سازد.

نتیجه:

از مجموع دلایل یاد شده، به روشنی معلوم می گردد که مشروعیت سوگند به غیر خدا از دیدگاه کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره مؤمنان، یک اصل مسلم است و با توحید و یکتاپرستی منافاتی ندارد.

بنابراین، اگر ظاهر روایتی با آنچه با دلایل قطعی به ثبوت رسید مخالف باشد، باید بگونه ای توجیه و تأویل گردد که با این اصل مسلم قرآن و روایی، سازگار باشد.

گاهی به یک روایت مبهم اشاره می شود که نص آن را ذکر نموده و پاسخ آن را بیان می داریم:

۱- نهج البلاغه محمد عبده، نامه ۹.

۲- برای آگاهی بر موارد دیگر، به خطبه‌های ۱۶۸ و ۱۸۲ و ۱۸۷ و نامه‌های ۶ و ۵۴، مراجعه فرمایید.

ص: ۱۴۲

«ان رسول الله سمع عمر و هو يقول: و أبی. فقال إن الله ینهاکم أن تحلفوا بآبائکم و من کان حالفاً فلیحلف بالله أو یسکت». (۱).

- پیامبر گرامی شنید که عمر به پدر خود سوگند یاد می کند. پیامبر فرمود: خداوند شما را از سوگند به پدرانتان نهی کرده است هر کس قسم می خورد، به خدا سوگند یاد کند و یا ساکت باشد.

گرچه این حدیث، در برابر آیات قرآن و روایات روشنی که سوگند به غیر خدا را جایز می شمارند، نمی تواند قد برافرازد، لیکن به منظور جمع بین آن و آیات و روایات یاد شده، باید گفت: نهی از سوگند عمر به پدر خود توسط پیامبر و همچنین جلوگیری از قسم خوردن امثال وی به پدران خویش، بدان جهت است که پدران آنان نوعاً بت پرست و مشرک بوده اند. و انسان کافر و بت پرست، بی لیاقت تر از آن است که مورد قسم قرار بگیرد و به وی سوگند یاد کنند.

۱- سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۹ و سنن نسائی، ج ۷، ص ۴ و ۵

توسل به اولیای الهی، موجب شرک و مایه بدعت است؟

پاسخ: «توسل» موجود گرنامه‌ی ای را جهت نیل به مقام قرب الهی، بین خود و خدا وسیله قرار دادن است.

ابن منظر در لسان العرب می گوید:

«تَوَسَّلَ إِلَيْهِ بِكَذَا، تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِحَرْمَةٍ آصَرَهُ تَعَطَّفَهُ عَلَيْهِ». (۱).

- با فلان موجود به وی متوسل شد یعنی: به وسیله احترام و مقام آنچه نظر او را جلب می کند، به وی نزدیک گردید.

قرآن مجید می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (۲).

- ای مؤمنان، پرهیزکار باشید و به سوی خدای بزرگ، وسیله فراهم سازید و در راه او مبارزه کنید، باشد که رستگار گردید.

جوهری در «صحاح اللغه» «وسيله» را اینگونه تعریف می کند:

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴

۲- مائده: ۳۴

«الْوَسِيلَةُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى الْغَيْرِ».

- وسیله عبارت است از آنچه با آن به دیگری تقرب می‌جوئیم.

بنابراین، موجود ارزشمندی که به او متوسل می‌شویم، گاهی اعمال شایسته و پرستش خالصانه خداوند است که به عنوان وسیله نیرومندی ما را به پروردگار جهان نزدیک می‌سازد و گاه یک انسان برومند که در نزد خدای بزرگ، از مقام و احترام ویژه‌ای برخوردار است.

اقسام توسل

توسل را می‌تواند به سه قسم تقسیم نمود:

۱- توسل به اعمال صالح؛ چنانکه جلال الدین سیوطی در ذیل آیه شریفه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^(۱) چنین روایت کرده:

«عَنْ قَتَادَةَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) قَالَ: تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِطَاعَتِهِ وَالْعَمَلِ بِمَا يَرْضِيهِ. (۱).

- قتاده در مورد آیه «وابتغوا الیه الوسیله» می‌گوید: با اطاعت خدا و عملی که مورد خوشنودی وی باشد، به پروردگار نزدیک شود.

۲- توسل به دعای بندگان شایسته، چنانکه قرآن کریم، از زبان برادران یوسف چنین حکایت می‌کند:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (۲).

- (فرزندان یعقوب به پدر خویش) گفتند: ای پدر، از خدای بزرگ، بخشش گناهان ما را بخواه که ما در اشتباه به سر می‌بردیم.

(یعقوب)

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۲۸۰، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده

۲- یوسف: ۸-۷

گفت: به زودی از پروردگار خود، برای شما طلب بخشش می‌نمایم که او بسیار آمرزنده و مهربان است. از آیه یاد شده به روشنی معلوم می‌گردد که فرزندان یعقوب به دعا و استغفار پدر خویش متوسل گردیدند و آن را وسیله بخشودگی خود دانستند و حضرت یعقوب پیامبر نیز، نه تنها به توسل آنان اعتراض نکرد، که به آنها وعده دعا و استغفار هم داد. ۳- توسل به شخصیت‌های آبرومند معنوی که در نزد خدا از مقام و حرمت خاصی برخوردارند، به منظور نیل به مقام قرب الهی. این نوع توسل نیز از صدر اسلام مورد پذیرش و رفتار صحابه پیامبر بوده است.

اینک در پرتو احادیث و رفتار صحابه رسول خدا و بزرگان جهان اسلام، دلایل این مسأله را از نظر می‌گذرانیم:

۱- احمد بن حنبل در مسند خود از عثمان بن حنیف، چنین روایت می‌کند:

«إِنَّ رَجُلًا ضَرِيْرَ الْبَصِيْرِ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ ادْعُ اللهُ أَنْ يَعْفِينِي، قَالَ: إِنَّ شَيْئَ دَعْوَتِ لَكَ وَإِنْ شَيْئَ أُخْرَتِ ذَاكَ فَهُوَ خَيْرٌ، فَقَالَ: أَدْعُهُ. فَأَمْرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحْسِنُ وَضُوئَهُ فَيُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ وَيَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَاتَّوَجَّهَ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ، فَتَقْضِي لِي اللَّهُمَّ شَفْعَهُ فِيَّ». (۱).

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸، بخش روایات عثمان بن حنیف

مستدرک حاکم، ج ۱، کتاب صلوٰة التطوُّع، ط بیروت، ص ۳۱۳

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، ط داراحیاء الکتب العربیة

«التَّاج»، ج ۱، ص ۲۸۶

الجامع الصغیر سیوطی، ص ۵۹

التوسل والوسیلة، ابن تیمیة، ص ۹۸، ط بیروت

- مردی نابینا نزد پیامبر گرامی آمد و گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر فرمود: اگر می خواهی دعا نمايم و اگر مایل هستی به تأخیر می اندازم و این بهتر می باشد. مرد نابینا عرض کرد: دعا بفرما. پیامبر گرامی او را فرمان داد تا وضو بگیرد و در وضوی خود دقت نماید و دو رکعت نماز بگذارد و این چنین دعا کند:

پروردگارا! من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمد، پیامبر رحمت به تو روی می آورم. ای محمد من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می شوم تا حاجتم را برآورده فرمایی. خدایا! او را شفیع من گردان.

درستی این روایت، مورد اتفاق محدثان است بطوری که حاکم نیشابوری در مستدرک، پس از نقل حدیث یاد شده، آن را به عنوان حدیث صحیح توصیف می کند و ابن ماجه نیز به نقل از ابواسحاق می گوید: «این روایتی صحیح است» و ترمذی در کتاب «ابواب الادعیه» صحت این روایت را تأیید می نماید. و «محمد نسیب الرفاعی» نیز در کتاب «التوصل الی حقیقه التوسل» می گوید: «لاشک أن هذا الحدیث صحیح و مشهور... و قد ثبت فیہ بلاشک و لاریب ارتداد بصر الأعمی بدعاء رسول الله صلی الله علیه و آله [و سلم له]». (۱).

- تردیدی نیست که این حدیث، صحیح و مشهور است... و در این روایت، ثابت شده است که با دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بینایی آن مرد نابینا، به وی بازگشت.

از این روایت به خوبی روشن می شود که توسل به پیامبر گرامی، به منظور برآورده شدن نیاز به وسیله وی، جایز است، بلکه رسول خدا آن مرد نابینا را فرمان داد تا آنگونه دعا کند. و با وسیله قرار دادن پیامبر بین خود و خدا، از پروردگار جهان درخواست نماید. و این معنا همان توسل به اولیای الهی و عزیزان درگاه خداوند است.

۲- ابو عبدالله بخاری در صحیح خود می گوید:

«إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ إِذَا قَحَطُوا إِسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ فَقَالَ: أَللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا. قَالَ فَيَسْقُونَ» (۱).

- هرگاه قحطی رخ می داد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب - عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) طلب باران می نمود و می گفت: خدایا! در زمان حیات پیامبر به او متوسل می شدیم و باران رحمت خود را بر ما نازل می فرمودی. اکنون به عموی پیامبر به سوی تو متوسل می شویم تا ما را سیراب کنی. و سیراب می شدند.

۳- مسأله توسل به اولیای خدا بقدری معمول و رایج بوده که مسلمانان صدر اسلام نیز در اشعار خود، پیامبر را وسیله بین خود و خدا معرفی می نمودند:

سواد بن قارب برای پیامبر گرامی، قصیده ای سرود و در لابلای ابیات آن چنین گفت:

۱- صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الجمعة، باب الاستسقاء، ص ۲۷، ط مصر

ص: ۱۴۸

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا رَبَّ غَيْرُهُ
وَأَنَّكَ مَأْمُونٌ عَلَىٰ كُلِّ غَالِبٍ

وَأَنَّكَ أَذْنَىٰ الْمُرْسَلِينَ وَسِيلَةٌ
إِلَى اللَّهِ يَا بَنِي الْأَكْرَمِينَ الْأَطَائِبِ» (۱).

- گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خدا نیست و تو بر هر پنهان و پوشیده‌ای امینی و گواهی می‌دهم که تو - ای فرزند گرامیان و پاکان - در میان دیگر پیامبران، نزدیک‌ترین وسیله به سوی خدا هستی. در عین حال که پیامبر گرامی این شعر را از سواد بن قارب شنید، ولی هرگز وی را از چنین سخنی بازنداشت و او را به شرک و بدعت متهم نساخت. شافعی نیز در دو بیتی که می‌آوریم، به این حقیقت اشاره می‌کند:

«آلُ النَّبِيِّ ذَرِيعَتِي
هُمْ إِلَيَّ وَسِيلَتِي

أَرْجُو بِهِمْ أَعْطَىٰ غَدًا
بِئِدَى الْيَمِينِ صَحِيفَتِي» (۲).

- خاندان پیامبر وسیله من به سوی خدا هستند و امیدوارم که به خاطر آنان، نامه عملم به دست راست من داده شود. گرچه روایات رسیده پیرموان جواز توسل به اولیای الهی، فراوان است، لیکن در پرتو روایات یاد شده، مسأله توسل و مطلوب بودن آن از دیدگاه سنت پیامبر و روش صحابه و دانشمندان بزرگ اسلامی، روشن می‌گردد و نیازی به اطاله سخن نیست. با این بیان، بی‌پایگی گفتار آنان که توسل به عزیزان درگاه خدا را شرک و بدعت دانسته‌اند، به ثبوت می‌رسد.

۱- الدرر السنیة، سید احمد بن زینی دحلان ص ۲۹، به نقل از طبرانی

۲- الصواعق المحرقة ابن حجر عسقلانی ص ۱۷۸، ط قاهره

آیا بزرگداشت زادروز اولیای خدا، بدعت یا شرک است؟

اشاره

پاسخ: گرامی داشت خاطره بندگان شایسته خدا، بسان برپایی یادواره ها و جشن های میلاد آنان، گرچه از دیدگاه خردمندان، مسأله ای روشن است، لیکن به منظور رفع هرگونه شبهه ای در این زمینه، دلایل مشروع بودن آن را از نظر می گذرانیم:

۱- برپایی مراسم، ابراز محبت است

قرآن کریم، مسلمانان را به دوستی پیامبر گرامی و اهل بیت آن حضرت دعوت می کند:

«قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة فی القربی». (۱).

- (ای پیامبر)، بگو از شما پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمی خواهم.

شکّی نیست که برگزاری مراسم گرامی داشت اولیای الهی، جلوه ای از عشق و علاقه مردم به آنان است که از دیدگاه قرآن کریم مورد پذیرش است.

۲- برپایی مراسم، تعظیم پیامبر است

قرآن، علاوه بر یاری رسول خدا، تجلیل از مقام وی را نیز به عنوان معیار رستگاری و سعادت، معرفی می کند.

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (۱)

- آنان که به پیامبر گرویدند و او را گرامی داشتند و یاریش نمودند و از روشنائی که بر وی فرو فرستاده شد پیروی کردند، رستگارانند.

از آیه یاد شده، بخوبی معلوم می شود که گرامی داشت رسول خدا از دیدگاه اسلام، مطلوب و پسندیده است و برگزاری مراسمی که خاطره شکوهمند پیامبر را همیشه زنده نگاه دارد و از مقام شامخ وی تمجید نماید، مورد خوشنودی خداوند است. زیرا در این آیه، چهار صفت برای رستگاران بیان گردیده است:

الف: ایمان، «الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ» کسانی که به وی گرویدند.

ب: پیروی از نور وی «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» از نوری که بر وی فرو فرستاده شد، پیروی نمودند.

ج: یاری نمودن او «وَنَصَرُوهُ» او را یاری کردند.

د: تعظیم و تجلیل از مقام پیامبر «وَعَزَّرُوهُ» او را گرامی داشتند.

بنابراین، احترام و تعظیم پیامبر نیز علاوه بر ایمان و یاری وی و پیروی از دستوراتش، امری ضروری است و بزرگداشت پیامبر گرامی، امثال «وعزروه» می باشد.

۳- برپایی مراسم، تأسی و پیروی از پروردگار است

خداوند در قرآن مجید، به تجلیل از پیامبر گرامی پرداخته، می فرماید:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (۱) «آوازه تو را در جهان، بلند کردیم».

در پرتو این آیه شریفه، معلوم می گردد که خدا می خواهد شکوه و جلال پیامبر در جهان گسترش یابد و خود نیز در لابلای آیات قرآن، به تمجید از وی برمی خیزد.

ما نیز به پیروی از کتاب آسمانی خویش، با برگزاری یادواره های شکوهمند، از مقام والای آن اسوه کمال و فضیلت، تجلیل نموده و از این طریق، مراتب تأسی و پیروی خود را از پروردگار جهانیان، ابراز می داریم.

روشن است که هدف مسلمانان از این مراسم، جز بلندآوازه ساختن پیامبر گرامی چیز دیگری نیست.

۴- نزول وحی، کمتر از نزول مائده نیست

قرآن مجید از زبان پیامبر خدا، عیسی (علیه السلام) چنین حکایت می کند:

«قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأُولِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۲).

- عیسی بن مریم عرض کرد: بار الها، پروردگارا! مائده ای از آسمان فرو فرست تا برای همه ما «عید» باشد و نشانه ای از جانب تو، و ما را روزی ده که بهترین روزی دهندگان تویی.

حضرت عیسی، از خدا درخواست می کند تا مائده ای آسمانی بر آنان

۱- انشراح: ۴

۲- مائده: ۱۱۴

نازل گردد و روز نزول آن را عید بگیرند.

اینک می پرسیم: در حالی که پیامبری گرامی، روزی را که مائده آسمانی - که موجب لذت بردن جسم انسان است - نازل گردید، عید بگیرد، اکنون اگر مسلمانان جهان در روز نزول وحی خدا و یا زاد روز پیامبر گرامی - که نجات بخش انسان ها و مایه حیات جوامع بشری است - مراسم جشنی برپا سازند و آن را عید بگیرند، مایه شرک یا بدعت است؟!

۵- سیره مسلمانان

پیروان آیین اسلام، از دیرزمان به برپایی چنین مراسمی، که به منظور بزرگداشت خاطره پیامبر گرامی برگزار می گردد، مبادرت میورزیدند.

حسین بن محمد دیار بکری، در «تاریخ الخمیس» چنین می نگارد:

«ولایزال أهل الإسلام يحتفلون بشهر مولده عليه السّلام و يعملون الولائم و يتصدّقون فی لیالیه بأنواع الصّدقات و یظهرون السّرور و یزیدون فی المیزات و یعتنون بقراءة مولده الکریم و یطهر علیهم من برکاته کلّ فضل عمیم»^(۱).

- مسلمانان جهان، همواره در ماه ولادت پیامبر جشن می گیرند و ولیمه می دهند و در شب های آن ماه، صدقه می پردازند و ابراز شادمانی می کنند و به انواع نیکی ها جامه عمل می پوشانند و به خواندن یادنامه میلاد وی، اهتمام میورزند، و رحمت ها و برکت های فراگیر او بر همگان آشکار می گردد.

با این بیان، حکم کلی جایز بودن و شایستگی مراسم گرامی داشت خاطره اولیای خدا از دیدگاه قرآن و سیره مسلمانان، بدست می آید و

۱- حسین بن محمد بن حسن دیار بکری، تاریخ الخمیس، ط بیروت، ج ۱، ص ۲۲۳

بدین سان، بی پایگی سخن آنان که برپایی یادواره عزیزان در گاه خدا را بدعت دانسته اند، روشن می گردد زیرا بدعت آن است که تجویز آن به صورت خصوصی یا کلی، از قرآن و سنت استفاده نشود، در حالی که حکم کلی مسأله یاد شده به روشنی از آیات قرآن و روش و سیره همیشگی مسلمانان، بدست می آید.

همچنین، برپایی این مراسم، تنها به خاطر ابراز احترام و تجلیل از بندگان شایسته خدا و با اعتقاد به بندگی و نیازمندی آنان به پروردگار جهان، صورت می گیرد.

بنابراین، رفتار یاد شده با اصل توحید و یگانه پرستی کاملاً سازگار است.

بدین سان روشن می گردد گفتار کسانی که برپایی مراسم گرامی داشت اولیای الهی را موجب شرک و دوگانه پرستی دانسته اند، پایه و اساسی ندارد.

چرا شیعیان، نمازهای پنجگانه را در سه نوبت می خوانند؟

اشاره

پاسخ: نخست به منظور روشن شدن بحث، شایسته می دانیم دیدگاه فقها را در این زمینه یادآور شویم:

۱ - همه گروههای اسلامی در این مسأله اتفاق نظر دارند که در «عرفه» می توان هر دو نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، با هم و بدون فاصله ادا نمود، و در «مزدلفه» نیز جایز است نماز مغرب و عشا را در وقت عشا بجا آوریم.

۲ - حنفی ها می گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر در یک وقت، و نماز مغرب و عشا در یک وقت، تنها در همان دو مورد «عرفه» و «مزدلفه» جایز است و در سایر موارد، نباید صورت پذیرد.

۳ - حنبلی ها، مالکی ها و شافعیها می گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر و یا جمع میان نماز مغرب و عشا در یک وقت خاص، علاوه بر دو مورد یاد شده، در حال سفر نیز، جایز است. برخی از این گروه ها، با هم خواندن دو نماز را، در موارد اضطراری مانند زمانی که باران ببارد و یا نماز گزار بیمار یا در

هراس از دشمن باشد، جایز می دانند. (۱).

۴- شیعه بر آن است که هر یک از نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا، یک «وقت خاص» دارند و یک «وقت مشترک»: الف- وقت خاص نماز ظهر، از آغاز ظهر شرعی (وقت زوال) است تا مقدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانده می شود، در این مدت محدود، تنها نماز ظهر را می توان بجا آورد.

ب- وقت خاص نماز عصر، زمانی است که از آن لحظه تا وقت غروب، تنها به اندازه مدت خواندن نماز عصر، فرصت باشد.

ج- وقت مشترک بین دو نماز ظهر و عصر، از انتهای وقت خاص نماز ظهر، تا ابتدای وقت خاص نماز عصر است.

سخن شیعه آن است که در تمام این وقت مشترک، می توانیم نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله بخوانیم، ولی اهل تسنن معتقدند: از اول ظهر شرعی (وقت زوال) تا آنگاه که سایه هر چیز، به اندازه خود آن چیز، گردد، به نماز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز عصر، در این مدت خوانده شود، و از آن پس تا موقع مغرب، به نماز عصر اختصاص دارد و نمی توان نماز ظهر را در آن وقت بجا آورد.

د- وقت خاص نماز مغرب، از آغاز مغرب شرعی است تا مقدار زمانی که سه رکعت نماز خوانده شود و در این مدت محدود، تنها نماز مغرب را می توان ادا نمود.

ه- وقت خاص نماز عشا، زمانی است که از آن لحظه تا نیمه شب شرعی، تنها به اندازه خواندن نماز عشا فرصت باشد. در این مدت کوتاه، تنها نماز عشا را می توانیم بجا آوریم.

۱- با اقتباس از: «الفقه علی المذاهب الأربعة»، کتاب الصلاة، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً

و - وقت مشترک بین دو نماز مغرب و عشا، از انتهای وقت خاص نماز مغرب تا ابتدای وقت خاص نماز عشا ادامه دارد. شیعه معتقد است: در طول این مدت مشترک، می توانیم نماز مغرب و عشا را با هم و بدون فاصله بخوانیم، ولی اهل سنت می گویند: از اول غروب تا هنگام زوال شفق از مغرب، به نماز مغرب اختصاص دارد و نباید نماز عشا در این مدت خوانده شود. و از هنگام زوال شفق از مغرب تا نیمه شب شرعی، به نماز عشا اختصاص دارد و نمی توان نماز مغرب را در آن وقت بجا آورد. نتیجه این که: بنابر نظریه شیعه، پس از فرا رسیدن ظهر شرعی، می توانیم نماز ظهر را بخوانیم و بلافاصله به خواندن نماز عصر پردازیم، یا نماز ظهر را تا نزدیک اول وقت خاص نماز عصر، به تأخیر اندازیم بگونه ای که نماز ظهر را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عصر به پایان رسانیم و سپس نماز عصر را بخوانیم و بدین سان، بین نماز ظهر و عصر، جمع نماییم، گرچه مستحب است نماز ظهر را پس از زوال و نماز عصر را هنگامی که سایه هر چیز به اندازه خود آن گردد، بجا آوریم. همچنین می توانیم به هنگام فرا رسیدن مغرب شرعی، نماز مغرب را ادا نماییم و بلافاصله پس از آن، به خواندن نماز عشا پردازیم و یا نماز مغرب را تا نزدیک وقت خاص نماز عشا به تأخیر اندازیم بطوری که نماز مغرب را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عشا، به پایان رسانیم و سپس به خواندن نماز عشا مبادرت ورزیم و بدین سان، بین نماز مغرب و عشا جمع کنیم، گرچه مستحب است نماز مغرب را پس از مغرب شرعی و نماز عشا را بعد از زوال شفق از جانب مغرب بجا آوریم. این بود نظریه شیعه، لیکن اهل سنت، جمع بین دو نماز ظهر و عصر و یا دو نماز مغرب و عشا به این نحو را بطور مطلق در همه جا و همه وقت،

ص: ۱۵۸

جایز نمی دانند. بنابراین، محل بحث، عبارت است از جمع میان دو نماز در همه زمان ها و مکان ها، بطوری که هر دو نماز، در وقت یکی از آنها ادا شود. مانند جمع میان دو نماز عرفه و مزدلفه.

۵- همه مسلمانان در این مسأله اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی میان دو نماز، جمع نبود، ولی در تفسیر این روایت، دو نظر وجود دارد:

الف - شیعه می گوید: مقصود این است که در نخستین اوقات نماز ظهر، می شود پس از اتمام نماز ظهر، نماز عصر را بجا آورد و همچنین در نخستین اوقات نماز مغرب، می شود پس از خواندن نماز مغرب، نماز عشا را ادا نمود، و این مسأله به زمان یا مکان و یا شرایط خاصی بستگی ندارد بلکه در همه جا و همه وقت، جایز است.

ب - دیگران می گویند: مقصود روایت این است که نماز ظهر، در آخر وقت آن و نماز عصر در اول وقت آن بجا آورده شود و نیز نماز مغرب در آخر وقت و نماز عشا در آغاز وقت آن ادا گردد.

اکنون به منظور روشن شدن مسأله، به بررسی روایات در این زمینه می پردازیم و ثابت می کنیم که مقصود از جمع در این احادیث همان است که شیعه می گوید. یعنی دو نماز را در وقت یکی از آن ها بجا آوردن، نه ادا نمودن یکی از آن ها در آخر وقت آن و بجا آوردن دیگری در اول وقت آن:

اینک روایات

۱- احمد بن حنبل - رهبر گروه حنابله - در مسند خود از جابر بن زید، چنین روایت می کند:

أخبرني جابر بن زيد أنه سمع ابن عباس يقول: صَلَّى مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلَّهُ] وَسَلَّمَ ثَمَانِيًا جَمِيعًا وَسَبْعًا

جميعاً. قال قلت له يا أبا الشعثاء اظنه آخر الظهر و عجل العصر و آخر المغرب و عجل العشاء، قال و أنا أظن ذلك». (۱).

- جابر بن زید گوید: از ابن عباس شنیدم که می گفت: با پیامبر گرامی هشت رکعت نماز (ظهر و عصر) را با هم و هفت رکعت نماز (مغرب و عشا) را نیز با هم به جای آوردم. می گوید به «ابوشعثا» گفتم: فکر می کنم رسول خدا، نماز ظهر را به تأخیر انداخت و نماز عصر را زودتر ادا نمود و نیز نماز مغرب را به تأخیر انداخت و نماز عشا را زودتر بجا آورد، (ابوشعثا) گفت: من هم چنین می اندیشم.

از این روایت به روشنی معلوم می گردد که پیامبر گرامی، هر دو نماز ظهر و عصر را با هم و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم و بدون فاصله، بجای آورده است.

۲- احمد بن حنبل، از عبدالله بن شقیق، روایت ذیل را یادآور می شود:

«خطبنا ابن عباس يوماً بعد العصر حتى غربت الشمس و بدت النجوم و علق الناس ينادونه الصلوة و في القوم رجل من نبي تميم فجعل يقول: الصلوة الصلوة: قال فغضب قال أتعلمني بالسنة؟ شهدت رسول الله صلى الله عليه وآله [و سلم جمع بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء. قال عبدالله فوجدت في نفسي من ذلك شيئاً فلقيت أبا هريرة فسألته فوافقه». (۲).

- ابن عباس بعد از نماز عصر، برای ما سخنرانی نمود تا آنگاه که خورشید غروب کرد و ستارگان آشکار شدند و مردم ندای نماز دادند و در آن میان، مردی از قبیله بنی تمیم به تکرار کلمه «نماز» پرداخت، ابن

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۱

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱

ص: ۱۶۰

عباس، خشمگین گردید و گفت: آیا تو می خواهی سنت پیامبر را به من بیاموزی؟ من شاهد و ناظر بودم که رسول خدا بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود.

عبدالله می گوید: برای من در این مسأله، تردیدی بروز کرد و لذا در دیداری با ابوهریره در این مورد سؤال کردم و او سخن ابن عباس را تأیید نمود.

در این حدیث، دو تن از صحابه «عبدالله بن عباس» و «ابوهریره» بر این حقیقت گواهی می دهند که پیامبر گرامی نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم خوانده و ابن عباس نیز به رفتار پیامبر، تأسی نموده است.

۳- مالک بن انس - رهبر گروه مالکیه - در کتاب «موطأ» اینگونه می نگارد:

«صلی رسول الله (صلی الله علیه وآله) الظهر والعصر جميعاً، والمغرب والعشاء جميعاً فی غیر خوف ولا سفر».^(۱)

- رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواندند و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم بجا می آورد، بدون این که از دشمن بهراسد و یا در سفر باشد.

۴- مالک بن انس، از معاذ بن جبل، چنین روایت می نماید:

«فکان رسول الله (صلی الله علیه وآله) یجمع بین الظهر والعصر، والمغرب والعشاء».^(۲)

۱- موطأ مالک، کتاب الصلوة، ط ۳ بیروت، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۸

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱، طبع بیروت، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر.

۲- موطأ مالک، کتاب الصلوة، ص ۱۳۴، حدیث ۱۷۶، ط ۳ بیروت، سال ۱۴۰۳ هـ.

صحیح مسلم، ط مصر، جزء ۲، ص ۱۵۲

- رسول خدا، نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشا را نیز با هم می خواند.
- ۵- مالک بن انس از نافع و او از عبدالله بن عمر چنین روایت می کند:
«کان رسول الله (صلی الله علیه و آله) إذا عجل به السیر یجمع بین المغرب والعشاء». (۱).
- هرگاه پیامبر برای پیمودن مسیری عجله داشت، نماز مغرب و عشاء را با هم می خواند.
- ۶- مالک بن انس، از ابوهریره چنین روایت می کند:
«إن رسول الله - صلی الله علیه [و آله] و سلم - کان یجمع بین الظهر والعصر فی سفره الی تبوک». (۲).
- پیامبر گرامی در راه تبوک، نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد.
- ۷- مالک در موطأ از نافع چنین روایت می نماید:
«إنّ عبدالله بن عمر کان إذا جمع الامراء بین المغرب و العشاء فی المطر جمع معهم». (۳).
- هرگاه امیران، نماز مغرب و عشا را در باران با هم می خواندند، عبدالله بن عمر هم هر دو نماز را با هم ادا می نمود.
- ۸- مالک بن انس به نقل از علی بن حسین می نگارد:
«کان رسول الله - صلی الله علیه [و آله] و سلم - إذا أراد أن یسیر یومه جمع بین الظهر والعصر و إذا أراد أن یسیر ليله

۱- موطأ مالک، کتاب الصلوة، ط ۳ بیروت، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۷

۲- موطأ مالک، کتاب الصلوة، ص ۱۲۴، حدیث ۱۷۵

۳- مدرک سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۹

ص: ۱۶۲

جمع بین المغرب و العشاء». (۱).

- هرگاه پیامبر می خواست در روز، طی طریق نماید، نماز ظهر و عصر را با هم ادا می کرد و هروقت می خواست در شب مسیری را بپیماید، نماز مغرب و عشا را با هم بجا می آورد.

۹- محمد زرقانی در شرح موطاً، از ابی شعثا چنین روایت می کند:

«إنَّ بن عَبَّاسٍ صَلَّى بِالْبَصْرَةِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ». (۲).

- عبدالله بن عباس در شهر بصره، نماز ظهر و عصر را با هم خواند، بطوری که بین آن دو فاصله ای نبود و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا نمود، بگونه ای که بین آن دو فاصله ای نیفتاد.

۱۰- زرقانی از طبرانی و او از ابن مسعود، آورده است:

«جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلَّهُ] سَلَّمَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ. فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: صَنَعْتُ هَذَا لِئَلَّا تَحْرَجَ أُمَّتِي». (۳).

- پیامبر گرامی، نماز ظهر و عصر را با هم اقامه کرد و نماز مغرب و عشا را نیز با هم بجا آورد. در این مورد از وی سؤال شد، فرمود: برای این که امت من در رنج و سختی قرار نگیرند.

۱۱- مسلم بن حجاج، بواسطه ابو زیرو از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می کند:

۱- مدرک سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۱

۲- شرح زرقانی بر موطاً مالک، ط مصر، جزء اول، باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر و السفر»، ص ۲۹۴

۳- مدرک سابق، ص ۲۹۴

«صلی رسول الله - صلی الله علیه [و آله] و سلم - الظَّهْر والعصر جميعاً بالمدينة فی غیر خوف ولا سفر». (۱).

- پیامبر - ص - در مدینه منوره - بدون هیچ هراسی از دشمن و بدون این که در حال سفر باشد، نماز ظهر و عصر را با هم بجا آورد.

سپس ابن عباس، در مورد هدف پیامبر از این کار می گوید: برای این که می خواست هیچ کس از امت وی در زحمت نیفتد. (۲).

۱۲ - مسلم در صحیح خود، از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می نماید که گفته است:

«جمع رسول الله - صلی الله علیه [و آله] و سلم - بین الظَّهْر والعصر، المغرب و العشا فی المدینة، من غیر خوف ولا مطر». (۳).

- پیامبر گرامی، در مدینه منوره بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود، بدون این که هراسی در میان باشد و یا باران

بیارد.

آنگاه سعید بن جبیر می گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزید؟ ابن عباس گفت: برای آن که نمی

خواست امت خود را به زحمت بیندازد. (۴).

۱۳ - ابو عبدالله بخاری باب ویژه ای را تحت عنوان «بَابُ تَأْخِيرِ الظُّهْرِ إِلَى الْعَصْرِ» - به این مسأله اختصاص داده (۵) که خود این عنوان،

گویاترین

۱- صحیح مسلم، جزء ۲، ط مصر، ص ۱۵۱، «باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر»

۲- مدرک سابق، در ذیل حدیث یاد شده

۳- همان مدرک، ص ۱۵۲

۴- مدرک سابق، ص ۱۵۲، در ذیل حدیث یاد شده

۵- صحیح بخاری، جزء اول، ص ۱۱۰، کتاب الصلوة، باب «تأخیر الظهر الی العصر»، ط مصر، نسخه امیریه، سنه ۱۳۱۴ هـ.

شاهد بر آن است که می توان نماز ظهر را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم بجا آورد. آنگاه، بخاری در همان باب، روایت یاد شده در زیر را بیان می کند:

«إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وآله] وَسَلَّمَ - صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا، الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ، وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ». (۱).

- پیامبر (صلی الله علیه و آله) هفت رکعت (نماز مغرب و عشا) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر) را در مدینه به جای آورد. از این روایت به خوبی روشن می گردد که نه تنها می توان نماز ظهر را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم ادا نمود، بلکه به قرینه سیاق استفاده می شود که به پیروی از پیامبر گرامی، می توان نماز مغرب را نیز به تأخیر انداخت و در وقت نماز عشا به جای آورد.

۱۴ - و لذا بخاری در جای دیگر از صحیح می گوید:

«قال ابن عمر و أبو أيوب و ابن عباس رضی الله عنهم: صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وآله] وَسَلَّمَ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ». (۲).

- عبدالله بن عمر و ابو ایوب انصاری و عبدالله بن عباس گفته اند: پیامبر دو نماز مغرب و عشا را با هم (بدون فاصله) بجا آورد. بخاری می خواهد از این روایت استفاده کند که پیامبر گرامی نماز مغرب و عشا را با هم خواند و گرنه معلوم است که پیامبر بی نماز نبوده است.

۱۵ - مسلم بن حجاج در صحیح خود، چنین می نگارد:

«قال رجل لابن عباس الصلوة فسكت ثم قال الصلوة فسكت، ثم قال: لا أم لك أتعلّمنا بالصلوة و كنّا

۱- مدرک سابق

۲- صحیح بخاری، جزء اول، کتاب الصلوة، باب ذکر العشاء، ص ۱۱۳، ط مصر، سنه ۱۳۱۴ هـ.

ص: ۱۶۵

نجمع بین الصَّلَاتین علی عهد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] و سَلَّمَ. (۱).

- مردی به ابن عباس گفت: نماز، او سخنی نگفت. دوباره گفت: نماز، ابن عباس سکوت نمود، باز گفت: نماز، وی پاسخی نداد. برای چهارمین بار گفت: نماز، ابن عباس گفت: «لا اَمَّ لَكَ» «مادر برایت نباشد» آیا تو می خواهی نماز را به ما بیاموزی؟ در حالی که ما با پیامبر، بین دو نماز جمع می نمودیم و هر دو را با هم بجا می آوردیم.

۱۶ - مسلم روایت می کند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] و سَلَّمَ - جَمَعَ بَيْنَ الصَّلَاةِ فِي سَفَرِهِ سَافِرَهَا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ فَجَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ و العَصْرِ، و المَغْرِبِ و العِشَاءِ. قَالَ سَعِيدٌ: فَقُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: مَا حَمَلَهُ عَلَي ذَٰلِكَ؟ قَالَ: أَرَادَ أَنْ لَا يَحْرَجَ أُمَّتَهُ». (۲).

- پیامبر گرامی، جمع بین نمازها را در مسافرت خود در غزوه تبوک انجام داد و بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود. سعید بن جبیر می گوید: از ابن عباس سبب آن را پرسیدم؟ گفت: پیامبر می خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد.

۱۷ - مسلم بن حجاج، از زبان معاذ، چنین حکایت می کند:

«خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] و سَلَّمَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ فَكَانَ يَصَلِّي الظُّهْرَ و العَصْرَ جَمِيعاً و المَغْرِبَ و العِشَاءَ جَمِيعاً». (۳).

۱- صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۳، باب الجمع بین الصَّلَاتین فی الحَضْر

۲- صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۱، ط مصر

۳- مدرک سابق، ص ۱۵۲

ص: ۱۶۶

- با پیامبر گرامی در نبرد تبوک، خارج شدیم، پیامبر نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا می نمود.

۱۸ - مالک بن انس، در کتاب «موطأ» می نگارد:

«عن ابن شهاب أنه سأل سالم بن عبدالله: هل يجمع بين الظهر والعصر في السفر؟ فقال: نعم لأبأس بذلك، ألم تر إلى صلاة الناس بعرفة؟» (۱).

- ابن شهاب، از سالم بن عبدالله پرسید: آیا نماز ظهر و عصر در حین مسافرت با هم جمع می شوند؟ پاسخ داد: آری، اشکالی ندارد، آیا نماز مردم را در روز عرفه (در سرزمین عرفات) نمی بینی؟

لازم به ذکر است که مسلمانان جایز می دانند در روز عرفه و در عرفات، بین نماز ظهر و عصر، جمع کنند و هر دو را در وقت ظهر و بدون فاصله می خوانند. در اینجا سالم بن عبدالله می گوید: همانطور که مردم در عرفه، هر دو نماز را با هم می خوانند، در غیر عرفه نیز می توان بین آن دو جمع نمود.

۱۹ - متقی هندی، در کتاب «کنز العمال» آورده:

«قال عبدالله: جمع لنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) مقيماً غير مسافر بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء. فقال رجل لابن عمر: لم ترى النبي (صلى الله عليه وآله) فعل ذلك؟ قال: لأن لا يخرج أمة إن جمع رجل». (۲).

- عبدالله بن عمر گوید: پیامبر گرامی، در حالی که ساکن و در حضر بود و در حال سفر نبود، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود.

۱- موطأ مالک، ط ۳ بیروت، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۰

۲- کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع فی صلاة المسافر، باب جمع، ج ۸، ص ۲۴۶، ط ۱ حلب، سنه ۱۳۹۱ هـ.

پس مردی از ابن عمر سؤال نمود: چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزید؟ پاسخ داد: برای این که امت خود را در رنج و مشقت نیندازد، اگر شخصی بخواهد بین دو نماز جمع نماید.

۲۰- همچنین در «کنز العمال»، چنین می خوانیم:

«عن جابر، أن النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - جمع بين الظَّهر والعصر بأذان وإقامتين». (۱).

- جابر بن عبدالله گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین نماز ظهر و عصر با یک اذان و دو اقامه، جمع نمود.

۲۱- در کنز العمال، روایت ذیل را یاد آور می شود:

«عن جابر أن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - غربت له الشمس بمكة فجمع بينهما بسرف». (۲).

- جابر بن عبدالله می گوید: در حالی که پیامبر گرامی در مکه بودند، خورشید غروب نمود و هنگامی که به منطقه «سرف»

(۳) رسید، نماز مغرب و عشا را با هم ادا نمود.

۲۲- در کنز العمال از ابن عباس، چنین آمده:

«جمع رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بين الظَّهر والعصر، والمغرب والعشاء بالمدينة في غير سفر ولا مطر، قال: قلت لابن

عباس: لم تراه فعل ذلك؟ قال: أراد التوسعة على أمته». (۴).

۱- کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع في صلوة المسافر، باب جمع، ج ۸، ص ۲۴۷، ط ۱ حلب.

۲- مدرک سابق

۳- «سرف»، منطقه‌ای است که در نُه میلی مکه واقع است، کنز العمال، در ذیل روایت حدیث یاد شده آورده

۴- کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع، باب جمع، ج ۸

ص: ۱۶۸

- پیامبر گرامی، در مدینه منوره، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود، بدون این که در حال سفر باشد و یا باران بیارد. راوی می گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر بین دو نماز جمع نمود؟ ابن عباس پاسخ داد: زیرا پیامبر می خواست در رفتار امت خود توسعه و تسهیلی ایجاد نموده باشد.

نتیجه

اینک در پرتو روایات یاد شده، به جمع بندی دلائل روشنی که بر صحت تفسیر جمع، از نظر شیعه گواهی می دهد، می پردازیم:

۱- جمع بین دو نماز در یک وقت، به دلیل تسهیل امور و پیشگیری از رنج و زحمت:

بسیاری از روایات، بر این حقیقت گواهی می دهد که اگر جمع میان نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا در یک وقت جایز نباشد، موجب رنج و مشقت در کار مسلمانان می گردد، و لذا پیامبر به منظور ایجاد نوعی توسعه و تسهیل در امور مسلمانان، با هم خواندن هر دو نماز را در یک وقت، تجویز نمودند. در این زمینه به احادیث دهم، شانزدهم، نوزدهم و بیست و دوم، مراجعه فرمایید. روشن است که اگر مقصود از روایات یاد شده، این باشد که می توان نماز ظهر و عصر را به آخر وقت آن، (نزدیک زمانی که سایه هر چیز به اندازه خود آن باشد) در نزد اهل سنت تأخیر انداخت و نماز عصر را در آغاز وقت آن بجا آورد، بطوری که هر دو نماز با هم و در عین حال در محدوده وقت خود خوانده شود، یک چنین کاری نه تنها مایه سهولت نیست بلکه موجب مشقت و زحمت بیشتر است در حالی که هدف از جمع میان دو نماز تسهیل در امور

است.

با این بیان، روشن می گردد مقصود آن است که می توان دو نماز را در سراسر وقت مشترک میان آن دو، مانند اوائل وقت یاد شده و یا اواخر آن بجا آورد، نه این که یکی را در آخر وقت آن نماز و دیگر را در آغاز وقتش ادا نماییم.

۲- جمع میان دو نماز در یک وقت در عرفه، بیانگر کیفیت جمع است

همه گروه های اسلامی، جمع میان دو نماز ظهر و عصر در یک وقت را در عرفه جایز دانسته اند، (۱) از سوی دیگر برخی از روایات یاد شده، بر این معنا گواهی می دهد که اینگونه جمع میان دو نماز، در جاهای دیگر نیز بسان جمع میان آن ها در عرفه می باشد و از این نظر، تفاوتی میان روز عرفه و سایر روزها و یا سرزمین عرفات و سایر سرزمین ها وجود ندارد. در این مورد، به حدیث هیجدهم مراجعه فرمایید.

بنابراین، همانگونه که در عرفه می توان نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، به اتفاق آراء همه مسلمانان، بجا آورد، همچنین در غیر عرفه نیز، جمع یاد شده جایز می باشد.

۳- شیوه جمع میان دو نماز در سفر، بیانگر کیفیت جمع است

از طرفی، فقهای حنبلی، مالکی و شافعی، جمع میان دو نماز را در حال سفر، جایز دانسته اند و از سوی دیگر، روایات یاد شده تصریح می نماید که در این زمینه، تفاوتی میان سفر و حضر وجود ندارد و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) هم در سفر و هم در حضر، میان دو نماز جمع می نمود.

در این مورد، به روایات سوم، یازدهم، سیزدهم، نوزدهم و بیست و دوم مراجعه فرمایید. بر این اساس، همانطور که با هم خواندن دو نماز در یک

۱- الفقه علی المذاهب الاربعه، کتاب الصلاة، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً.

وقت در سفر (به نحوی که شیعه می گوید) جایز است، در حضر نیز جایز می باشد.
 ۴- شیوه جمع میان دو نماز در حال اضطرار، بیانگر کیفیت جمع در حال اختیار است

تعداد انبوهی از روایات صحاح و مسانید، بر این حقیقت گواه است که پیامبر گرامی و صحابه آن حضرت، در مواقع اضطراری مانند زمان بارش باران، و یا ترس از دشمن و یا در حال بیماری، دو نماز را - چنانکه شیعه می گوید - با هم و در یک وقت، بجا می آوردند، و لذا بسیاری از فقیهان گروه های مختلف اسلامی، به جواز آن در برخی حالت های اضطراری، فتوا داده اند، در حالی که روایات یاد شده، تصریح می نمایند به این که از این جهت نیز، میان حالت اضطرار و غیر آن، تفاوتی وجود ندارد و پیامبر گرامی در غیر باران و هراس از دشمن نیز، میان دو نماز جمع می نمود. در این زمینه به روایات سوم، یازدهم، دوازدهم، و بیست و دوم، مراجعه فرمایید.

۵- رفتار صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیانگر کیفیت جمع است

در میان روایات یاد شده، به این نکته برخورد می کنیم که بسیاری از صحابه پیامبر، هر دو نماز را در وقت واحد با هم بجا می آوردند، چنانکه عبدالله بن عباس، نماز مغرب را آنقدر به تأخیر انداخت تا هوا تاریک گشت و ستارگان آسمان، پدیدار شدند و هر قدر دیگران، کلمه نماز را ندا می کردند، به آنان اعتنا می نمود و سرانجام نماز مغرب و عشاء را بعد از سپری شدن پاسی از شب، با هم به جا آورد و در پاسخ اعتراض کنندگان گفت: من شاهد و ناظر بودم که پیامبر هم، این چنین نماز می خواند و ابوهریره نیز، سخن ابن عباس را تأیید نمود. در این مورد به روایات دوم، هفتم، نهم و پانزدهم، مراجعه نمایید.

در پرتو روایات یاد شده، تردیدی نمی ماند که ابن عباس، به شیوه ای که شیعه بر آن است، میان دو نماز در وقت یکی از آنها، جمع نمود.

۶- سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیانگر شیوه جمع میان دو نماز است

از حدیث بیست و یکم، به روشنی معلوم گردید که پیامبر به هنگام مغرب، هنوز در مکه بودند و نماز مغرب را به تأخیر انداختند تا این که در منطقه سرف که در فاصله نه میلی مکه قرار دارد، هر دو نماز مغرب و عشا را با هم در یک وقت بجا آورد. در حالی که روشن است اگر آن حضرت، به هنگام اول مغرب هم از شهر مکه حرکت نموده باشد، تا زمانی که به منطقه سرف برسد، با توجه به وسایل کُندرو و حمل و نقل قدیم، طبعاً قسمتی از شب، گذشته بوده است، و لذا پیامبر گرامی هر دو نماز مغرب و عشا را در وقت نماز عشا با هم ادا نموده است.

از مجموع روایات یاد شده - که همگی از منابع روایی و صحاح و مسانید اهل تسنن استخراج گردیده اند، صحت نظریه شیعه، مبنی بر جواز جمع میان دو نماز ظهر و عصر و یا دو نماز مغرب و عشا، در یک وقت، به بیانی که گذشت و عمومیت و گسترش آن نسبت به همه شرایط و مکانها و زمانها به ثبوت می رسد.

ص: ۱۷۳

منابع فقه شیعه چیست؟

پاسخ: شیعه به پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به منظور استنباط احکام شرعی، از چهار منبع اساسی به شرح زیر، بهره مند می‌گردد:

۱- کتاب خدا

۲- سنت

۳- اجماع

۴- عقل

در میان منابع یاد شده، کتاب خدا و سنت پیامبر، اساسی‌ترین سرچشمه فقه شیعه است که پیرامون آن دو به اختصار سخن خواهیم گفت:

کتاب خدا / قرآن

پیروان مکتب تشیع، قرآن را به عنوان استوارترین منبع فقه خویش و معیار شناخت احکام الهی می‌دانند زیرا پیشوایان شیعه کتاب آسمانی، اسلام را والاترین مرجع برای بدست آوردن احکام فقهی، معرفی نموده‌اند، بدینگونه که هر نظریه‌ای باید با سخن قرآن، سنجیده شود و در صورت مطابقت با آن،

ص: ۱۷۴

پذیرفته گردد و گرنه از آن اعراض به عمل آید.

ششمین پیشوای شیعه، امام صادق (علیه السلام) در این زمینه می فرماید:

«و کُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زَخْرَفٌ» (۱).

- هر سخنی که با قرآن هماهنگ نباشد، بی پایه است.

همچنین امام صادق (علیه السلام) از پیامبر گرامی، چنین نقل می کند.

«أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ» (۲).

- ای مردم، هر سخنی که به من نسبت دهند، اگر با کتاب خدا هماهنگ است، از من می باشد و اگر با آن سازگار نباشد، از من نیست.

با این دو حدیث، به روشنی معلوم می گردد کتاب آسمانی مسلمانان از دیدگاه پیشوایان شیعه، استوارترین منبع استنباط احکام شرعی، به شمار می رود.

سنت

سنت، به معنای گفتار، رفتار و تأیید کاری توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دومین سرچشمه زلال فقه شیعه می باشد و امامان

از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بطور مستقل، به عنوان ناقلان سنت پیامبر و گنجینه علوم وی قلمداد می گردند. البته سخنان

پیامبر گرامی در صورتی که از طرق معتبر دیگر نیز وارد گردد، مورد پذیرش شیعه می باشد.

در اینجا سزاوار است در دو زمینه به بحث و بررسی پردازیم:

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، حدیث ۳

۲- مدرک سابق، حدیث ۵

دلایل تمسک به سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

پیشوایان شیعه، در کنار توصیه پیروان خود به قرآن، آنان را به سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز سفارش نموده اند و کتاب و سنت را در کنار یکدیگر ستوده اند. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فوجدتم له شاهداً من كتاب الله أو من قول رسول الله (صلی الله علیه وآله) و إلا فالهذی جاءكم به اولی به».

(۱).

- هرگاه سخنی به شما رسید، اگر در کتاب خدا و گفتار پیامبر گرامی، گواهی بر آن یافتید بپذیرید و گرنه آن سخن برای آورنده آن، سزاوارتر است.

همچنین امام محمد باقر (علیه السلام) تمسک به سنت پیامبر را شرط اساسی فقیه جامع شرایط دانسته و چنین می فرماید:

«إنَّ الفقیه حَقَّ الفقیه الزَّاهد فی الدُّنیا، الزَّاعِب فی الآخرة، المَتَمَسِّک بِسُنَّةِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله)».

(۲).

- فقیه واقعی کسی است که از دنیا بپرهیزد و مشتاق سرای واپسین باشد و به سنت پیامبر گرامی تمسک نماید.

رهبران بزرگ شیعه در مورد سنت تا آنجا پیش رفته اند که مخالفت با کتاب خدا و سنت پیامبر را مایه کفر دانسته اند. امام صادق (علیه السلام) در این زمینه می فرماید:

«مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) فَقَدْ كَفَرَ».

(۳).

- هر که با قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) مخالفت ورزد، کافر است.

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، حدیث ۲

۲- مدرک سابق، حدیث ۸

۳- مدرک سابق، حدیث ۶

ص: ۱۷۶

با این بیان روشن می‌گردد که شیعه بیش از هر گروه دیگر اسلامی، به سنت پیامبر گرامی ارجح می‌نهد و بدین سان، بی‌پایگی سخن آنان که شیعه را به بیگانگی از سنت پیامبر متهم می‌نمایند، به ثبوت می‌رسد.

دلایل تمسک به احادیث اهل بیت (علیهم السلام)

به منظور روشن شدن سخن شیعه در مورد احادیث عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناچاریم در دو زمینه، به بررسی پردازیم:

الف: ماهیت احادیث پیشوایان معصوم

ب: دلایل اعتبار و لزوم تمسک به اهل بیت پیامبر

اینک در پرتو دلایل روشن، با رعایت اختصار، به بررسی هر دو زمینه می‌پردازیم:

ماهیت احادیث عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

از دیدگاه شیعه، تنها پروردگار جهان، دارای حقّ تشریح و قانونگذاری برای جامعه بشریت است که قوانین و احکام شرع مقدّس را بوسیله پیامبر خود، به جهانیان ابلاغ می‌نماید و روشن است که رسول خدا، تنها واسطه وحی و تشریح بین خدا و مردم می‌باشد و با این بیان روشن می‌گردد که اگر شیعه، احادیث اهل بیت را نیز از منابع فقه خود می‌داند، این بدان معنا نیست که برای آن در برابر سنت پیامبر گرامی، اصالت و استقلال قائل باشد، بلکه اعتبار احادیث عترت، تنها بدان جهت است که بیانگر سنت رسول خدا می‌باشد.

بنابراین، امامان معصوم شیعه، از خود سخنی ندارند و آنچه می‌گویند، همان سنت پیامبر گرامی است.

ص: ۱۷۷

در اینجا به منظور اثبات این سخن، شایسته می دانیم برخی از روایات عترت را بیاوریم:

۱- امام صادق (علیه السلام) به مردی که از ایشان سؤال نمود، فرمودند:

«مهما أجبك فيه بشئ فهو عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) لسنا نقول برأينا من شئ». (۱).

- هر پاسخی که به تو دادم، از پیامبر گرامی است و ما به رأی خود سخن نمی گوئیم.

و در جای دیگر می فرماید:

«حدیثی حدیثُ اَبی، و حدیثُ اَبی حدیثُ جدی، و حدیثُ جدی حدیثُ الحسین، و حدیثُ الحسین حدیثُ الحسن، و حدیثُ الحسن حدیثُ امیرالمؤمنین، و حدیثُ امیرالمؤمنین حدیثُ رسول الله (صلى الله عليه وآله)، و حدیثُ رسول الله قولُ الله عزَّ وَّجَلَّ».

(۲).

- سخن من، سخن پدرم (امام باقر) و سخن پدرم، سخن جدم (امام علی بن الحسین) است، و سخن جدم سخن حسین بن علی و سخن حسین، سخن حسن بن علی و سخن امام حسن گفتار امیر مؤمنان و گفتار وی نیز سخن رسول خدا و سخن رسول خدا سخن خداوند بزرگ است».

۲- امام محمد باقر (علیه السلام) به جابر چنین می فرماید:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَنْ جَبْرِئِيلَ (عليه السلام) عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَكُلَّمَا أُحَدِّثُكَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ. (۳).

۱- جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۹

۲- مدرک سابق، ص ۱۲۷

۳- مدرک سابق، صفحه ۱۲۸

ص: ۱۷۸

- پدرم از جدّم رسول خدا برای من روایت فرمود و او نیز از جبرئیل و جبرئیل هم از خدای بزرگ روایت نمود، و آنچه برای تو روایت می‌کنم با این اسناد می‌باشد».

در پرتو روایات یاد شده، ماهیت احادیث پیشوایان شیعه که همان سنت پیامبر گرامی است، روشن می‌گردد.

دلایل اعتبار و لزوم تمسک به اهل بیت پیامبر

محدثان هر دو گروه شیعه و سنی بر آنند که رسول خدا، دو میراث گرانبها از خود به جای گذاشته و همه مسلمانان را به پیروی از آنها دعوت نموده و سعادت و هدایت مردم را در گرو تمسک به آن دو دانسته است، یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگری اهل بیت و عترت خویش.

در اینجا به عنوان نمونه، برخی از این روایات را یادآور می‌شویم:

۱- ترمذی در صحیح خود از جابر بن عبدالله انصاری و او از رسول خدا، چنین روایت می‌کند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي». (۱).

- ای مردم، من در میان شما دو چیز را به جای می‌گذارم که اگر بدانها تمسک جوئید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترت خودم.

۲- همچنین ترمذی در کتاب یاد شده چنین می‌نگارد:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدٌ هُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ

۱- صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی، ج ۵، ط بیروت، ص ۶۶۲، ح ۳۷۸۶

لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما». (۱).

- پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من در میان شما دو چیز را به جای خواهم گذاشت که اگر بدانها تمسک نمایید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد و یکی از آنها بر دیگری برتری دارد، کتاب خدا که بسان رشته اتصال میان آسمان و زمین است و عترت و اهل بیت من، آنان هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند، پس بنگرید چگونه پس از من با آن دو رفتار خواهید نمود.

۳- مسلم بن حجاج روایتی در صحیح خود از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) آورده که فرمود:

«ألا- ایها الناس فإئما أنا بشر یوشک أن یأتی رسول ربی فاجیب و أنا تارک فیکم ثقلین أولهما کتاب الله فیہ الهدی والنور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به فحث علی کتاب الله و رغب فیہ ثم قال: و اهل بیته اذکرکم الله فی اهل بیته اذکرکم الله فی اهل بیته». (۲).

- ای مردم، من بشری هستم که نزدیک است فرستاده خدا (قابض ارواح) به سراغم بیاید و من به او پاسخ دهم. من در میان شما دو یادگار گرانبها به جای می گذارم؛ یکی از آنها «کتاب خدا» است که نور و هدایت را در بردارد، به کتاب خدا تمسک نمایید. آنگاه پیامبر مردم را به قرآن ترغیب نمود و چنین افزود: و «اهل بیت» من، شما را به اهل بیتم سفارش می کنم، شما را به اهل بیتم سفارش می کنم، شما را به اهل

۱- مدرک سابق، ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸

۲- صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳.

بیتم، سفارش می‌کنم.

۴ - گروهی از محدثان از پیامبر گرامی روایت نموده اند که فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». (۱).

- من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها به جای می‌گذارم؛ یکی «کتاب خدا» قرآن و دیگری اهل بیتم، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهد گشت تا در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر، به من برسند.

لازم به تذکر است که حدیث در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد و محقق برومند سید میر حامد حسین، اسناد این روایت را در کتاب «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» که در شش جلد به چاپ رسیده، گردآوری نموده است.

در پرتو روایات یاد شده، به روشنی معلوم می‌گردد که تمسک به اهل بیت پیامبر و پیروی از آنان، در کنار کتاب خدا و سنت رسول گرامی، از ضروریات اسلام و رها نمودن سخنان عترت، موجب ضلالت و گمراهی است.

اینک سؤالی که خودنمایی می‌کند، این است که عترت پیامبر که اطاعت از آنان، به فرمان رسول خدا بر ما واجب گردیده، چه کسانی هستند؟ ولذا به منظور روشن شدن این مسأله، با استناد به روایات، به بررسی معنای عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌پردازیم:

۱- مستدرک حاکم، جزء ۳، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقة، باب ۱۱، فصل اول، ص ۱۴۹ و قریب بدین مضمون نیز در کتابهای یاد شده در زیر به چشم می‌خورد:

مسند احمد، جزء ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹

کنز العمال، جزء اول باب الاعتصام بالکتاب والسنة، ص ۴۴

اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه کسانی هستند؟

از روایات یاد شده روشن گردید که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) همه مسلمانان را به پیروی از عترت خود دعوت نموده و آن را در کنار کتاب خدا، به عنوان مرجع مردم پس از خویش قلمداد کرده و با صراحت تمام فرموده است: «قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت».

بر این اساس، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) کسانی هستند که به حکم این که رسول خدا آنان را قرین قرآن معرفی فرموده، از مقام عصمت برخوردار بوده و از سرچشمه زلال معارف اسلامی، بهره مند باشند. زیرا در غیر این صورت، از کتاب خدا (قرآن) جدا خواهند شد، در حالی که پیامبر گرامی فرمود: قرآن و عترت از هم جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

بدین سان، ضرورت شناختن دقیق اهل بیت و صفات برجسته آنان که تنها بر امامان شیعه - که همگی از عترت پیامبرند - منطبق است به ثبوت می رسد.

اینک در پرتو روایات محدثان بزرگ اسلامی، دلائل روشن خود را در این زمینه می آوریم:

۱ - مسلم بن حجاج پس از بیان حدیث «ثقلین»، چنین گوید که:

«یزید بن حیان از زید بن أرقم پرسید:

اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه کسانی هستند؟ آیا آنان، همسران پیامبرند؟ زید بن ارقم در پاسخ چنین گفت:

«لا- وایم الله إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها فترجع إلى أبيها و قومها. أهل بيته أصله و عصبته الذین حرموا الصدقة بعده».(۱).

۱- صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، ص ۱۲۳

- نه (چنین نیست)، به خدا سوگند زن برای برهه ای از زمان، با مرد (همراه) است، سپس آن مرد زن خود را طلاق می دهد تا نزد پدر و خویشان خود باز گردد. مقصود از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسانی هستند که اصل - یعنی دارای ریشه های عمیق قرابت - و از وابستگان او باشند، آنان که پس از پیامبر گرامی، از صدقه محرومند.

این روایت به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که مقصود از «عترت پیامبر» که تمسک به آنان بسان پیروی از کتاب خدا واجب است، همسران آن حضرت نیستند، بلکه اهل بیت پیامبر کسانی هستند که علاوه بر انتساب جسمانی دارای وابستگی معنوی به وی، شایستگی ویژه ای باشند تا بتوان آنان را در کنار کتاب خدا به عنوان مرجع مسلمانان جهان، قلمداد نمود.

۲- پیامبر گرامی، تنها به بیان «اوصاف» اهل بیت اکتفا نفرمود، بلکه به «تعداد» آنان که دوازده تن می باشند نیز تصریح نمود: مسلم از جابر بن سمره حکایت می کند:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً. ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ كَلِمَةً مِنْ قَرِيشٍ». (۱).

- از پیامبر گرامی شنیدم که فرمود: «اسلام به دوازده خلیفه، عزیز خواهد ماند». سپس سخنی گفت که من آن را نفهمیدم، از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ پاسخ داد که فرمود: «همگی از قریش هستند».

مسلم بن حجاج همچنین از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین روایت می کند که: «لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا». (۲).

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، ط مصر

۲- مدرک سابق

«امور مردم به شایستگی، سپری خواهد شد مادامی که دوازده مرد بر آنان فرمانروایی نمایند».

این دو روایت، گواه روشنی است بر گفتار شیعه که «امامان دوازده گانه شیعه، پیشوایان راستین مردم پس از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) هستند»، زیرا در اسلام، خلفای دوازده گانه ای که بلافاصله پس از رسول خدا، مرجع امور مسلمانان و مایه عزت و شوکت اسلام باشند، جز دوازده امام از اهل بیت پیامبر، مصداق دیگری ندارد زیرا اگر از چهار خلیفه که در اصطلاح مسلمانان، به خلفای راشدین معروفند بگذریم، سایر زمامداران از بنی امیه و بنی عباس، با رفتارهای ناروایی که تاریخ بدانها گواهی می دهد، مایه ننگ اسلام و مسلمانان بوده اند.

بدین طریق، مقصود از «اهل بیت» که پیامبر گرامی، آنان را قرین قرآن و مرجع مسلمانان جهان معرفی نموده است، همان پیشوایان دوازده گانه از عترت پیامبرند که حافظان سنت رسول خدا و حاملان علوم او می باشند.

۳- امیرمؤمنان - علی بن ابیطالب (علیه السلام) - نیز، پیشوایان مسلمانان را از بنی هاشم دانسته است که این هم خود گواه روشن دیگری بر درستی سخن شیعه در شناخت اهل بیت می باشد، آنجا که می فرماید:

«إِنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غَرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ - مِنْ بَنِي هَاشِمٍ لِاتَّصِلِحَ عَلِيٌّ مِنْ سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلِحَ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ». (۱).

- امامان از قریش، در طائفه بنی هاشم قرار داده شده اند و دیگران شایستگی ولایت بر مردم را ندارند و فرمانروایی حاکمان دیگر بی اساس است.

نتیجه: از مجموع روایات یاد شده، چهره دو حقیقت آشکار می گردد:

- ۱ - تمسک به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و پیروی از آنان، در کنار اطاعت از کتاب خدا، واجب است.
 - ۲ - اهل بیت رسول خدا که به عنوان «قرین قرآن مجید» و مرجع همه مسلمانان معرّفی گردیده اند، دارای ویژگی های زیر می باشند:
 - الف: همه آنان از قبیله قریش و طائفه بنی هاشم می باشند.
 - ب: همه آنان دارای چنان قرابتی با رسول خدا هستند که صدقه بر آنان حرام است.
 - ج: همه آنان از مقام عصمت برخوردارند و گرنه از قرآن مجید عملاً جدا می گردیدند در حالی که پیامبر گرامی فرمود: آن دو (قرآن و عترت) از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند.
 - د: مجموع آنان، دوازده نفر باشد که بعد از رسول خدا، یکی پس از دیگری، ولی و پیشوای مسلمانان باشد.
 - ه: این دوازده خلیفه پیامبر (صلی الله علیه وآله) مایه عزّت و شوکت روزافزون اسلام باشند.
- با در نظر گرفتن این اوصاف که از روایات بدست می آید، بسان آفتاب، روشن می گردد که مقصود پیامبر (صلی الله علیه وآله) از اهل بیت خود، که پیروی از آنان را به مسلمانان سفارش فرموده است، همان دوازده امام پاک از عترت پیامبر گرامی هستند که شیعه به پیروی و تمسک به آنان در شناخت احکام فقهی خویش، افتخار می کند.

آیا ابوطالب با ایمان از دنیا رفت که به زیارت او می‌روید؟

پاسخ: ابوطالب، فرزند عبدالمطلب و پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و عموی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) از دیدگاه شیعه، مردی مؤمن به رسالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و در همه مشکلات و تنگناهای صدر اسلام یار و یاور پیامبر بوده است.

خانواده ابوطالب

وی در خانه ای چشم به جهان گشود که سرپرستی آن را جدّ پیامبر (صلی الله علیه وآله) و قهرمان پیروان مکتب ابراهیم خلیل ^{تر} یعنی «عبدالمطلب» بر عهده داشت و با اندک کاوشی در تاریخ جزیره العرب، روشن می‌شود که عبدالمطلب در بحرانی ترین شرایط و خطرناک ترین برهه از زندگانی خویش، دست از خداپرستی و حمایت از آیین توحید برنداشت. آنگاه که ابرهه، لشکری گران از فیل سواران برانگیخت و به قصد ویران نمودن کعبه، به سوی مکه حرکت نمود، در میان راه، برخی از شتران عبدالمطلب را مصادره کرد، هنگامی که عبدالمطلب به منظور بازستاندن شتران خود نزد وی آمد، ابرهه با شگفتی

ص: ۱۸۶

پرسید: چرا به جای درخواست بازگرداندن شتران خویش، خواهان بازگشت لشکر من و چشم پوشی از ویران کردن خانه کعبه نشدی؟

عبدالمطلب با روحی سرشار از ایمان و اعتماد به خدا، پاسخ داد:

«أنا ربّ الإبل ولليت ربّ يمنعه [يحميه]». (۱).

- من صاحب شترانم هستم و این خانه - کعبه - نیز صاحبی دارد که از آن، پاسداری و حمایت خواهد نمود. آنگاه به سوی مکه روان گردید تا در کنار کعبه در حالی که حلقه در آن را در دست گرفته بود، چنین گفت:

يارب لا أرجو لهم سواكا

يا رب فامنع منهم حماكا

انّ عدوّ البيت من عاداكا

امنعمهم ان يخبروا فناكا (۲).

- پروردگارا! من به کسی جز تو امید ندارم. خدایا! حرم امن خود را از این دشمنان نگهبان باش. دشمنان این خانه با تو در ستیزند، آنان را از ویران کردن خانه خویش بازدار.

این سخنان شیوا و امثال آن گواه روشنی بر خداپرستی و ایمان استوار عبدالمطلب - پدر بزرگوار ابوطالب - است. ولذا یعقوبی در تاریخ خود پیرامون عبدالمطلب، چنین می‌نگارد:

«رفض عبادة الأصنام و وحده الله عزّ وجلّ» (۳).

- عبدالمطلب از پرستش بت‌ها دوری جست و به خدای یگانه معتقد بود.

اکنون ببینیم این پدر خداپرست و مؤمن درباره فرزند خود - ابوطالب -

۱- کامل بن اثیر، ج ۱، ص ۲۶۱، ط مصر، سنه ۱۳۴۸ هـ.

۲- مدرک سابق

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷، ط نجف

ص: ۱۸۷

چگونه می‌اندیشد:

ابوطالب از دیدگاه عبدالمطلب

از لابلای فرازهای تاریخ، به خوبی روشن می‌گردد که برخی از پیشگویان روشن ضمیر، عبدالمطلب را از آینده درخشان پیامبر گرامی و نبوت وی، آگاه ساخته بودند.

هنگامی که «سیف بن ذی یزن» زمام حکومت حبشه را بدست گرفت، عبدالمطلب در راس هیأتی بروی وارد گردید و پس از ایراد نطقی شیوا، فرمانروای حبشه به وی مژده داد که پیامبری گرانقدر در خاندان تو پا به عرصه وجود نهاده است و سپس در مورد ویژگی های او چنین گفت:

«اسمه محمد - صلی الله علیه [وآله] و سلم - يموت أبوه و أمه و يكفله جدّه و عمّه». (۱).

- نام او محمد است و پدر و مادر وی می‌میرند و جدّ و عمویش سرپرستی وی را برعهده می‌گیرند.

آنگاه در توضیح بیشتر صفات این پیامبر آینده چنین افزود:

يعبد الرحمن و يدحض الشّيطان و يخمد الثّيران و يكسر الأوثان. قوله فصلٌ و حكمه عدلٌ و يأمر بالمعروف و يفعله و ينهى عن المنكر و يبطله». (۲).

- خدای یگانه و رحمان را می‌پرستد و شیطان را باز می‌دارد و آتش‌ها را خاموش می‌سازد و بت‌ها را در هم می‌شکند. سخن او ملاک تشخیص حق از باطل و فرمان وی بر اساس عدل است. مردم را به نیکی فرا

۱- سیره حلبی، ج ۱، ط مصر، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ و ط بیروت، ص ۱۱۴ و ۱۱۵

۲- مدرک سابق

می‌خواند و خود نیز نیکوکار است، و آنان را از بدی بازمی‌دارد و زشتی‌ها را می‌زداید.

سپس به عبدالمطلب گفت:

«أَنْتَ لَجْدٌ يَا عَبْدَ الْمَطْلَبِ غَيْرُ كَذِبٍ» (۱).

- بی‌شک، تو جد آن پیامبری.

عبدالمطلب پس از شنیدن این مژده روح افزا، سجده شکر نمود و شرح حال آن مولود مبارک را چنین بیان داشت:

«أَنَّكَ لِي ابْنٌ وَ كُنْتُ بِهِ مُعْجَبًا وَ عَلَيْهِ رَقِيقًا وَ إِنِّي زَوْجَتُهُ - كَرِيمَةٌ مِنْ كَرَائِمِ قَوْمِي أَمْنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زَهْرَةَ فَجَاءَتْ بِغُلَامٍ فَسَمَّيْتُهُ مُحَمَّدًا مَاتَ أَبُوهُ وَ أُمُّهُ وَ كَفَلْتُهُ أَنَا وَ عَمُّهُ [يعني أبا طالب]» (۲).

«فرزندی داشتم که بسیار مورد علاقه من بود، بانویی گرامی را به نام «آمنه» دختر وهب بن عبد مناف، به عقد ازدواجش در آوردم. آن بانو، پسری به دنیا آورد که وی را محمد نامیدم، پس از چندی پدر و مادر او از دنیا رخت بر بستند و من و عموی او - ابوطالب - سرپرستی وی را برعهده گرفتیم.

از این سخنان چنین برمی‌آید که عبدالمطلب از آینده درخشان آن کودک یتیم آگاه بوده است و لذا در صدد برآمد تا پس از خویش، سرپرستی او را به - گرامی‌ترین فرزندان خود ابوطالب - واگذار نماید و دیگران را از این سعادت بی‌مانند، محروم کند. از اینجا معلوم می‌شود که ابوطالب در چشم انداز پدر مؤمن و موحد

۱- مدرک سابق.

۲- مدرک سابق [سیره حلبی]، ج ۱، ص ۱۳۷، ط مصر.

خویش، از چنان مرتبه ایمان و وارستگی برخوردار بوده که تنها او شایستگی سرپرستی پیامبر گرامی را داشته است. (۱) اینک به منظور توضیح بیشتر، دلائل روشن ایمان ابوطالب را برمی‌شماریم:

دلائل ایمان ابوطالب

۱- آثار ادبی و علمی ابوطالب

دانشمندان و مورخان اسلامی، قصائد شیوایی را از ابوطالب حکایت کرده‌اند که از لابلائی آن آثار بلند علمی و ادبی، می‌توان به ایمان راستین وی پی برد و ما از میان آن آثار انبوه، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

لِیَعْلَمَ خَیْرًا النَّاسَ اَنْ مُحَمَّدًا

نَبِیُّ كَمُوْسَى وَ الْمَسِيْحِ ابْنِ مَرْيَمَ

أَتَانَا بِهَدْيٍ مِثْلَ مَا أَتَى بِهِ

فَكُلٌّ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهْدِي وَ يَعْصَمُ (۲).

- مردمان شریف و بزرگوار باید بدانند که محمد (صلی الله علیه و آله) بسان موسی و عیسی پیامبر است و همان روشنایی آسمانی که آن دو داشتند، او نیز دارد، پس همه پیامبران الهی به فرمان خدا مردم را هدایت نموده و از گناه بازمی‌دارند.

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَ جَدْنَا مُحَمَّدًا

رَسُولًا كَمُوْسَى خَطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

وَ أَنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مَحَبَّةً

وَ لَا حَيْفَ فِيمَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِالْحُبِّ (۳).

- آیا نمی‌دانید که ما محمد (صلی الله علیه و آله) را پیامبری مانند موسی یافتیم که در

۱- برای توضیح بیشتر به «سیره حلبی»، ط مصر، ج ۱، ص ۱۳۴، و سیره ابن هشام، ط بیروت، ج ۱، ص ۱۸۹ و «ابوطالب مؤمن قریش»، ص ۱۰۹، ط بیروت و «طبقات کبری»، ج ۱، ص ۱۱۷، ط بیروت، مراجعه گردد.

۲- الحجّه، ص ۵۷. و نظیر آن در مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳، ط بیروت.

۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۲.

کتاب های آسمانی بیان گردیده؟ مردم او را دوست می‌دارند و نباید در مورد کسی که خدای بزرگ، دوستی وی را در دل‌ها قرار داده است، ستم روا داشت.».

لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا
فَأَكْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَحْمَدُ

وَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجَلَّهُ
فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَ هَذَا مُحَمَّدًا (۱).

- خدای بزرگ، پیامبر خود محمد را گرامی داشت، بر این اساس، گرامی‌ترین آفریده خدا احمد است. خداوند نام پیامبر را از نام خود مشتق فرمود تا از مقام وی تجلیل نماید، پس پروردگار صاحب عرش، محمود (ستوده) و پیامبر او احمد (بسیار ستایشگر) است.

وَاللَّهُ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ
حَتَّى أَوْسَدَ فِي التُّرَابِ دَفِينًا

فَاصْدَعْ بِأَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاضَةٌ
وَ ابْشِرْ بِذَلِكَ وَ قَرِّمَنَّكَ عَيُونًا

وَ دَعْوَتِي وَ عَلِمْتُ أَنَّكَ نَاصِحِي
وَ لَقَدْ دَعَوْتُ وَ كُنْتُ ثُمَّ أَمِينًا

وَ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ دِينَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)
مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينًا (۲).

- ای رسول خدا، هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت تا آنگاه که من در بستر خاک بیارم، پس بی باک باش و آنچه را بدان مأموری آشکار ساز و مژده ده و چشمها را روشنی بخش. تو مرا به آیین خود فرا خواندی و من می‌دانم که تو خیر خواه من هستی و در دعوت خویش، استوار و درستکاری، و من به روشنی دانستم که آیین محمد (صلی الله علیه و آله) بهترین ادیان جهان است.

تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲- خزانه الأدب بغدادی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۵۵، ط ۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵۳-۱۵۵. الإصابه، ج ۴، ص ۱۱۶، ط مصر، سنه ۱۳۵۸ هـ. دیوان ابی طالب، ص ۱۲.

یا شاهد الله علی فاشهد
أنتی علی دین النبّی أحمد

من ضلّ فی الدّین فإنی مُهتدی (۱).

- ای گواه خدا بر من، به ایمان من به آیین رسول خدا - محمد - (صلی الله علیه وآله) گواهی ده، هر کس گمراه باشد، من اهل هدایت هستم.

و: ابوطالب در واپسین روزهای زندگانی پربار خویش، بزرگان قریش را در ایاتی که می‌آوریم، به حمایت کامل از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سفارش نمود:

اوصی بنصر نبی الخیر أربعة
إبنی علیاً و شیخ القوم عبّاسا

وحمزة الأسد الحامی حقیقته
وجعفرأ أن تذودوا دونه النّاسا

کونوا فداءً لکم أمّی و ما ولدت
فی نصر احمد دون النّاس أتراسا (۲).

- چهار تن را به یاری پیامبر نیکی، سفارش می‌نمایم: فرزندان علی و بزرگ قبیله ما عباس، و شیر خدا حمزه که همواره از پیامبر گرامی، حمایت نموده و (فرزندانم) جعفر را تا او را یار و یاور باشید و شما - که عزیزان من فدایتان باد - همیشه برای رسول خدا در برابر دشمنان، چون سپرها باشید.

هر انسان با انصاف و وارسته، با مشاهده این همه آثار ادبی شیوا، که با صراحت کامل بیانگر عقیده و ایمان ابوطالب به خدای یگانه و رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می‌باشد، به سخن شیعه مبنی بر ایمان راستین وی پی می‌برد و بر اتهامات بی پایه ای که برخی نویسندگان با اهداف سیاسی ویژه ای، بر مؤمن قریش و عموی پیامبر خدا و پاسدار بزرگ شریعت در شرایط دشوار صدر اسلام، وارد آورده اند، تأسف می‌خورد.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۸. دیوان ابوطالب، ص ۷۵.

۲- متشابهات القرآن، ابن شهر آشوب مازندرانی، در تفسیر سوره حج، ذیل آیه «ولینصرنّ الله من ینصره».

۲- طرز رفتار ابوطالب با پیامبر بیانگر ایمان اوست

همه تاریخ نگاران مشهور اسلامی، فداکاری های بی نظیر او از ساحت مقدس رسول خدا را یادآور شده اند که خود دلیلی است گویا بر اعتقاد راسخ وی.

ابوطالب به منظور حمایت از اسلام و حراست از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه سال آوارگی و زندگی در «شعب ابی طالب» را در کنار رسول خدا، بر ریاست قریش ترجیح داد و تا پایان محاصره اقتصادی مسلمانان، در کنار آن باقی ماند و همه مشکلات را در آن شرایط طاقت فرسا تحمل نمود. - به منظور آگاهی بیشتر، به مدارک زیر مراجعه فرمایید:

۱- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۴، ط مصر، ۲- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۳، ط بیروت، ۳- سیره ابن هشام، ج ۱، ط بیروت، ص ۱۸۹، ۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط ۲، ج ۱۴، ص ۵۲، ۵- تاریخ یعقوبی اول جلد ۲، ط نجف، ۶- الإصابه، ج ۴، ص ۱۱۵، ط مصر، ۷- طبقات کبری، ج ۱، ص ۱۱۹، ط بیروت، سنه ۱۳۸۰ هـ. (۱) به منظور آگاهی بیشتر، به مدارک زیر مراجعه فرمایید: (۲)۱.

روشن است که همین همه خدمات ارزنده ابوطالب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فداکاری های بی شائبه وی در دفاع از حریم مقدس اسلام، بارزترین گواه بر ایمان او است.

-۱

علامه بر این، ابوطالب فرزند گرامی خود، علی (علیه السلام) را به همراهی و همگامی کامل با رسول خدا فرا خواند و از وی خواست تا در همه شرایط دشوار صدر اسلام، ملازم آن حضرت باشد.

ابن ابی الحدید معتزلی، در شرح نهج البلاغه، این سخن را از ابوطالب حکایت نموده که به فرزند خود - علی (علیه السلام) - فرمود: «رسول خدا تو را تنها به نیکی دعوت می نماید، پس همواره ملازم و همراه او باش».

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۵۳، ط ۲.

ص: ۱۹۳

بر این اساس، دانشمند بزرگ مسلمان - ابن ابی الحدید - پیرامون نقش حیاتی وجود ابوطالب در حفظ و حراست از رسول خدا و آیین پاک وی، چنین می‌سراید:

ولولا ابوطالب و ابنه
لما مثل الدین شخصاً فقاما

فذاک بمکه آوی و حامی
وهذا بیثرب جسّ الحماما

و ما ضرّ مجد ابی طالب
ججهولّ لغی أو بصیرّ تعامی (۱).

- هرگاه ابوطالب و فرزند وی نبودند، هرگز آیین اسلام قوام نمی‌یافت. او در مکه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پناه داد و حمایت نمود و فرزند وی در یثرب، (در راه یاری رسول خدا) در گرداب های مرگ فرورفت. هیچکس نمی‌تواند به شکوه ابوطالب، خللی رساند، نه جاهلان بیهوده گو و نه آگاهانی که خود را به نادانی می‌زنند.

۳- وصیت ابوطالب گواهی است روشن بر ایمان او

مورّخان مشهور جهان اسلام مانند «حلبی شافعی» در سیره خود و «محمد دیار بکری» در تاریخ الخمیس، آخرین سخنان ابوطالب را چنین آورده اند که قوم خود را به یاری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرا می‌خواند:

«یا معشر قریش کونوا له ولاءً، ولحزبه حماءً، والله لا یسلک أحد منکم سبیله إلاّ رشد ولا یأخذ أحدٌ بهدیه إلاّ سعد، ولو کان لِنفسی مدّة ولأجلی تأخر لکففتُ عنه الهزائر و لدفعتُ عنه الدّواهی. ثم هلک». (۲).

- ای خویشاوندان من، دوستدار و پیرو محمد باشید و از حزب او

۱- مدرک سابق، ص ۸۴.

۲- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۰۰، ط بیروت. سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر.

ص: ۱۹۴

(اسلام) حمایت کنید به خدا قسم و هر که از نور هدایت او پیروی نماید، سعادت‌مند می‌گردد. اگر زندگانی من ادامه می‌یافت و اجل مرا مهلت می‌داد، بی‌تردید گرفتاری‌ها و سختی‌ها را از وی برطرف می‌ساختم. این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

۴- محبت رسول خدا نسبت به ابوطالب، گواه بر ایمان اوست

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مناسبت‌های گوناگون از عموی خود - ابوطالب - تجلیل می‌نمود و دوستی خویش را نسبت به وی ابراز می‌داشت که تنها به دو نمونه از آنها اشاره می‌نمایم:

الف: گروهی از مورخان، روایت زیر را حکایت نموده‌اند که پیامبر گرامی به عقیل بن ابی طالب فرمود:

«إِنِّي أَحَبُّكَ حَبِيبًا لِقُرَابَتِكَ مَنِّي وَ حَبًّا لِمَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ حَبِّ عَمِّي إِيَّاكَ» (۱).

- من تو را به دو جهت دوست می‌دارم: یکی به خاطر خویشاوندیت با من و دیگر به خاطر این که می‌دانم عموی من (ابوطالب) تو را دوست می‌داشت.

ب: حلبی نیز در سیره خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین روایت می‌کند که از مقام عموی خود ابوطالب تجلیل می‌نماید:

«ما نالت قریش مَنِّي شيئاً أكرهه (أى اشدَّ الكراهة) حتَّى مات أبوطالب» (۲).

۱- تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۶۳، ط بیروت. الاستيعاب، ج ۲، ص ۵۰۹

۲- سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر

- تا ابوطالب زنده بود، کفار قریش نتوانستند مرا به سختی آزار رسانند.

روشن است که محبت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در مورد ابوطالب و تجلیل از مقام شامخ وی، گواه روشنی است بر ایمان بی شائبه او. زیرا رسول خدا بنا بر نص آیات قرآن، تنها مؤمنان را دوست می‌دارد و نسبت به کافران و مشرکان سخت گیر می‌باشد. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۱).

- محمد پیامبر خدا است و کسانی که با وی هستند، با کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتُهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...» (۲).

- هرگز مردمی را که به خدا و پیامبر او ایمان دارند، چنین نخواهی یافت که دشمنان خدا و رسول را دوست بدارند هر چند آن دشمنان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشاوندان آنان باشند. آنها هستند که خدا بر دل‌هایشان، سطور ایمان را نگاشته است. (۳)

با در نظر گرفتن آیات یاد شده و مقایسه آنها با محبت پیامبر گرامی نسبت به ابوطالب و تجلیل از وی در مناسبت های گوناگون، تردیدی نمی‌ماند

۱- فتح: ۲۹

۲- مجادله: ۲۲

۳- همچنین آیه ۱ از سوره ممتحنه و آیه ۲۳ از سوره توبه و آیه‌های ۸۱ و ۵۴ از سوره مائده نیز، بر این معنا گواهی می‌دهند.

که ابوطالب، دارای - مرتبه والایی از ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده است.

۵- گواهی صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

گروهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر ایمان راستین ابوطالب گواهی داده اند که برخی از آن موارد را یادآور می‌شویم:
الف: آنگاه که شخصی ناآگاه در حضور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به مقام ابوطالب اتهام ناروایی زد، آن حضرت در حالی که آثار خشم در چهره اش ظاهر گشت، فرمود:

«مَه، فَضَّ اللهُ فَاك، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي كُلِّ مَذْنَبٍ عَلِيٌّ وَجَهَ الْأَرْضَ لَشَفَعَهُ اللهُ». (۱).

- ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، سوگند به خدایی که محمد (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برانگیخت، اگر پدرم - ابوطالب - بخواهد شفاعت هر گنهکاری را برعهده بگیرد، خداوند او را شفیع می‌گرداند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«كَانَ وَاللَّهِ ابُوطَالِبٍ عَبْدَ مَنْفِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مُؤْمِنًا مُسْلِمًا يَكْتُمُ إِيمَانَهُ مَخَافَةَ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ أَنْ تَنَابِذَهَا قَرِيشٌ». (۲).

- به خدا سوگند، ابوطالب، عبد مناف بن عبدالمطلب، مؤمن و مسلمان بود و ایمان خود را بر کفار قریش پنهان می‌داشت تا با بنی هاشم دشمنی نکنند.

این سخنان امام علی (علیه السلام) نه تنها ایمان نیرومند ابوطالب را تأیید می‌کند بلکه وی را از زمره اولیای الهی به شمار می‌آورد که به اذن خدا

۱- الحجّه، ص ۲۴

۲- الحجّه، ص ۲۴

ص: ۱۹۷

می‌توانند شفیع دیگران گردند.

ب: ابوذر غفاری در مورد ابوطالب چنین می‌گوید:

«والله الذی لا إله إلا هو ما مات ابوطالب رضی الله عنه حتی أسلم». (۱).

- سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، ابوطالب رخت از جهان نبست مگر این که اسلام را اختیار نمود.

ج: از عباس بن عبدالمطلب و ابوبکر بن ابی قحافه نیز با اسانید فراوانی، چنین روایت شده است:

«إنَّ أبا طالب ما ماتَ حتى قال: لا إله إلاَّ الله مُحَمَّد رسول الله». (۲).

- ابوطالب از دنیا نرفت مگر این که گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله.

۶- ابوطالب از دیدگاه اهل بیت

همه امامان اهل بیت، به ایمان استوار ابوطالب تصریح نموده و در مناسبت های گوناگون به دفاع از این یار فداکار پیامبر گرامی

برخاسته اند، و ما تنها به دو نمونه از آن موارد، اشاره می‌کنیم:

الف - امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید:

«لَوْ وُضِعَ إيمانُ أبی طالبٍ فی كَفَّةٍ میزانٍ و إيمانُ هذا الخلقِ فی الكَفَّةِ الأخری لرجح إيمانهُ». (۳).

- اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این مردم را در کفه

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۱، ط ۲

۲- الغدیر، ج ۷، ص ۳۹۸، ط ۳، بیروت، سنه ۱۳۷۸ ه. به نقل از تفسیر «وکیع»

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۶۸، ط ۲؛ الحجّه، ص ۱۸

دیگر قرار دهند، ایمان ابوطالب فزونی خواهد داشت.

ب- امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می‌کند:

«إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ أَسْرَوْا الْإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ، وَ إِنَّ أَبَاطِلَ أَسْرَ الْإِيمَانَ وَأَظْهَرَ الشُّرْكَ فَأَتَاهُ اللَّهُ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ» (۱).

- اصحاب كهف، ایمان خویش را (به خاطر برخی مصالح) پنهان نمودند و به ظاهر وانمود کردند که کافر هستند، پس خداوند دوبار به آنان پاداش داد و ابوطالب نیز ایمان و اسلام خود را پنهان نگاه داشت و (به سبب مصلحتی) اظهار شرک نمود، پس خداوند دوبار به وی پاداش عنایت فرمود.

از مجموع دلایل یاد شده، بسان آفتاب روشن می‌گردد که ابوطالب از مقامات یاد شده در زیر، برخوردار بوده است:

۱- ایمان نیرومند به خدا و پیامبر گرامی.

۲- یاری و حمایت بی‌شائبه از رسول خدا و فداکاری در راه اسلام.

۳- محبوبیت کم‌نظیر نزد پیامبر گرامی.

۴- برخوردارگی از مقام شفاعت در نزد خداوند.

و بدین سان بی‌پایگی اتهامات ناروایی که به وی نسبت می‌دهند، به ثبوت می‌رسد.

از آنچه بیان گردید، چهره دو حقیقت بر ما آشکار می‌شود:

۱- ایمان ابوطالب، مورد پذیرش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) صحابه پیامبر، امیر مؤمنان و پیشوایان اهل بیت می‌باشد.

۲- اتهامات ناروایی که به وی نسبت داده‌اند، پایه و اساسی ندارد و

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۷۰، ط ۲؛ الحجّه، ص ۱۷ و ۱۱۵

تنها به خاطر برخی از اهداف سیاسی و با تحریک گروهی از پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، که همواره با اهل بیت و فرزندان ابوطالب در ستیز بوده اند، انجام گرفته است.

اینک شایسته می‌دانیم بارزترین دستاویزی را که به منظور در هم شکستن شخصیت آن یار دیرین پیامبر به کار گرفته اند و به «حدیث ضحضاح» مشهور است را مورد بررسی قرار دهیم و در پرتو آیات شریفه قرآن و سنت مسلم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و بینش عقل سلیم، دلایل بی‌پایگی آن را از نظر شما بگذرانیم:

بررسی حدیث ضحضاح

برخی از نویسندگان مانند بخاری و مسلم به نقل از روایانی چون «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملک بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد درآوردی» و «لیث بن سعد» دو سخن یاد شده در زیر را به پیامبر گرامی نسبت داده اند:

الف: «وجدته فی غمرات من النار فأخرجته إلی ضحضاح».

- او (ابوطالب) را در انبوهی از آتش یافتم، پس وی را به ضحضاح (۱) (پایاب) منتقل نمودم.

ب: «لعله تنفعه شفاعتی یوم القيامة فیجعل فی ضحضاح من النار يبلغ كعبیه یغلی منه دماغه».

- شاید در روز رستاخیز، شفاعت من به او - ابوطالب - سودی رساند پس در پایابی از آتش قرار گیرد، که گودی آن تا برآمدگی

پاهای وی

۱- «ضحضاح» که معادل آن در فارسی «پایاب» است، به معنای گودالی است که عمق آن، کمتر از قامت انسان باشد.

می‌رسد بطوری که مغز او به جوش می‌آید. (۱).

گرچه انبوه روایات و دلایل روشن ایمان ابوطالب، که بیان گردید، بی‌پایگی این افترا و تهمت بزرگ (حدیث ضحضاح) را اثبات می‌نماید، لیکن به منظور روشن تر شدن مسأله، در دو زمینه به بررسی «حدیث ضحضاح» می‌پردازیم:

۱- بی‌پایگی اسناد آن.

۲- مخالفت متن آن با کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بی‌پایگی اسناد حدیث «ضحضاح»

چنانکه بیان گردید، روایان حدیث ضحضاح عبارتند از: «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملک بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد درآوردی» و «لیث بن سعد».

اینک با استناد به سخنان دانشمندان علم رجال اهل سنت که احوال محدثان را بیان می‌نمایند، وضعیت آنان را مورد تحقیق قرار می‌دهیم:

الف: سفیان ابن سعید ثوری.

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، دانشمند معروف علم رجال از اهل سنت پیرامون وی چنین می‌گوید:

«کان یدلس عن الضعفاء». (۲).

- سفیان بن ثوری احادیث جعلی را از روایان ضعیف حکایت می‌کرد.

این سخن گواه روشنی است بر وجود تدلیس و روایت نمودن از ضعفا

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ابواب مناقب، باب قصه ابی طالب، ص ۵۲، ط مصر- و ج ۸، کتاب الأدب، باب کنیه المشرک، ص ۴۶

۲- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۱۶۹، ط ۱، بیروت، سنه ۱۳۸۲.

ص: ۲۰۱

و یا افراد مجهول توسط سفیان ثوری، بطوری که احادیث وی از درجه اعتبار ساقط می‌گردد.

ب: عبدالملک بن عمیر.

ذهبی درباره وی می‌گوید:

«طال عمره و ساء حفظه. قال ابو حاتم. لیس بحافظ، تغیر حفظه. و قال احمد: ضعیف یخلط، و قال بن معین: مخلط، و قال ابن خراش: کان شعبه لایرضاه و ذکر الکوسج عن احمد انه ضعه جدا»^(۱).

- عمر وی طولانی گشت و حافظه او دچار اختلال شد. ابو حاتم می‌گوید: توان حفظ و نگهداری حدیث را نداشت و نیروی حافظه وی نیز دگرگون گردید. احمد بن حنبل نیز می‌گوید: عبدالملک ابن عمیر، ضعیف و پرغلط است - (یعنی روایات بی پایه و جعلی نقل می‌کند) ابن معین می‌گوید: وی احادیث نادرست را با احادیث صحیح درهم آمیخته است. ابن خراش می‌گوید: شعبه نیز از وی راضی نبوده است. کوسج از احمد بن حنبل حکایت نموده که عبدالملک بن عمیر را بشدت تضعیف کرده است.

از مجموعه این سخنان، استفاده می‌شود که «عبدالملک بن عمیر»، دارای صفات زیر بوده است:

۱- بی حافظه و فراموشکار

۲- ضعیف (در اصطلاح علم رجال) یعنی کسی که نمی‌توان به روایات وی اعتماد نمود.

۳- پرغلط.

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰، ط ۱، بیروت.

ص: ۲۰۲

۴- مخلط (کسی که روایات نادرست را با روایات صحیح مخلوط می‌کند).

روشن است که هر یک از صفات یاد شده، به تنهایی بر بی‌پایگی احادیث عبدالملک بن عمیر گواهی می‌دهد، در حالی که تمام این نقاط ضعف در وی گرد آمده است.

ج: عبدالعزیز بن محمد دروردی

دانشمندان علم رجال از اهل سنت، او را فراموشکار و بی‌حافظه دانسته‌اند که نمی‌توان به روایات او استدلال نمود.

احمد بن حنبل، پیرامون «دروردی» می‌گوید:

«إِذَا حَدَّثَ مِنْ حِفْظِهِ جَاءَ بِبِوَاطِيلٍ»^(۱).

- هر گاه از حفظ روایت نماید، سخنان بی‌پایه و نامربوط ارائه می‌دهد.

ابوحاتم نیز درباره وی می‌گوید:

«لَا يَحْتَجُّ بِهِ»^(۲).

- به سخن او، نمی‌توان استدلال کرد.

ابوزراعہ نیز، وی را «سَيِّئُ الْحِفْظِ» یعنی بدحافظه معرفی نموده است.^(۳)

د: لیث بن سعد

با مراجعه به کتب علم رجال اهل سنت، بخوبی معلوم می‌شود همه راویانی که نام آنان «لیث» است، افرادی ناشناخته و مجهول یا

ضعیف هستند که نمی‌توان به احادیث آنان، اعتماد و استدلال نمود.^(۴)

۱- مدرک سابق، ص ۶۳۴

۲- همان

۳- مدرک سابق، ص ۶۳۴

۴- میزان الاعتدال، ج ۳، ط ۱، بیروت، از ص ۴۲۰ تا ص ۴۲۳

وليث بن سعد نیز یکی از آن افراد ضعیف و بی‌مبالا بوده که در شنیدن حدیث و کسانی که از آنان روایت نموده، سهل‌انگاری کرده است.

یحیی بن معین، در مورد وی می‌گوید:

«إِنَّهٗ كَانَ يَتَسَاهَلُ فِي الشُّيُوخِ وَالسَّمَاعِ». (۱).

- لیث بن سعد، در مورد کسانی که از آنان روایت نموده و همچنین در شنیدن حدیث، مسامحه کرده است.

«نباتی» نیز وی را از جمله ضعیفان، دانسته و نام او را در کتاب خود «التذليل على الكامل» که تنها راویان ضعیف را معرفی می‌کند، بیان نموده است. (۲).

از مجموع آنچه گفته شد، معلوم می‌گردد که راویان اصلی حدیث «ضحضاح»، در نهایت ضعف بوده و نمی‌توان به احادیث آنان اعتماد کرد.

متن حدیث «ضحضاح»، با کتاب و سنت، ناسازگار است

در حدیث یاد شده به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین نسبت داده اند که آن حضرت ابوطالب را از انبوه آتش دوزخ، به پایابی از آتش، منتقل نمود و بدین سان، موجب تخفیف عذاب وی گردید و یا آرزو نمود تا در روز رستاخیز از وی شفاعت نماید، در حالی که قرآن مجید و سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) تخفیف عذاب و شفاعت پیامبر را تنها برای مؤمنان و مسلمانان می‌پذیرد. بنابراین اگر ابوطالب کافر بود، هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی‌توانست موجب تخفیف عذاب و یا شفاعت وی گردد.

بدین سان، بی‌پایگی محتوای «حدیث ضحضاح» - بنا بر گفتار کسانی

۱- مدرک سابق، ص ۴۲۳

۲- شیخ الأبطح، ص ۷۵؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲۳

ص: ۲۰۴

که ابوطالب را کافر می‌دانند - به ثبوت می‌رسد.

اینک دلائل روشن این مسأله را در پرتو کتاب خدا و سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) از نظر شما می‌گذاریم:
الف - قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يَقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَتُوا وَلَا يَخْفَىٰ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ» (۱).

- آتش دوزخ برای کافران است، نه مرگ آنان فرا می‌رسد که بمیرند و نه عذاب آنان تخفیف داده می‌شود. ما کافران را چنین کیفر می‌دهیم.

ب: سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز شفاعت برای کافران را نفی می‌کند: ابوذر غفاری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین آورده است که:

«أَعْطِيتِ الشَّفَاعَةَ وَ هِيَ نَائِلَةٌ مِنْ أُمَّتِي مِنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا».

- شفاعت من به کسانی از امتم می‌رسد که مشرک نباشند.

بنابراین، متن حدیث «ضحضاح» نیز بر اساس سخن کسانی که ابوطالب را کافر می‌دانند، پایه و اساسی ندارند و با کتاب و سنت مخالف است.

نتیجه

در پرتو آنچه گذشت، معلوم گردید که «حدیث ضحضاح» هم از نظر سند و هم از جهت متن و محتوا، فاقد هرگونه اعتبار است و نمی‌توان به آن استدلال نمود.

بدین سان، استوارترین دژی که به منظور مخدوش ساختن ایمان نیرومند ابوطالب، بدان پناهنده می‌شوند، فرو می‌ریزد و چهره درخشان آن مؤمن قریش و یار دیرین پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچنان پرفروغ و نورانی جلوه می‌کند.

ص: ۲۰۵

آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به جای علی بن ابی طالب، قرآن را بر رسول خدا نازل کرده است؟**اشاره**

پاسخ: پیش از آن که بی پایگی این اتهام ناروا را که برخی افراد ناآگاه و یا مغرض به شیعه نسبت داده اند، به اثبات برسانیم، سزاوار است به ریشه یابی آن پردازیم:

ریشه این اتهام

از آیات شریف قرآن و احادیثی که پیرامون آنها رسیده است، روشن می شود یهودیان بر آن بودند که جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نمود زیرا خداوند به وی دستور داده بود نبوت را در دودمان اسرائیل قرار دهد، لیکن او برخلاف فرمان خدا، آن را در سلسله فرزندان اسماعیل قرار داد!

بر این اساس، گروه یهود جبرئیل را دشمن دانسته (۱) و جمله «خَانَ

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۳۷، ط مصر، سنه ۱۳۰۸ ه.

ص: ۲۰۶

الأمین» (جبرئیل خیانت نمود!) را شعار خود قرار دادند و لذا قرآن در مقام انتقاد از آنان و اثبات بی پایگی سخنانشان، جبرئیل را در آیه ذیل به عنوان فرشته «امین» و درستکار معرفی کرد:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ». (۱).

- روح امین (جبرئیل) قرآن را بر قلب تو نازل کرد، تا از بیم دهندگان باشی.

و در آیه دیگر می فرماید:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ». (۲).

- بگو: هر کس با جبرئیل دشمنی ورزد، آن فرشته گرامی به اذن خدا قرآن را بر قلب تو نازل نمود.

از آیات یاد شده و تفسیر آن ها، به روشنی معلوم می گردد که گروه یهود، جبرئیل را به عللی دشمن داشته و او را فرشته عذاب می نامیدند و به خیانت در ابلاغ رسالت متهم می نمودند.

بنابراین، ریشه شعار «حان الأمین» از خرافات قوم یهود سرچشمه گرفته است و برخی از نویسندگان جاهل که با شیعه خصومت دیرینه دارند، به نشخوار سخن یهودیان پرداخته و ناجوانمردانه این اتهام را به شیعه نسبت می دهند.

نبوت از دیدگاه شیعه

شیعه به پیروی از کتاب و سنت و در پرتو روایات روشن اهل بیت پیامبر، نه تنها «محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله)» را پیامبر بر حق می داند که به فرمان

۱- شعراء: ۱۹۴

۲- بقره: ۹۷

ص: ۲۰۷

خدا به رسالتی جهانی برانگیخته شده است، بلکه آن حضرت را، خاتم پیامبران و بلندپایه ترین سفیر الهی، قلمداد می کند. پیشوای بزرگ شیعه، علی بن ابی طالب (علیه السلام) در سخنان شیوای خویش، بدین حقیقت چنین گواهی می دهد: «و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، خاتم النبیین و حجّة الله على العالمین». (۱).

- گواهی می دهد که خدایی جز پروردگار یگانه و بی همتا نیست. و گواهی می دهد که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و پیامبر خدا و خاتم پیامبران و حجّت خدا برای جهانیان است.

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید:

«لم یبعث الله عزوجل من العرب إلا خمسة أنبياء: هوداً و صالحاً و إسماعیل و شعیباً و محمداً خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله)». (۲).

- خدا از میان قوم عرب، تنها پنج پیامبر برانگیخت: هود، صالح، اسماعیل، شعیب و محمد (صلی الله علیه و آله) که خاتم پیامبران است.

این حدیث شریف، به روشنی بی پایگی اتهام ناروایی را که به شیعه نسبت داده اند، اثبات نموده و حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) را آخرین پیامبر خدا معرفی می کند. (۳).

بر این اساس، شیعیان جهان، جبرئیل را در ابلاغ رسالت، امین و درستکار دانسته و محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) را پیامبر بر حق و آخرین رسول خدا

۱- نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۸۸، ط بیروت. کافی، ج ۸، ص ۶۷، ط ۲، سنه ۱۳۸۹ ه. تهران

۲- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۲، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۰۳

۳- به منظور آگاهی بیشتر از روایات انبوهی که بیانگر خاتمیت رسالت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از دیدگاه شیعه می باشد، به کتاب «مفاهیم القرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی، مراجعه گردد.

قلمداد می نمایند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را وصی و جانشین وی می دانند. در اینجا شایسته است روایت زیر را که هر دو گروه شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر داشته و آن را در کتاب های معتبر خود بیان نموده اند، از نظر شما بگذرانیم، در این روایت که به «حدیث منزلت» معروف است، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) پس از بیان خاتمیت رسالت خویش، علی را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی کرد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: «أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لابی بعدی». (۱)

- آیا خوشنود نمی شوی از این که تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی باشی (یعنی همانطور که هارون وصی و جانشین موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من باشی) جز این که پیامبری پس از من وجود نخواهد داشت. این روایت که از نظر سند، مورد اعتماد محدثان بزرگ اسلامی، اعم از

۱- حدیث یاد شده، مدارک بی شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳، ط مصر، باب غزوه تبوک.

۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، ط مصر، باب فضائل علی -ع-

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ط ۱، مصر، باب فضائل اصحاب النبی -ص-

۴- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، ط بیروت

۵- مسند احمد، ج ۱، صفحه های ۱۷۰ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵، و ج ۳، ص ۳۲

۶- صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۱، ط بیروت، باب مناقب علی بن ابی طالب -ع-

۷- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷، ط بیروت، سنه ۱۴۰۳ هـ.

۸- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۳ هـ.

۹- معانی الاخبار صدوق، ص ۷۴، ط بیروت، سنه ۱۳۹۹ هـ.

۱۰- کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۸، ط بیروت، سنه ۱۴۰۵ هـ.

ص: ۲۰۹

شیعه و سنی است، گواه روشنی است بر درستی گفتار شیعه در دو زمینه زیر:

- ۱ - محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) گرامی ترین پیامبر خدا و خاتم رسولان الهی است که به امر خدای بزرگ به رسالت جاودان و جهانی برانگیخته شد و پس از وی پیامبری نخواهد بود.
- ۲ - علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خلیفه مسلمانان پس از وی می باشد.

ص: ۲۱۱

ملاک تقیه چیست؟

پاسخ: تقیه به معنای مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان نمودن ایمان در برابر مخالفان، به منظور پیشگیری از زیان‌های دنیوی و خسارت‌های معنوی و دینی است و یکی از وظایف شرعی هر مسلمان می‌باشد که ریشه در قرآن کریم دارد. تقیه از دیدگاه قرآن

قرآن مجید در این زمینه آیات متعددی دارد که برخی از آنها را می‌آوریم:

الف: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَةً». حدیث یاد شده، مدارک بی‌شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

(۱)۱.

- اهل ایمان نباید مؤمنان را رها نموده و با کافران طرح دوستی بریزند، هر که چنین کند، با خدا رابطه‌ای نخواهد داشت مگر این که از آنان، تقیه نماید».

این آیه به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که دوستی با کافران جایز نیست مگر به خاطر تقیه و حفظ جان و پیشگیری از خطرها، که در این صورت می توان به ظاهر با آنان، ابراز دوستی و موافقت نمود.

ب: «مِنْ كَفَرٍ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهِ اِلَّا- مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرِحَ بِالْكُفْرِ صِدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ» (۱).

- هر کس پس از ایمان به خدا دوباره کافر گردد، مگر کسی که از روی اجبار اظهار کفر نماید در حالی که دل وی در ایمان ثابت و مطمئن باشد، ولیکن کسانی که دل خود را آکنده از کفر نمایند، خشم و عذابی سخت بر آنان خواهد بود.

مفسران در مورد شأن نزول آیه یاد شده چنین می گویند:

روزی عمار بن یاسر، همراه با پدر و مادر خود، گرفتار دشمنان گشتند و کافران از آنان خواستند تا دست از اسلام بردارند و به کفر و شرک اعتراف نمایند. همراهان عمار، همگی به یگانگی خدا و رسالت پیامبر گرامی گواهی دادند و لذا برخی از آنان به شهادت رسیدند و دیگران نیز، مورد شکنجه دشمنان اسلام قرار گرفتند، ولی عمار بر خلاف میل باطنی خویش، تقیه نمود و به ظاهر آنچه را که کافران می گفتند، بر زبان جاری نمود و آزاد گردید.

هنگامی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید، از سخن خویش بسیار نگران و افسرده گشت، بدین جهت، پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) وی را دلداری داد و آیه یاد شده نیز در این زمینه نازل گردید. (۲).

از این آیه و سخنان مفسران روشن شد که پنهان داشتن اعتقاد باطنی

۱- نحل: ۱۰۶

۲- به «در المنثور» [نگارش جلال الدین سیوطی]، ج ۴، ص ۱۳۱، ط بیروت، مراجعه گردد.

به منظور حفظ جان و جلوگیری از خسارت های مادی و معنوی، در زمان پیامبر نیز، تحقق داشته و مورد پذیرش اسلام بوده است. تقیه از نظر شیعه

از آنجا که حکومت های ستمگر بنی امیه و بنی عباس در طول تاریخ، با شیعیان سرستیز داشته و کمر به کشتار آنان بسته بودند، (۱) آنان به فرمان قرآن تقیه نموده و عقاید راستین خویش را کتمان کردند و بدین سان، جان خود و دیگر برادران مسلمان خویش را در آن شرایط دشوار، نجات دادند.

روشن است که در آن فضای آکنده از اختناق و استبداد، راه رهایی دیگری، از طوفان ستمی که شیعه را به نابودی تهدید می نمود، تصوّر نمی شد. و لذا در صورتی که پادشاهان ستمگر و دست نشاندهگان آنان، با شیعیان دشمنی نمیورزیدند و کشتار بی رحمانه آنان را سرلوحه حکومت خویش قرار نمی دادند، دلیلی برای تقیه شیعه وجود نداشت.

لازم به تذکر است که تقیه به گروه شیعه اختصاص ندارد، بلکه دیگر مسلمانان نیز، در برابر دشمن خونریزی که با همه مذاهب اسلامی مخالف است (مانند خوارج و حکومت های ظالم که به هر کار حرامی دست می زنند) در صورتی که توان مقابله با آنان را نداشته باشند، به سپر تقیه پناهنده می شوند و اعتقاد درونی خویش را به منظور حفظ جان، پنهان نگاه می دارند.

بر این اساس، اگر همه اعضای جامعه اسلامی در مذاهب فقهی خویش با هم تفاهم داشته باشند و با وحدت و هماهنگی زندگی نمایند،

۱- به منظور آگاهی بر کشتار بی رحمانه شیعیان، توسط پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، به کتابهای: «مقاتل الطالبیین» [نگارش ابوالفرج اصفهانی]، و «شهداء الفضیله»، [نگارش علامه امینی] و «الشیعه و الحاکمون»، [نگارش محمد جواد مغنیه]، مراجعه فرمایید.

ص: ۲۱۴

زمینه ای برای تقیه در میان مسلمانان باقی نمی ماند.

نتیجه

از مجموع آنچه گذشت نتیجه این می شود که:

- ۱- تقیه، ریشه قرآنی دارد و روش اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تأیید آن حضرت، گواه روشنی است بر تحقق و جواز آن، در صدر اسلام.
- ۲- انگیزه تقیه نمودن شیعه، پیشگیری از کشتارهای بی رحمانه شیعیان و طوفان های ظلم و ستمی بود که این مذهب را به نابودی تهدید می کرد.
- ۳- تقیه، به گروه شیعه اختصاص ندارد بلکه در میان سایر مسلمانان نیز وجود دارد.
- ۴- تقیه، به پرهیز در برابر کفار و پنهان نگاه داشتن عقاید اسلامی از مشرکان اختصاص ندارد، بلکه ملاک تقیه که حفظ جان مسلمانان است، عمومیت دارد و کتمان عقاید درونی در برابر هر دشمن خونریزی که توان مقاومت در برابر او نباشد و شرایط مبارزه با وی فراهم نگردد، امری لازم است.
- ۵- در صورت تفاهم اعضای جامعه اسلامی، زمینه ای برای تقیه در میان مسلمانان باقی نخواهد ماند.

ص: ۲۱۵

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشور دانسته اید، چرا؟

اشاره

پاسخ: شکی نیست که همه مذاهب اسلامی از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی، محترم شمرده شده اند ولی بی تردید، مذاهب فقهی اسلامی، (مانند مذهب های جعفری، مالکی، شافعی، حنبلی، حنفی و...) در بیان وظایف فردی و اجتماعی مردم، یکسان و هماهنگ نیستند و در میان آنها اختلافات فراوانی به چشم می خورد.

از سوی دیگر، به منظور تدوین قوانین حقوقی و تنظیم مقررات یک جامعه، نیاز شدید، به وجود هماهنگی و همسویی مقررات یاد شده، احساس می شود.

بنابراین، تنها یکی از مذاهب اسلامی را می توان منشأ تنظیم مقررات اجتماعی در سرزمینی خاص، قرار داد. زیرا در صورت گوناگون بودن سرچشمه های قانونگذاری، هرگز نمی توان مقرراتی هماهنگ و منسجم تدوین کرد.

بر این اساس، سزاوار است در میان مذاهب فقهی اسلامی، یکی از

ص: ۲۱۶

آنها با معیاری درست، به عنوان مأخذ قوانین و مقررات اجتماعی، تعیین گردد تا از هرگونه آشفتگی و از هم گسیختگی در قوانین کشور پیشگیری به عمل آید و راه تدوین یک سلسله مقررات به هم پیوسته و هماهنگ در زمینه های حقوقی و اجتماعی و امثال آنها، هموار گردد.

معیار تعیین مذهب جعفری

اینک پرسشی دیگر مطرح می شود و آن این که: در پرتو چه معیار و ملاکی، از میان مذاهب فقهی اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان منشأ تنظیم قوانین و مقررات کشور دانسته اید؟

پاسخ این سؤال روشن است زیرا اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، مسلمانانی هستند که مذهب فقهی جعفری را، آیین خویش و بیانگر وظایف فردی و اجتماعی خود، قلمداد نموده اند و بدین سان، روشن می گردد که تعیین مذهب جعفری، به عنوان مذهب رسمی کشور، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، امری طبیعی است که با همه موازین منطقی و حقوقی، سازگار است.

احترام و موقعیت دیگر مذاهب اسلامی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در عین حال که مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی قلمداد گردیده است، دیگر مذاهب اسلامی، اعم از شافعی، حنبلی، حنفی، مالکی و زیدی نیز محترم شمرده شده اند، بلکه پیروان این مذاهب در زمینه های ذیل، می توانند بر مبنای فقه خود رفتار نمایند:

۱ - انجام مراسم مذهبی.

۲ - تعلیم و تربیت دینی.

۳- انجام کارهای شخصی.

۴- مقررات ویژه مذهبی مانند ازدواج، طلاق، ارث، وصیت و...

علاوه بر این، در منطقه ای که هر یک از مذاهب یاد شده، دارای اکثریت باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب می باشد، در عین حال که حقوق پیروان مذاهب دیگر نیز محفوظ است. هم اکنون به منظور روشن تر شدن مسأله، دوازدهمین اصل از نخستین فصل قانون اساسی جمهوری اسلامی را که در این زمینه سخن می گوید، از نظر شما می گذرانیم:

«دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل، الی الأبد، غیرقابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیّه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه ها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب، اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها، بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب».

در پرتو این اصل، احترام و موقعیت همه مذاهب اسلامی از چشم انداز قانون اساسی جمهوری اسلامی، روشن می گردد.

آیا شیعه، نماز وتر را واجب می داند؟

پاسخ: نماز «وَتْر»، از جمله نمازهای نافله شب می باشد که انجام آن برای مسلمانان و پیروان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مستحب است، ولی فقیهان شیعه، در پرتو کتاب و سنت، اموری را به عنوان «ویژگی های پیامبر گرامی» یادآور شده اند که یکی از آنها، واجب بودن «نماز وتر» بر وی می باشد.

علامه حلی در کتاب «تذکره الفقهاء» حدود هفتاد چیز را از خصوصیات و ویژگی های پیامبر (صلی الله علیه وآله) می شمارد و در آغاز سخن خود، چنین می گوید:

«فَأَمَّا الْوَأَجِبَاتِ عَلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ مِنْ أُمَّتِهِ أَمْوَرٌ: «الف - السَّوَاكُ، ب - الْوَتْرُ ج - الْأُضْحِيَّةُ. رَوَى عَنْهُ - ص - أَنَّهُ قَالَ: ثَلَاثٌ كَتَبَ عَلَيَّ وَلَمْ تَكْتُبْ عَلَيْكُمْ: السَّوَاكُ وَالْوَتْرُ وَالْأُضْحِيَّةُ...» (۱).

- آنچه تنها بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) واجب است نه بر امتش، چند چیز است: الف - مسواک نمودن ب - نماز وتر ج - قربانی کردن. از رسول خدا روایت شده که فرمود:

۱- تذکره الفقهاء، ج ۲، کتاب النکاح، مقدمه چهارم

ص: ۲۲۰

سه چیز بر من، واجب گردید نه بر شما: مسواک کردن، نماز وتر و قربانی نمودن.
بر این اساس، نماز وتر - از دیدگاه شیعه - بر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) واجب، و بر دیگر مسلمانان، مستحب است.

آیا اعتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک است؟

اشاره

پاسخ: روشن است که هر گاه انسانی از کسی درخواست کاری نماید، وی را در انجام آن توانا می‌داند و این توانایی بر دو گونه است:

- ۱- گاهی این توانایی در چهارچوب نیروهای مادی و طبیعی قرار دارد، مثل این که از کسی بخواهیم که ظرف آبی به ما بدهد.
 - ۲- و گاهی این قدرت، نیرویی غیبی و خارج از چهارچوب مادی و طبیعی است. مثل این که کسی معتقد باشد که بنده وارسته خدا - مانند عیسی بن مریم - می‌تواند دردهای بی‌درمان را علاج نموده و با نفس مسیحایی خویش، بیماران صعب‌العلاج را شفا دهد. روشن است که اعتقاد به چنین قدرت غیبی، در صورتی که متکی و مستند به قدرت و اراده خدا باشد، همانند اعتقاد به قدرت طبیعی است و هرگز مایه شرک نخواهد بود زیرا پروردگاری که قدرت مادی و طبیعی را به انسان‌ها عطا فرموده است، توانایی غیبی را نیز می‌تواند به برخی از بندگان صالح خود، عنایت نماید.
- اینک در توضیح پاسخ یاد شده می‌گوییم: اعتقاد به سلطه غیبی اولیای

ص: ۲۲۲

الهی، به دو صورت تصوّر می شود:

۱ - اعتقاد به قدرت غیبی برای شخصی که وی را به عنوان منشأ مستقل و اصیل آن قدرت، تلقی نماییم بطوری که کاری خدایی را مستقلاً به او نسبت دهیم.

شکی نیست که اعتقاد به چنین قدرت مستقل و جدا از قدرت خدا، موجب شرک است زیرا در این صورت، غیر خدا را منشأ قدرت مستقل و اصیل دانسته و کاری خدایی را به وی نسبت داده ایم، در حالی که سرچشمه همه نیروها پروردگار جهان است.

۲ - اعتقاد به سلطه غیبی برخی از بندگان وارسته خدا، با ایمان به این که آن نیرو از قدرت لایزال خدا سرچشمه گرفته است و اولیای الهی - به اذن خدا - تنها وسیله تجلّی و بروز آن قدرت بی پایان می باشند و از خود استقلال ندارند، بلکه هم در هستی خویش و هم در اعمال سلطه غیبی، متکی به پروردگار بزرگ هستند.

روشن است که چنین باوری، به معنای خدا دانستن اولیای الهی و یا نسبت دادن کاری خدایی به آنان نیست، زیرا در این صورت، بندگان صالح، به اذن خدا و اراده تخلّف ناپذیری، سلطه غیبی خدادادی خویش را ابراز می دارند.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۱).

- هیچ پیامبری نمی تواند معجزه ای بیاورد، مگر به اذن خدا.

با این بیان، به روشنی معلوم می گردد که چنین اعتقادی، نه تنها مایه شرک نیست که با اصل توحید و یکتاپرستی، هماهنگی کامل دارد.

سلطه غیبی اولیای خدا از دیدگاه قرآن

کتاب آسمانی اسلام، با صراحت کامل، گروهی از بندگان وارسته خدا را نام می برد که به اذن پروردگار، دارای چنین قدرت شگرفی بودند. برخی از فرازهای آن را در این زمینه می آوریم:

۱- قدرت غیبی حضرت موسی

خداوند بزرگ، به پیامبر خود - موسی - فرمان داد عصای خویش را بر صخره سنگی بزند تا چشمه هایی از آب گوارا، جاری گردد:

«وَ إِذَا سَأَلْتَنِي مَوْسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا...» (۱).

- و آنگاه که موسی برای قوم خود، طلب آب نمود، به وی گفتیم: عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب، از آن صخره جاری گشت.

۲- سلطه غیبی حضرت عیسی

سلطه غیبی عیسی در موارد گوناگونی از قرآن بیان گردیده است که به نمونه ای از آنها اشاره می کنیم:

«إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...» (۲).

- (عیسی فرمود): من مجسمه ای را از گل می سازم و در آن می دمم تا به اذن خدا، به صورت مرغی حقیقی درآید و نابینای مادرزاد و مبتلای به بیماری پیسی را به اذن خدا شفا می دهم و مردگان را به اذن خدا،

۱- بقره: ۶۰

۲- آل عمران: ۴۹

ص: ۲۲۴

زنده می گردانم...

۳- قدرت غیبی حضرت سلیمان

قرآن مجید، پیرامون نیروهای غیبی که سلیمان در اختیار داشت، چنین می فرماید:

«وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ». (۱)

- سلیمان، وارث داوود گردید و چنین گفت: ای مردم زبان مرغان به ما آموخته شد و از هر نوع نعمت به ما ارزانی گشت، این فضل و بخششی آشکار است.

شکی نیست کارهایی از قبیل جاری ساختن چشمه های آب زلال از صخره ای ستبر بر اثر تماس عصای موسی با آن سنگ و یا آفرینش مرغی حقیقی از گِل و شفا دادن دردهای بی درمان و زنده نمودن مردگان، توسط عیسی، و یا آگاهی سلیمان بر منطق پرندگان و دانستن زبان آنها، اموری خارق العاده و بیرون از مجاری طبیعی هستند و نوعی اعمال قدرت و سلطه غیبی به شمار می روند.

در حالی که قرآن مجید در این آیه ها و آیات بسیار دیگر، به بیان سلطه غیبی بندگان شایسته خدا می پردازد، آیا اعتقاد ما به مضمون این آیه های روشن قرآنی، که بیانگر قدرت خارق العاده اولیای الهی است، موجب شرک و یا مایه بدعت در دین خواهد بود؟

با این بیان، به خوبی روشن می گردد که اعتقاد به نیروی غیبی بندگان صالح، به معنای خدا دانستن آنان و یا نسبت دادن کارهای خدایی به آنها

نیست زیرا در صورتی که چنین اعتقادی ملازم با «الوهیت» و خدایی آنان باشد، باید گفت موسی و عیسی و سلیمان و... از نظر قرآن، به عنوان «آلهه» و خدایان، شمرده شده اند، در حالی که همه مسلمانان می دانند که قرآن کریم، اولیای الهی را بندگان وارسته خدا به شمار می آورد.

تا اینجا معلوم گردید که اعتقاد به قدرت غیبی عزیزان درگاه خدا، در صورتی که آن را متکی به نیروی پایان ناپذیر الهی دانسته و آنان را وسیله ابراز قدرت خداوندی قلمداد نماییم، نه تنها موجب دوگانه پرستی نیست، بلکه با اصل توحید حقیقی هماهنگی کامل دارد زیرا ملاک توحید و یکتا پرستی آن است که همه نیروها را در جهان به خدا منسوب بدانیم و او را سرچشمه تمام سلطه ها و حرکت ها تلقی نماییم.

ص: ۲۲۷

چرا مقام امامت از مقام رسالت بالاتر است؟

اشاره

پاسخ: به منظور پاسخگویی به این پرسش، نخست به بیان مفهوم دقیق سه واژه «نبوت»، «رسالت» و «امامت» که در قرآن و حدیث و ارد شده است می پردازیم تا روشن شود که چرا مقام امامت از دو مقام یاد شده، بالاتر است.

۱- مقام «نبوت»

واژه «نبی»، از ریشه «نبا» به معنای خبر مهم و خطیر گرفته شده است، بنابراین مفاد لغوی «نبی»، حامل خبر بزرگ و یا خبر دهنده از آن، می باشد (۱) کلمه «نبی» که معادل آن در فارسی «پیامبر» است، در فرهنگ قرآن، به انسانی گفته می شود که وحی الهی را از خداوند بزرگ، با روش های گوناگون می گیرد و گزارشگری است که بدون وساطت بشری دیگر، از جانب خدا خبر می دهد، دانشمندان این واژه را چنین تعریف نموده اند:

۱- اگر ریشه لغوی نبی، صیغه لازم باشد، به معنای نخست می باشد و اگر متعدی باشد، به معنای دوم، خواهد بود.

ص: ۲۲۸

«إِنَّهُ مُؤَدِّ مِّنَ اللَّهِ بِلا واسِطَةٍ مِنَ الْبَشَرِ». (۱).

- نبی، کسی است که بدون وساطت انسانی دیگر، وحی خدا را برای مردم بازگو کند. بر این اساس، شرح وظایف «نبی»، در چهارچوب اخذ وحی و گزارش نمودن آنچه به وی الهام می‌گردد برای مردم، محدود می‌باشد. قرآن مجید، در این زمینه می‌فرماید:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ». (۲).

- خدا پیامبران را به عنوان مژده آورندگان و بیم دهندگان، برانگیخت.

۲ - مقام «رسالت»

وژاه رسول در قاموس وحی، بر پیامبرانی اطلاع می‌گردد که علاوه بر اخذ وحی و خبر دادن از جانب خدا، مسؤولیت ابلاغ رسالتی الهی را از جانب پروردگار بر دوش دارند و مأموریت دارند که آن رسالت را به مردم برسانند.

قرآن مجید در این مورد می‌فرماید:

«فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». (۳).

- اگر روی برتافتید، بدانید که فرستاده ما، جز ابلاغ روشن رسالت، مأموریتی ندارد.

بنابراین، مقام «رسالت»، مقام دیگری است که به «نبی» عطا می‌شود و به دیگر سخن: هر یک از دو مفهوم «نبوت» و «رسالت»، به خصوصیتی از ویژگی‌های پیامبرانی که از جانب خدا وحی دریافت نموده‌اند

۱- رسائل العشر نگارش شیخ طوسی، ص ۱۱۱

۲- بقره: ۲۱۳

۳- مائده: ۹۲

اشاره می کند، بدین صورت که پیامبران از آن جهت که گیرندگان وحی الهی و حاملان خبر هستند، «نبی» می باشند و از آن نظر که وظیفه ای را به عنوان ابلاغ رسالت بر عهده می گیرند، «رسول» نامیده می شوند. از مجموع سخنان یاد شده، چنین نتیجه می گیریم که پیامبران، تا لحظه ای که در محدوده نبوت و رسالت قرار دارند، تنها هدایتگرانی هستند که حلال و حرام را اعلام می دارند و راههای سعادت و خوشبختی را به مردم نشان می دهند، و جز خبر دادن از جانب خدا و یا ابلاغ رسالتی که بر دوش آنان نهاده شده است، مسؤولیت دیگری ندارد.

۳- مقام «امامت»

مقام «امامت الهی» از چشم انداز قرآن مجید، غیر از دو مقام یاد شده و توأم با اختیارات و تصرّفاتی گسترده تر در راستای مدیریت و رهبری جامعه و پیشوایی مردم می باشد.

اینک در پرتو آیات نورانی قرآن، دلایل روشن خود را در این زمینه، از نظر شما می گذرانیم:

۱- قرآن کریم در مورد اعطای مقام امامت به پیامبری گرامی یعنی ابراهیم خلیل، چنین می فرماید:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي». (۱)

- آنگاه که خدای بزرگ، پیامبر خود - ابراهیم - را به چندین امتحان، آزمود، و او نیز از بوته امتحانات الهی، سرفراز بیرون آمد، خدا به وی فرمود: ما تو را امام و پیشوای مردم قرار دادیم. ابراهیم گفت: این

پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود؟

در پرتو این سخن قرآن، دو حقیقت بر ما آشکار می‌گردد:

الف: آیه یاد شده به روشنی بر مغایرت مفهوم امامت با دو مفهوم «نبوت و رسالت»، گواهی می‌دهد زیرا ابراهیم از سالیان دراز پیش از این آزمایش‌های الهی، که از جمله آنها تصمیم بر قربانی کردن فرزند خود (اسماعیل) بوده است، به مقام نبوت نائل گردید و این موضوع با دلیل یاد شده در زیر ثابت می‌شود:

همه می‌دانیم که خدای بزرگ، در دوران کهولت ابراهیم، فرزندان وی [اسماعیل و اسحاق] را به او عنایت فرمود، زیرا قرآن مجید، به نقل از وی، چنین می‌فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ». (۱)

- سپاس خدای را که در دوران پیری، اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود.

از اینجا معلوم می‌شود که یکی از آزمایش‌های الهی یعنی تصمیم بر ذبح اسماعیل، که به دنبال آن آزمایش‌های دشوار، خدای بزرگ مقام «امامت» را به ابراهیم ارزانی داشت، در اواخر عمر آن حضرت به وقوع پیوسته و او در پایان دوران زندگانی خویش، به مقام پیشوایی بر مردم نایل گردیده است، در حالی که از سالیان دراز پیش از آن، دارای مقام نبوت بوده است زیرا پیش از آن که دارای «ذریه» گردد، وحی الهی - که نشانه نبوت است - بر او فرود می‌آمد. (۲)

۱- ابراهیم: ۳۹

۲- در این زمینه، به آیه ۱۰۲-۹۹ از سوره صافات، و آیه ۵۳-۵۴ از سوره حجر، و آیه ۷۰-۷۱ از سوره هود، مراجعه گردد.

ب: همچنین، از این آیه (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...) استفاده می‌شود که مقام «امامت الهی» و پیشوایی جامعه و رهبری امت، در مرتبه ای فوق مرتبه نبوت و رسالت قرار دارد زیرا به گواهی سخن قرآن، در عین حال که حضرت ابراهیم به مقام نبوت و رسالت نائل گشته بود، می‌بایست امتحانات طاقت فرسایی را پشت سر بگذارد و پس از رستگاری در آن آزمایش‌ها، مقام امامت به وی ارزانی شود و جهت این مسأله نیز روشن است زیرا مقام امامت الهی، علاوه بر وظیفه اخذ وحی و ابلاغ رسالت، سرپرستی جامعه و رهبری امت و اداره صحیح شؤون مردم در مسیر رساندن آنان به اوج کمال و سعادت را نیز، دربرمی‌گیرد و طبیعی است که چنین مقامی، از حساسیت و عظمت ویژه‌ای برخوردار باشد که دست یافتن به آن، بدون پشت سر نهادن آزمایش‌های جانکاه و پی‌در پی، امکان پذیر نیست.

۲- از آیه پیشین، روشن شد که خدای بزرگ، بعد از آزمایش‌های سختی که برای ابراهیم پیش آورد، مقام امامت و رهبری جامعه را به وی عنایت فرمود، آنگاه ابراهیم از خدا درخواست نمود که آن مقام را به ذریه و فرزندان او نیز ارزانی دارد. اینک در پرتو آیه‌های دیگری از قرآن، معلوم می‌شود که خداوند، درخواست ابراهیم را پذیرفت و پس از مقام «نبوت»، پیشوایی جامعه و حکومت بر امت را، به فرزندان صالح و وارسته وی عطا کرد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». (۱)

- ما به آل ابراهیم کتاب (آسمانی) حکمت و حکومتی عظیم ارزانی

ص: ۲۳۲

داشتیم.

از آیه چنین استفاده می‌کنیم که «امامت» و رهبری جامعه، منصبی غیر از مقام «نبوت» است که خدای بزرگ به پیامبر خود «ابراهیم» پس از پیمودن مراحل دشوار امتحان الهی، عطا فرمود و آنگاه که وی از خداوند درخواست نمود تا آن منصب حکومت و رهبری را در ذریه او باقی بگذارد، پروردگار بقای آن مقام والا را در مورد ذریه و فرزندان دادگر او پذیرفت و به آنان، علاوه بر کتاب (آسمانی) و حکمت که رمز نبوت و رسالت است، «مُلک عظیم» (که همان حکومت و زعامت بر مردم است) عنایت کرد و بدین سان، به درخواست ابراهیم جامه عمل پوشانید. و لذا می‌بینیم که برخی از ذریه ابراهیم همانند یوسف، داوود و سلیمان، علاوه بر مقام نبوت، به حکومت و زمامداری و رهبری جامعه نیز برگزیده شدند.

با این بیان، به روشنی معلوم گردید که مقام «امامت»، غیر از دو مقام «نبوت» و «رسالت» است و به لحاظ گسترده تر بودن میدان اختیارات و مسؤولیت های آن، دارای ارزشی والا و موقعیتی برتر می‌باشد.

برتری موقعیت «امامت»

از سخنان پیشین روشن گردید که قلمرو کار «نبی» و «رسول»، از آن نظر که حامل نبوت و رسالتند، تنها تذکر و روشنگری راه است، و هرگاه نبی یا رسول به مقام «امامت» رسید، مسؤولیت خطیرتری بر دوش وی نهاده می‌شود که در پی آن، موظف به تحقق بخشیدن به برنامه های الهی و اجرای دستورات شرع مقدس در راستای ایجاد جامعه ای نمونه و سعادت‌مند، می‌گردد تا ائمت خود را در مسیری سوق دهد که خوشبختی دو جهان آنان را تأمین نماید.

روشن است که تحمیل چنین مسؤولیت خطیری، نیاز مبرم به قدرت معنوی عظیم و شایستگی ویژه ای دارد و قیام به این وظیفه سنگین، که پیوسته با مشکلات جانکاه و نبرد با تمایلات همراه است، سوختگی بیشتر در راه خدا و شکیبایی برتری را اقتضا می نماید و بدون عشق خدایی و فنا در رضای الهی تحقق نمی یابد و از این جهت، خدای بزرگ مقام امامت را پس از یک رشته امتحانات طاقت فرسای ابراهیم، در آخرین حلقه سلسله عمر وی، به او عطا فرمود و از این جهت نیز زبده ترین بندگان شایسته خود را چون پیامبر گرامی اسلام، به مقام امامت و پیشوایی امت، مفتخر فرمود و حکومت و رهبری جامعه را به آنان ارزانی داشت.

میان «نبوت» و «امامت» تلازم وجود دارد؟

در پی این سؤال پرسش دیگری مطرح می شود و آن این که: هر پیامبری که به مقام نبوت رسید، حتماً باید امام نیز باشد و یا کسی که دارای منصب امامت گردید، حتماً باید پیامبر هم باشد؟

پاسخ هر دو پرسش، منفی است. اینک در پرتو منطق وحی، به توضیح این مسأله می پردازیم: از آیاتی که پیرامون «طالوت» و مبارزه وی با «جالوت» ستمگر نازل شده است به خوبی روشن می گردد که پس از درگذشت حضرت موسی، خدای بزرگ، مقام «نبوت» را به شخصی که گویا «اشموئیل» نام داشت عطا فرمود، در حالی که مقام امامت و پیشوایی و حکومت را بر دوش «طالوت» نهاد. اینک مشروح جریان:

پس از درگذشت موسی، گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر عصر خود گفتند: زمامداری برای ما برگزین تا تحت فرماندهی او، در راه خدا پیکار کنیم، سرانجام پیامبر آنان چنین گفت:

ص: ۲۳۴

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتَىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةَ مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». (۱)

- خداوند، طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت. بنی اسرائیل گفتند: چگونه او می‌تواند فرمانروای ما باشد، در حالی که ما شایستگی بیشتر داریم و او ثروتی انبوه ندارند؟ پیامبر آنان گفت: خدای بزرگ، وی را بر شما برگزیده است و به او علم و توانایی جسمی بیشتری عطا کرده، و خدا مُلک خویش را به هر کس که بخواهد می‌بخشد، و خدا دارای احسان گسترده و دانا است. از آیه بالا، نکات زیر استفاده می‌شود:

۱- ممکن است مصالحی ایجاب کند که «نبوت» از «امامت» و زمامداری، جدا گردد و در یک زمان نبوت از آن کسی و حکومت و زمامداری از آن فرد دیگری باشد و هر یک به منصبی که به وی داده شده، لیاقت و شایستگی داشته باشد، و به خاطر امکان تفکیک میان این دو منصب، بنی اسرائیل هرگز اعتراض نکردند که ای پیامبر، تو از او شایسته تری، بلکه در مقام اعتراض گفتند: ما از وی شایسته تر هستیم.

۲- مقامی که طالوت به دست آورد، از جانب خدا بود و خدا بخشاینده این مقام به وی بود، از آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» خداوند، طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت». و نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» خدا او را بر شما، برگزیده است».

۳- مقام و منصب الهی طالوت، در فرماندهی سپاه خلاصه نمی‌شد،

بلکه او فرمانروا و زمامدار بنی اسرائیل بود، به گواه این که می فرماید: «مَلِكًا» (یعنی فرمانروا و متصدی حکومت) هر چند هدف از این زمامداری در آن روز، رهبری بنی اسرائیل در جهاد در راه خدا بود، ولی منصب الهی وی، کارهای دیگری را نیز به او اجازه می داد که همگی از شؤون حکومت می باشند، به گواه این که در آخر آیه، چنین می فرماید:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ».

- خدا ملوک خویش را به هر کس که بخواهد می بخشد.

۴- مهمترین شرط در زمامداری جامعه و «امامت» و رهبری امت، گستردگی علم و توانایی های لازم جسمی و معنوی است، بخصوص برای زمامداران آن زمان که می بایست همراه سپاه، در حال حرکت و تلاش باشند. (۱).

بنابر آنچه گذشت، واضح شد که میان «نبوت» و «امامت»، ملازمه و جدایی ناپذیری وجود ندارد بلکه ممکن است انسانی به مقام نبوت برسد ولی امام و پیشوای امت که وظیفه فرمانروایی بر آنان را در اختیار بگیرد، نباشد، و یا شخصی از جانب خدا، سرپرستی و زمامداری جامعه ای را برعهده بگیرد، ولی پیامبر نباشد و گاهی خدای بزرگ هر دو مقام را به انسانی که شایستگی آن دو را داشته باشد عطا می کند، چنانکه قرآن مجید می فرماید:

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ». (۲).

- لشکر طالوت، سپاه جالوت را درهم شکست و در آن میان، داوود پیامبر (علیه السلام) جالوت را کشت و خدا زمامداری جامعه (علاوه بر پیامبری) و حکمت را به وی عطا فرمود و آنچه می خواست به او آموخت.

۱- با اقتباس از «منشور جاوید قرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

ص: ۲۳۷

معیار تشخیص توحید از شرک چیست؟

پاسخ: مهمترین مسأله، در مباحث مربوط به توحید و شرک، شناخت معیار آن دو می باشد و تا این مسأله، به صورت کلیدی حل نشود، بخشی از مسائلی که جنبه روئبایی دارد، حل نخواهد شد. از این جهت مسأله توحید و شرک را در ابعاد مختلف، اما به صورت فشرده، مطرح می کنیم:

۱ - توحید در ذات

توحید در ذات، به دو صورت، مطرح می شود:

الف - خدا (و به تعبیر دانشمندان علم کلام: «واجب الوجود») یکی است و نظیر و مثلی ندارد، این همان توحیدی است که خداوند از آن در قرآن مجید به صورت های گوناگون یاد می کند و می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». (۱).

- هیچ چیز، نظیر و مثل او نیست.

و در جای دیگر می فرماید:

۱- شوری: ۱۱

ص: ۲۳۸

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدًا» (۱).

- هیچ همتا و مانندی برای او نیست.

البته گاهی این نوع از توحید، به صورت عوامانه، به گونه ای دیگر تفسیر می شود که رنگ توحید عددی به خود می گیرد و آن این که: خدا یکی است، دو تا نیست.

ناگفته پیداست که این نوع از توحید (عددی) شایسته مقام الهی نیست.

ب: ذات خدا بسیط است نه مرکب؛ زیرا ترکیب یک موجود از اجزای ذهنی یا خارجی، نشانه نیاز او به اجزای خود می باشد و «نیاز» نشانه «امکان» است و امکان ملازم با احتیاج به علت، و همگی با مقام واجب الوجود، ناسازگار است.

۲- توحید در خالقیت

توحید در خالقیت از مراتب توحید است که مورد پذیرش عقل و نقل می باشد.

از نظر عقل، ما سوی الله یک نظام امکانی است که فاقد هر نوع کمال و جمال است و هر چیز هر چه دارد، از سرچشمه فیض غنی بالذات گرفته است. پس آنچه در جهان از جلوه های کمال و جمال دیده می شود، همگی از آن او است.

و اما از نظر قرآن آیات فراوانی بر توحید در خالقیت، تصریح می نماید که به عنوان نمونه، به یکی از آنها اشاره می کنیم:

۱- اخلاص: ۴

«قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». (۱).

- بگو: خدا آفریننده همه چیز و یگانه و غالب است.

بنابراین، توحید در خالقیت به صورت کلی نمی تواند در میان إلهیون مورد اختلاف باشد. چیزی که هست، توحید در آفرینش دو تفسیر دارد که ما هر دو را یادآور می شویم:

الف: هر نوع نظام علی و معلولی و روابط سببی و مسببی که در میان موجودات وجود دارد، همگی به علّه العلل و مسبب الأسباب منتهی می شود و در حقیقت، خالق مستقل و اصیل، خدا است و تأثیر غیر خدا در معلول های خود، به صورت تبعی و اذن و مشیت او است.

در این نظریه به نظام علت و معلول در جهان، که علم بشر نیز از آن پرده برداشته است، اعتراف می شود. ولی در عین حال مجموع نظام به گونه ای متعلق به خدا است و او است که این نظام را پدید آورده و به اسباب، سببیت و به علت ها، علّیت و به مؤثرها تأثیر بخشیده است.

ب: در جهان، تنها یک خالق وجود دارد و آن خدا است و در نظام هستی، هیچ نوع تأثیر و تأثیری، میان اشیا وجود ندارد و خدا، خالق بلاواسطه تمام پدیده های طبیعی است و حتی قدرت بشر، در فعل او نیز، تأثیری ندارد.

بنابراین، در جهان یک علت بیش نداریم و او جانشین تمام آنچه که علم، به عنوان علل طبیعی معرفی می کند، می باشد.

البته چنین تفسیری برای توحید در خالقیت، مورد عنایت گروهی از دانشمندان اشاعره می باشد ولی برخی از شخصیت های آنان؛ مانند امام الحرمین (۲) و در این اواخر، شیخ محمد عبده در رساله توحید، به انکار این

۱- رعد: ۱۶

۲- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱

ص: ۲۴۱

۴- توحید در حاکمیت

توحید در حاکمیت بدان معنا است که حکومت به صورت یک حق ثابت از آن خدا است و تنها او حاکم بر افراد جامعه می باشد، چنان که قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». (۱).

- حق حاکمیت، تنها از آن خدا است.

بنابراین، حکومت دیگران باید به مشیت او صورت پذیرد تا انسان های وارسته ای زمام امور جامعه را در دست بگیرند و مردم را به سرمنزل سعادت و کمال رهبری نمایند، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ». (۲).

- ای داوود، ما تو را به عنوان نماینده خویش در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق حکم و فرمانروایی نما.

۵- توحید در طاعت

توحید در طاعت، به معنای آن است که مطاع بالذات و کسی که پیروی از او، اصالتاً لازم است، خداوند بزرگ می باشد. بنابراین، لزوم اطاعت دیگران همانند پیامبر، امام، فقیه، پدر و مادر همگی به فرمان و اراده او است.

۱- یوسف: ۴۰

۲- ص: ۲۶

۶- توحید در قانونگذاری و تشریح

توحید در تقنین بدان معنا است که حق قانونگذاری و تشریح، تنها از آن خدا است. بر این اساس، کتاب آسمانی ما، هرگونه حکمی را که از چهارچوب قانون الهی خارج باشد مایه کفر، فسق و ستم قلمداد می نماید، آنجا که می فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ». (۱)

- آنانکه براساس قوانین الهی حکم نمی کنند، کافرند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». (۲)

- آنانکه براساس قوانین الهی، حکم نمی کنند، فاسقند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ». (۳)

- آنانکه بر مبنای مقررات الهی حکم نمی نمایند، ستمگرانند.

۷- توحید در عبادت

مهمترین بحث پیرامون توحید در عبادت، تشخیص معنای «عبادت» است زیرا همه مسلمانان در این مسأله، اتفاق نظر دارند که عبادت مخصوص خدا است و جز او را نمی توان پرستش نمود، چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». (۴)

- تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می جوئیم.

۱- مائده: ۴۴

۲- مائده: ۴۷

۳- مائده: ۴۵

۴- حمد: ۴

از آیات شریفه قرآن، چنین استفاده می شود که این مسأله، یک اصل مشترک در میان دعوت تمام پیامبران بوده است و همه سفیران الهی به منظور تبلیغ آن، برانگیخته شده اند. قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ». (۱)

- میان هر امتی، پیامبری برانگیختیم که خدا را پرستید و از سرکشان و طغیانگران، دوری گزینید.

بنابراین، در این اصل مسلم که پرستش، مخصوص خدا است و جز او را نباید عبادت نمود، سخنی نیست و هیچ فردی را نمی توان موحد دانست مگر این که این اصل را بپذیرد.

سخن در جای دیگر است و آن این که معیار تشخیص «عبادت» از غیر عبادت چیست؟

و آیا مثلاً بوسیدن دست معلم، پدر و مادر، علما و دانشمندان و هر نوع کرنشی که در برابر ذوی الحقوق، صورت پذیرد، عبادت آنها بشمار می رود؟ و یا این که عبادت، به معنای مطلق خضوع و کرنش فوق العاده نیست بلکه در آن، عنصری معتبر است که تا آن عنصر در ماهیت عمل تحقق نیابد، هیچ نوع خضوع، هر چند در حد سجده باشد، رنگ پرستش به خود نمی گیرد.

اکنون باید دید آن عنصر که به خضوع ها و کرنش ها، نام عبادت و عنوان پرستش می دهد، چیست؟ و این مسأله مبحثی مهم است.

برداشتی نادرست از عبادت

گروهی از نویسندگان عبادت را به معنای «خضوع» و یا «خضوع فوق العاده»، تفسیر نموده اند، ولی این گروه، در حلّ یک رشته آیات قرآنی، فرو مانده اند. قرآن مجید به صراحت می فرماید به فرشتگان دستور دادیم که برای آدم سجده کنند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ». (۱).

- به فرشتگان گفتیم: بر آدم، سجده کنید.

سجده بر آدم درست به همان کیفیت بود که سجده بر خدا انجام می گرفت، در حالی که اولی ابراز تواضع و فروتنی بود و دومی، عبادت و پرستش.

اکنون چرا این دو سجده یکنواخت، دو ماهیت مختلف پیدا کردند؟

قرآن، در جای دیگر می فرماید: یعقوب پیامبر، با فرزندان خود، بر حضرت یوسف، سجده نمودند:

«وَرَفَعَ أَبُوتِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا». (۲).

- و حضرت یوسف، پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همه آنان برای وی به سجده درافتادند و یوسف گفت: ای پدر، این است تأویل رؤیایی که پیش از این دیده بودم و خداوند حقانیت آن را ثابت فرمود.

لازم به تذکر است که مقصود حضرت یوسف، از رؤیای پیشین، همان است که در خواب دیده بود، یازده ستاره همراه با خورشید و ماه برای وی سجده می نمایند، چنانکه قرآن از زبان یوسف چنین می فرماید:

۱- بقره: ۳۴

۲- یوسف: ۱۰۰

ص: ۲۴۵

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ». (۱).

من یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که برای من، سجده می نمایند.

از آنجا که حضرت یوسف سجده بستگان خود را به عنوان تأویل رؤیای یاد شده می شمارد، روشن می گردد که منظور از یازده ستاره، همان یازده برادر وی و مقصود از خورشید و ماه، پدر و مادر او می باشند.

با این بیان، روشن می گردد که نه تنها برادران یوسف، که پدر آنان، حضرت یعقوب پیامبر نیز برای وی سجده کرد.

اینک سؤال می کنیم: چرا چنین سجده ای که نهایت خضوع و فروتنی است، نام عبادت به خود نگرفت؟

عذر بدتر از گناه!

در اینجا، گروه یاد شده، وامانده از پاسخ چنین می گویند: از آنجا که این خضوع ها با فرمان خدا صورت گرفت دیگر شرک نیست.

ولی ناگفته پیداست که این پاسخ، بسیار ناشیانه است زیرا اگر ماهیت یک عمل ماهیت شرک باشد، هرگز خدا با آن فرمان نمی دهد.

قرآن مجید می فرماید:

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». (۲).

- بگو: خدا شما را به فحشا فرمان نمی دهد. آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟

۱- یوسف: ۴

۲- اعراف: ۲۸

اصولاً فرمان خدا، ماهیت شیء را دگرگون نمی‌سازد، اگر حقیقت خضوع در برابر یک انسان، پرستش او باشد و خدا هم به آن فرمان دهد، نتیجه آن، فرمان به پرستش خود خواهد بود.

حل اشکال، و معنای حقیقی عبادت

تا اینجا روشن شد که اصل «ممنوعیت پرستش غیر خدا» مورد اتفاق همه موخیدن جهان می‌باشد. از سوی دیگر معلوم گردید که سجده فرشتگان برای آدم و سجده یعقوب و فرزندان وی برای یوسف پرستش آن دو، به شمار نمی‌رود.

اینک بنگریم چه عاملی موجب آن می‌گردد که حرکتی یک بار، عنوان عبادت به خود بگیرد ولی بار دیگر، همان حرکت با همان ویژگی، از جرگه عبادت، بیرون باشد؟

با مراجعه به آیات قرآن، روشن می‌گردد که عبادت، خضوع در برابر موجودی است که توأم با خدا دانستن و یا نسبت دادن کارهای خدایی به وی باشد. از این بیان، به خوبی معلوم می‌شود که اعتقاد به خدا و یا اعتقاد به توانایی او بر انجام کارهای خدایی، همان عنصری است که هرگاه با خضوعی همراه باشد، به آن رنگ عبادت می‌بخشد.

مشرکان جهان اعم از ساکنان شبه جزیره و مانند آنها، در برابر موجوداتی خضوع و خشوع می‌نمودند که آن‌ها را مخلوق خدا می‌دانستند، امّا در عین حال معتقد بودند که بخشی از کارهای خدا که حدّ نازل آن، حقّ بخشودگی گناهان و مالکیت مقام شفاعت باشد، به آنها واگذار شده است.

گروهی از مشرکان بابل در مقابل اجرام آسمانی، به پرستش می‌پرداختند و آنها را «رب» خود نه «خالق و آفریدگار» می‌دانستند، بعنوان

کسانی که تدبیر و کارگردانی جهان و انسان‌ها به آن‌ها واگذار شده است و سرگذشت حضرت ابراهیم، در مقام مناظره با آنان، روی همین اصل، صورت پذیرفت زیرا مشرکان سرزمین بابل، هرگز آفتاب و ماه و ستارگان را خدای آفریدگار نمی دانستند بلکه آنان را مخلوقات قدرتمندی تلقی می کردند که - ربوبیت و کارگردانی جهان، به آنان واگذار شده است. آیات قرآنی نیز که بیانگر مناظره ابراهیم با مشرکان بابل است، روی کلمه «ربّ» تکیه می کند (۱) و لفظ «ربّ» به معنای صاحب و مدبّر مملوک خود می باشد.

عرب، به صاحب خانه می گوید: «ربّ البیت» و به صاحب مزرعه می گوید: «ربّ الضیعه» به خاطر این که کارگردانی منزل و کشتزار، برعهده صاحب آن می باشد.

قرآن مجید، با معرفی نمودن خدا به عنوان تنها مدبّر و پروردگار جهان، به مبارزه با گروه مشرکان برمی خیزد و همگی را به سوی پرستش خدای یگانه فرا می خواند و چنین می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (۲).

- خدای بزرگ، ربّ من و ربّ شما است، پس او را پرستید که این، راه راست می باشد.

و در جای دیگر می فرماید:

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ» (۳).

- او است خدایی که ربّ شما است، هیچ خدایی جز او وجود ندارد،

۱- انعام: ۷۸-۷۶

۲- آل عمران: ۵۱

۳- انعام: ۱۰۲

ص: ۲۴۸

آفریننده هر چیز است، پس او را پرستش نمایید.

و در سوره «دخان» می فرماید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ». (۱).

- خدایی جز پروردگار یگانه نیست، زندگی می بخشد و می میراند، پروردگار و مدبر امور شما و پدران پیشین شما می باشد.

قرآن کریم، به نقل از حضرت عیسی، چنین می فرماید:

«وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ». (۲).

- حضرت عیسی فرمود: ای بنی اسرائیل، خدا را پرستید که رب من و شما است.

از آنچه گذشت به روشنی معلوم می گردد هرگونه خضوعی که از اعتقاد به ربوبیت و خدایی طرف و نسبت دادن کارهای الهی به

وی، پیراسته باشد، نمی تواند به عنوان «عبادت» قلمداد گردد، هر چند از نظر خضوع و فروتنی در درجه نهایی باشد.

بنابراین، خضوع فرزند در برابر پدر و مادر و خضوع امت در مقابل پیامبر (صلی الله علیه وآله) که از چنین قیدی پیراسته است،

هرگز عبادت آنان نخواهد بود.

براین اساس، بسیاری از موضوعات مانند:

تبرک جستن به آثار اولیای الهی و بوسیدن ضریح و در و دیوار حرم آنان، توسل به عزیزان درگاه خدا،

ندای بندگان وارسته پروردگار،

و بزرگداشت زاد روز و یا وفیات اولیای خدا و...

که برخی افراد ناآگاه به آنها، رنگ پرستش غیر خدا و شرک می دهند، همگی از گردونه «عبادت» و پرستش غیر خدا، بیرون است.

پی نوشتها

۱- دخان: ۸

۲- مائده: ۷۲

ص: ۲۴۹

- [۱] مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۰۳، شماره ۲۴۰۸، چاپ عبدالباقی.
- [۲] دارمی، سنن، ج ۲، ص ۴۳۲ - ۴۳۱.
- [۳] ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۶۶۳، شماره ۳۷۷۸۸.
- [۴] حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۹۳.
- [۵] حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۱۲۷.
- [۶] ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۱، چاپ دارالمعرفه.
- [۷] حافظ سید احمد، فتح الملک العلی، ص ۱۵.
- [۸] ابوحاتم رازی، الجرح والتعديل، ج ۵، ص ۹۲.
- [۹] حدیثی که روای آن را به معصوم نسبت ندهد، مرفوع می نامند.
- [۱۰] حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۹۳.
- [۱۱] حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۹۶.
- [۱۲] ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۵۵.
- [۱۳] ابن حجر، تقریب، ترجمه، شماره ۲۸۹۱.
- [۱۴] ذهبی، الکاشف، ترجمه، شماره ۲۴۱۲.
- [۱۵] ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۰۲.
- [۱۶] التمهید، ج ۲۴، ص ۳۳۱.
- [۱۷] ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۷، ط دارالفکر، تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۱۳۸.
- [۱۸] همان.

ص: ۲۵۰

[۱۹ ابن حبان، المجروحین، ج ۲، ص ۲۲۱.

[۲۰ مالک، الموطأ، ص ۸۸۹، ح ۳.

[۲۱ مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴.

[۲۲ ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳.

[۲۳ برگرفته از حسن بن علی السقاف، صحیح صفة صلاة النبي (صلی الله علیه و آله)، ص ۲۹۴ - ۲۸۹.

[۲۴ فصلت: ۴۲.

[۲۵ آل عمران: ۴۲.

[۲۶ صافات: ۸۳.

[۲۷ جلال الدین سیوطی، در المنثور، ج ۶، در تفسیر آیه هفتم از سوره بینه (انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة).

[۲۸ شعرا: ۲۱۴.

[۲۹ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲ - ۶۳. و تاریخ کامل، ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱. و مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و شرح نهج البلاغه (ابن ابی

الحدید)، ج ۱۳، ص ۲۱۲ - ۲۱۰.

[۳۰ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰. و «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم در مصر، باب ۹، فصل ۲، ص ۱۲۱.

[۳۱ المناقب (خوارزمی مالکی)، ص ۸۰ و تذکره خواص الأئمة (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۲۰ و کفایة الطالب، ص ۱۷. (نگارش

گنجی شافعی) و....

[۳۲ به عنوان نمونه به کتاب «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم - مصر، باب ۹، فصل ۲، صفحه ۱۲۲ مراجعه فرماید.

[۳۳ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲، ط مصر.

[۳۴ احزاب: ۵۶.

[۳۵ الصواعق المحرقة. (ابن حجر)، چاپ دوم در «مکتبه القاهرة» مصر، باب ۱۱، فصل اول، ص ۱۴۶ و نظیر آن در «الدر المنثور»، ج

۵، تفسیر آیه ۵۶ سوره احزاب، به نقل از محدثان و صاحبان صحاح و مسانید، از قبیل عبدالرزاق و ابن ابی شیبه و احمد و بخاری و

مسلم و ابو داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن مردویه، از کعب ابن عجرة از پیامبر گرامی، آمده است.

ص: ۲۵۱

[۳۶] الصواعق المحرقة، باب ۱۱، ص ۱۴۸، از فصل اول، و کتاب اتحاف (شبراوی)، ص ۲۹ و «مشارق الأنوار» (حمزاوی مالکی)، ص ۸۸ و المواهب (زرقانی) و الاسعاف (صبان)، ص ۱۱۹.

[۳۷] مستدرک حاکم، جزء سوم، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقة، باب ۱۱، فصل اول، صفحه ۱۴۹. قریب به این مضمون نیز در کتاب «کنز العمال»، جزء اول، باب الاعتصام بالکتاب و السنّه، ص ۴۴ و در مسند احمد، جزء پنجم، صفحه ۱۸۲ و ۱۸۹ و غیر آنها آورده شده است.

[۳۸] مائده: ۵۵.

[۳۹] مدارک نزول این آیه در مورد مذکور، بیش از آنست که در اینجا گردآوری شود. لکن از میان این مدارک انبوه، به برخی از آنها اشاره می‌نمایم:

۱ - تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۸۶

۲ - احکام القرآن (تفسیر جصاص)، ج ۲، ص ۵۴۲

۳ - تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۳۴۵

۴ - الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳.

[۴۰] کنز العمال، کتاب الصلوة، ج ۴، ص ۲۶۶ عن الطبرانی: «کان بلال یؤذّن بالصبح فیقول: حیّ علی خیر العمل. و سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۵. و موطأ مالک، ج ۱، ص ۹۳.

[۴۱] کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۸. و کتاب «الصرط المستقیم و جواهر الأخبار و الآثار»، ج ۲، ص ۱۹۲. و شرح التجرید (قوشچی)، مبحث امامت، ص ۴۸۴: «صعد المنبر و قال: أیها الناس ثلاث کُنّ علی عهد رسول الله أنا أنهی عنهنّ و أحرّمهنّ و أعاقب علیهنّ و هی متعة النساء و متعة الحج و حیّ علی خیر العمل».

[۴۲] کنز العمال، کتاب الصلوة، ج ۴، ص ۲۷۰.

[۴۳] به نقل از «دلایل الصدق»، ج ۳، القسم الثانی، ص ۹۷.

[۴۴] عهد عتیق: مزامیر داوود، مزموور ۹۶ و ۹۷ و کتاب دانیال نبی، باب ۱۲.

ص: ۲۵۲

- عهد جدید: انجیل متی، باب ۲۴، انجیل مرقوس، باب ۱۳، انجیل لوقا، باب ۲۱ (به نقل از موعودی که جهان در انتظار اوست).
- [۴۵] صحیح ابی داوود، طبع مصر، المطبعة التازیة، ج ۲، ص ۲۰۷ و ینابیع المودّة، ص ۴۳۲ و نورالابصار، (ب ۲، ص ۱۵۴).
- [۴۶] مانند کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، نگارش: محمد بن یوسف ابن الکنجی شافعی، و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، نگارش: علی بن حسام الدین، مشهور به متقی هندی. و کتاب المهدی و المهدویة، نگارش: احمد امین مصری. اما علمای شیعه، در این زمینه کتابهای بسیار زیادی نوشته اند که شمارش آنها آسان نیست. مانند: الملاحم و الفتن و....
- [۴۷] ینابیع الموده، ب ۷۶، در مناقب، از جابر بن عبدالله انصاری.
- [۴۸] صحیح ترمذی، طبع دهلی، سال ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۴۶ و مسند احمد، طبع مصر، سال ۱۳۱۳، ج ۱، ص ۳۷۶.
- [۴۹] ینابیع الموده، ص ۴۴۳.
- [۵۰] ینابیع الموده، ص ۴۳۲.
- [۵۱] عنکبوت: ۱۴.
- [۵۲] صافات: ۱۴۴.
- [۵۳] اعراف: ۱۸.
- [۵۴] انفال: ۳۴.
- [۵۵] سبأ: ۱۳.
- [۵۶] اسراء: ۳۶.

ص: ۲۵۳

[۵۷] برای توضیح بیشتر، به کتاب «اعیان الشیعه»، ج ۱، بحث ۱۲، ص ۱۹۴ مراجعه شود.

[۵۸] در این مورد، می‌توانید به کتاب «تأسیس الشیعه»، به نگارش سید حسن صدر مراجعه فرمایید.

[۵۹] بقره: ۵۵ و ۵۶.

[۶۰] آل عمران: ۴۹.

[۶۱] نمل: ۸۳-۸۲.

[۶۲] الدّر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۷، در تفسیر آیه ۸۲ از سوره نمل.

[۶۳] هود: ۱۰۳.

[۶۴] در الدّر المنثور، ج ۳، ص ۳۴۹، این روز را به روز قیامت، تفسیر نموده است.

[۶۵] کهف: ۴۷.

[۶۶] صدر المتألهین در کتاب اسفار، ج ۹، باب ۸، فصل ۱، ص ۳، در مورد ابطال تناسخ می‌فرماید: «... فلو تعلقت نفس منسلخه ببدن

آخر عند كونه جنيناً او غير ذلك يلزم كون أحدهما بالقوة والآخر بالفعل، و كون الشئ بما هو بالفعل بالقوة. و ذلك ممتنع لأنّ

التركيب بينهما طبعی إتحادی، و التركيب الطبعی يستحيل بين أمرين أحدهما بالفعل والآخر بالقوة».

[۶۷] مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، ط مصر.

ص: ۲۵۴

[۶۸مریم: ۸۷]

[۶۹طه: ۱۰۹]

[۷۰مدثر: ۴۸]

[۷۱مؤمن: ۱۸]

[۷۲سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۵۸۳، مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۳، سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۵۳۷، سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۵]

[۷۳زمر: ۴۴]

[۷۴ص: ۷۲-۷۳]

[۷۵یوسف: ۱۰۰]

[۷۶سنن ابن ماجه، ج ۲، باب ذکر الشفاعة، ص ۵۸۶]

[۷۷نساء: ۶۴]

[۷۸یوسف: ۹۷]

[۷۹یوسف: ۹۸]

[۸۰فاطر: ۱۵]

[۸۱آل عمران: ۱۲۶]

[۸۲احمد: ۵]

[۸۳احزاب: ۱۷]

[۸۴مائده: ۴۵]

[۸۵جن، ۱۸]

[۸۶یونس: ۱۰۶]

[۸۷نوح: ۵]

ص: ۲۵۵

[۸۸هـ: ۱۰۱].

[۸۹نساء: ۶۴].

[۹۰غافر (مؤمن): ۶۰].

[۹۱جن: ۱۸].

[۹۲رعد: ۱۱].

[۹۳اعراف: ۹۶].

[۹۴صافات: ۱۴۳ و ۱۴۴].

[۹۵مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷ و مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۴۹۳. و نظیر آن در «التاج الجامع للاصول»، ج ۵، ص ۱۱۱.

[۹۶النهاية في غريب الحديث و الأثر، نگارش مجدالدین مبارک بن محمد جزری، ج ۱، ص ۱۰۹.

[۹۷رعد: ۳۹].

[۹۸اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث ۹.

[۹۹حجر: ۹].

[۱۰۰انهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۷۶].

[۱۰۱انهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۷۶].

[۱۰۲انهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۹۸].

[۱۰۳اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، روایت ۴.

[۱۰۴الاعتقادات، ص ۹۳].

[۱۰۵مجمع البيان، ج ۱، ص ۱۰، به نقل از جواب «المسائل الطرابلسيات» سيد مرتضى.

[۱۰۶تبيان، ج ۱، ص ۳].

[۱۰۷مجمع البيان، ج ۱، ص ۱۰].

[۱۰۸اسعد السعود، ص ۱۴۴].

[۱۰۹اظهارالحق، ج ۲، ص ۱۳۰].

ص: ۲۵۶

[۱۱۰ آلاء الرحمن، ص ۲۵.]

[۱۱۱ آلاء الرحمن، ص ۲۵.]

[۱۱۲ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱.]

[۱۱۳ آلاء الرحمن، ص ۲۵.]

[۱۱۴ تهذیب الاصول، تقریرات دروس امام خمینی، ج ۲، ص ۹۶] به قلم استاد جعفر سبحانی.]

[۱۱۵ تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.]

[۱۱۶ تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.]

[۱۱۷ اتقان، ج ۱، ص ۶۷.]

[۱۱۸ در المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.]

[۱۱۹ اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲، طبع مصر.]

[۱۲۰ اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲ - ۱۱.]

[۱۲۱ همان.]

[۱۲۲ همان.]

[۱۲۳ الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج ۱، ص ۲، در حاشیه «الاصابه»، اسدالغابه، ج ۱، ص ۳ به نقل از ابن اثیر.]

[۱۲۴ حدید: ۱۰.]

[۱۲۵ توبه: ۱۰۰.]

[۱۲۶ فتح: ۱۸.]

[۱۲۷ حشر: ۸.]

[۱۲۸ فتح: ۲۹.]

[۱۲۹ منافقون: از آیه اول تا آخر.]

[۱۳۰ توبه: ۱۰۱.]

ص: ۲۵۷

[۱۳۱ احزاب: ۱۲.]

[۱۳۲ توبه: ۱۰۲.]

[۱۳۳ جامع الاصول (ابن اثیر)، ج ۱۱، کتاب الحوض فی ورود الناس علیه، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۲.]

[۱۳۴ جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۳.]

[۱۳۵ برای توضیح بیشتر، به قرآن مجید، سوره منافقون مراجعه فرمایید.]

[۱۳۶ نساء: ۲۴.]

[۱۳۷ در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه یاد شده.]

[۱۳۸ جامع البیان فی تفسیر القرآن، جزء ۵، ص ۹.]

[۱۳۹ صحیح مسلم، جزء ۴، ص ۱۳۰، ط مصر.]

[۱۴۰ به عنوان نمونه برخی از این مدارک را یادآور می‌شویم:

[۱ صحیح بخاری، باب تمتع، ۲) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۶ و ج ۳ ص ۳۵۶، الموطأ (مالک)، ج ۲، ص ۳۰، ۴) سنن بیهقی، ج

[۷، ص ۳۰۶، ۵) تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹، ۶) نهاییه ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۹، ۷) تفسیر رازی، ج ۳، ص ۲۰۱، ۸) تاریخ ابن خلکان،

[ج ۱، ص ۳۵۹، ۹) احکام القرآن (جصاص)، ج ۲، ص ۱۷۸، ۱۰) محاضرات راغب، ج ۲، ص ۹۴، ۱۱) الجامع الکبیر (سیوطی)، ج

[۸، ص ۲۹۳، ۱۲) فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۱۴۱.]

[۱۴۱ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۵.]

[۱۴۲ در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه متعه.]

[۱۴۳ شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت، ص ۴۸۴.]

[۱۴۴ برای آگاهی بیشتر، به مدارک و اسناد ذیل مراجعه فرمایید:

[۱) مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶ و ۳۶۳، ۲) البیان و التبین (جاحظ)، ج ۲، ص ۲۲۳، ۳) احکام القرآن (جصاص)، ج ۱، ص ۳۴۲، ۴)

[تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۷۰، ۵) المبسوط (سرخسی حنفی)، کتاب الحج، باب القرآن، ۶) زاد المعاد (ابن قیّم)، ج ۱، ص ۴۴۴، ۷)

[کنز العمال، ج ۸، ص ۲۹۳، ۸) مسند ابی داوود طیالسی، ص ۲۴۷، ۹) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲، ۱۰) المستبین (طبری)، ۱۱) تفسیر

[رازی، ج ۳، ص ۲۰۲ - ۲۰۰، ۱۲) تفسیر ابوحنّیان، ج ۳، ص ۲۱۸.]

[۱۴۵ مؤمنون: ۵ - ۶.]

[۱۴۶ در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱، در ذیل آیه متعه.]

[۱۴۷ وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب اول از ابواب متعه، ص ۴۳۶.]

[۱۴۸ اعد: ۱۵.]

ص: ۲۵۸

- [۱۴۹] صحیح بخاری، کتاب الصلوٰه، ص ۹۱.
- [۱۵۰] بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۴۷، به نقل از «علل الشرایع».
- [۱۵۱] سنن بیهقی، ج ۱، ص ۲۱۲، [باب التیمم بالصعید الطیب ز] صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الصلاة، ص ۹۱، اقتضاء الصراط المستقیم (ابن تیمیّه)، ص ۳۳۲.
- [۱۵۲] کنز العمال، ج ۷، ط حلب، ص ۴۶۵، ح ۱۹۸۰۹، کتاب الصلوٰه، السجود و ما یتعلق به.
- [۱۵۳] احکام القرآن، (جصاص حنفی)، ج ۳، ص ۲۰۹، طبع بیروت، باب السجود علی الوجه.
- [۱۵۴] سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوٰه، باب الصلوٰه علی الخمره.
- [۱۵۵] سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوٰه، باب الصلوٰه علی الحصر.
- [۱۵۶] سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹، کتاب الصلوٰه، باب ما روی فی التعجیل بها فی شدّه الحر.
- [۱۵۷] الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۷۹، ط بیروت، در احوالات مسروق ابن اجدع.
- [۱۵۸] برای آگاهی بیشتر به شواهد دیگر، به کتاب «سیرتنا»، نگارش علامه امینی، مراجعه شود.
- [۱۵۹] سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵، ط ۱ (حیدرآباد دکن)، کتاب الصلوٰه، باب الكشف عن السجده فی السجود.
- [۱۶۰] ازرقی، اخبار مکّه، ج ۳، ص ۱۵۱.
- [۱۶۱] سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵.
- [۱۶۲] سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵.
- [۱۶۳] وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۳، کتاب الصلوٰه، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۷.
- [۱۶۴] وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۱، کتاب الصلوٰه، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۱.
- [۱۶۵] الفقه علی المذهب الأربعة، ج ۱، ص ۱۶۱، طبع مصر، کتاب الصلوٰه، مبحث السجود.
- [۱۶۶] یوسف: ۹۳.
- [۱۶۷] یوسف: ۹۶.
- [۱۶۸] صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الحج، باب تقبیل الحجر، صفحه ۱۵۲ - ۱۵۱، ط مصر.
- [۱۶۹] صحیح بخاری، ج ۳، باب ما یجوز من الشروط فی الاسلام، باب الشروط فی الجهاد و المصلحه، ص ۱۹۵.
- [۱۷۰] الاصابه، ج ۱، خطبه کتاب، ص ۷، ط مصر.

ص: ۲۵۹

- [۱۷۱] تبرک الصحابه، (محمد طاهر مکی)، فصل اول، ص ۲۹، ترجمه انصاری.
- [۱۷۲] صحیح مسلم، جزء ۷، کتاب الفضائل، باب قرب النبی - ص - من الناس و تبرّکهم به، ص ۷۹.
- [۱۷۳] به منظور آگاهی بیشتر، می‌توانید به مدارک یاد شده در زیر، مراجعه فرمایید:
۱. صحیح بخاری، کتاب اشربه
 ۲. موطاً مالک، ج ۱، ص ۱۳۸، باب صلوات فرستادن بر پیامبر
 ۳. اسدالغابه، ج ۵، ص ۹۰
 ۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲
 ۵. الاستیعاب، در حاشیه «الاصابه»، ج ۳، ص ۶۳۱
 ۶. فتح الباری، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.
- [۱۷۴] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۳۱، مبحث عقبه اولی، ط ۲، مصر.
- [۱۷۵] مانند «الوثائق السیاسیّه» (محمد حمیدالله) و «مکاتیب الرسول» (علی احمدی).
- [۱۷۶] مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۴۴.
- [۱۷۷] الاحکام السلطانیه (ماوردی)، باب اول، ص ۵، ط ۱، مصر.
- [۱۷۸] همان.
- [۱۷۹] الاحکام السلطانیه، باب اول، ص ۵، ط ۱، مصر.
- [۱۸۰] اعلل الشرائع، باب ۱۸۲، ح ۹، ص ۲۵۳.
- [۱۸۱] انعام: ۸۴ و ۸۵.

ص: ۲۶۰

[۱۸۲ درالمنثور، ج ۳، ص ۲۸، طبع بیروت، در ذیل یاد شده از سوره انعام.
[۱۸۳ آل عمران: ۶۱.

[۱۸۴ درالمنثور، ج ۲، ص ۳۹، طبع بیروت، در ذیل آیه یاد شده.

[۱۸۵ تفسیر «مفاتیح الغیب»، ج ۲، ص ۴۸۸، ط ۱، مصر، سنه ۱۳۰۸ هـ
[۱۸۶ همان.

[۱۸۷ الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۴، طبع بیروت.

[۱۸۸ تاریخ مدینه دمشق، نگارش ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۵۹، ح ۱۰۶، ط ۱ بیروت. سنه ۱۴۰۰ هـ

[۱۸۹ مدرک سابق، ص ۶۲، ح ۱۱۲.

[۱۹۰ طور: ۳۰.

[۱۹۱ با اقتباس از «فروغ ابدیت»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

[۱۹۲ حجر: ۷۲.

[۱۹۳ شمس: ۸ - ۱.

[۱۹۴ نجم: ۱.

[۱۹۵ قلم: ۱.

[۱۹۶ عصر: ۲ - ۱.

[۱۹۷ فجر: ۲ - ۱.

[۱۹۸ طور: ۶ - ۱.

[۱۹۹ مسند احمد، ج ۵، صفحه ۲۲۴ و ۲۲۵، حدیث بشیر بن خصاصیه سدوسی.

[۲۰۰ صحیح مسلم، جزء سوم، ط مصر، کتاب الزکاة، باب بیان ان افضل الصدقه، صدقه الصحیح الشحیح، صفحه ۹۳ و ۹۴.

[۲۰۱ نهج البلاغه (محمد عبده)، خطبه ۱۶۱.

[۲۰۲ نهج البلاغه (محمد عبده)، نامه ۹.

ص: ۲۶۱

[۲۰۳ برای آگاهی بر موارد دیگر، به خطبه های ۱۶۸ و ۱۸۲ و ۱۸۷ و نامه های ۶ و ۵۴، مراجعه فرمایید.

[۲۰۴ سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۹ و سنن نسائی، ج ۷، ص ۴ و ۵.

[۲۰۵ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴.

[۲۰۶ مائده: ۳۴.

[۲۰۷ در المنثور، ج ۲، ص ۲۸۰، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده.

[۲۰۸ یوسف: ۷-۸.

[۲۰۹ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸، بخش روایات عثمان بن حنیف

مستدرک حاکم، ج ۱، کتاب صلوٰة التطوع، ط بیروت، ص ۳۱۳

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، ط داراحیاء الکتب العربیة

«التاج»، ج ۱، ص ۲۸۶

الجامع الصغیر (سیوطی)، ص ۵۹

التوسل والوسیله، (ابن تیمیّه)، ص ۹۸، ط بیروت.

[۲۱۰ التوصل الی حقیقه التوسل، ص ۱۵۸، ط ۱، بیروت.

[۲۱۱ صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الجمعة، باب الاستسقاء، ص ۲۷، ط مصر.

[۲۱۲ الدرر السنیة، (سید احمد بن زینی دحلان) ص ۲۹، به نقل از طبرانی.

[۲۱۳ الصواعق المحرقة (ابن حجر عسقلانی) ص ۱۷۸، ط قاهره.

[۲۱۴ شوری: ۲۳.

[۲۱۵ اعراف: ۱۵۷.

[۲۱۶ انشراح: ۴.

[۲۱۷ مائده: ۱۱۴.

ص: ۲۶۲

- [۲۱۸] حسین بن محمد بن حسن دیار بکری، تاریخ الخميس، ط بیروت، ج ۱، ص ۲۲۳.
- [۲۱۹] با اقتباس از: «الفقه على المذاهب الأربعة»، کتاب الصلاة، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً.
- [۲۲۰] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۱.
- [۲۲۱] مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱.
- [۲۲۲] موطأ مالک، کتاب الصلوٰه، ط ۳ (بیروت)، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۸
- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱، طبع بیروت، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر.
- [۲۲۳] موطأ مالک، کتاب الصلوٰه، ص ۱۳۴، حدیث ۱۷۶، ط ۳ (بیروت)، سال ۱۴۰۳ هـ
- صحیح مسلم، ط مصر، جزء ۲، ص ۱۵۲.
- [۲۲۴] موطأ مالک، کتاب الصلوٰه، ط ۳ (بیروت)، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۷.
- [۲۲۵] موطأ مالک، کتاب الصلوٰه، ص ۱۲۴، حدیث ۱۷۵.
- [۲۲۶] مدرک سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۹.
- [۲۲۷] مدرک سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۱.
- [۲۲۸] شرح زرقانی بر موطأ مالک، ط مصر، جزء اول، باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر و السفر»، ص ۲۹۴.
- [۲۲۹] مدرک سابق، ص ۲۹۴.
- [۲۳۰] صحیح مسلم، جزء ۲، ط مصر، ص ۱۵۱، «باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر».
- [۲۳۱] مدرک سابق، در ذیل حدیث یاد شده.
- [۲۳۲] همان مدرک، ص ۱۵۲.
- [۲۳۳] مدرک سابق، ص ۱۵۲، در ذیل حدیث یاد شده.
- [۲۳۴] صحیح بخاری، جزء اول، ص ۱۱۰، کتاب الصلوٰه، باب «تأخیر الظهر الی العصر»، ط مصر، نسخه امیریّه، سنه ۱۳۱۴ هـ
- [۲۳۵] مدرک سابق.
- [۲۳۶] صحیح بخاری، جزء اول، کتاب الصلوٰه، باب ذکر العشاء، ص ۱۱۳، ط مصر، سنه ۱۳۱۴ هـ
- [۲۳۷] صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۳، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر.
- [۲۳۸] صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۱، ط مصر.

ص: ۲۶۳

[۲۳۹ مدرک سابق، ص ۱۵۲.

[۲۴۰ مؤطاً مالک، ط ۳ (بیروت)، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۰.

[۲۴۱ کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع فی صلاة المسافر، باب جمع، ج ۸، ص ۲۴۶، ط ۱ (حلب)، سنه ۱۳۹۱ هـ

[۲۴۲ کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع فی صلوة المسافر، باب جمع، ج ۸، ص ۲۴۷، ط ۱ (حلب).

[۲۴۳ مدرک سابق.

[۲۴۴ «سرف»، منطقه ای است که در نُه میلی مکه واقع است، (کنز العمال، در ذیل روایت حدیث یاد شده آورده).

[۲۴۵ کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع، باب جمع، ج ۸.

[۲۴۶ الفقه علی المذاهب الاربعه، کتاب الصلاة، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً.

[۲۴۷ اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، حدیث ۳.

[۲۴۸ مدرک سابق، حدیث ۵.

[۲۴۹ اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، حدیث ۲.

[۲۵۰ مدرک سابق، حدیث ۸.

[۲۵۱ مدرک سابق، حدیث ۶.

[۲۵۲ جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۹.

[۲۵۳ مدرک سابق، ص ۱۲۷.

[۲۵۴ مدرک سابق، صفحه ۱۲۸.

[۲۵۵ صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی، ج ۵، ط بیروت، ص ۶۶۲، ح ۳۷۸۶.

[۲۵۶ مدرک سابق، ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸.

[۲۵۷ صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳.

[۲۵۸ مستدرک حاکم، جزء ۳، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقة، باب ۱۱، فصل اول، ص ۱۴۹ و قریب بدین مضمون نیز در کتابهای یاد

شده در زیر به چشم می خورد:

مسند احمد، جزء ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹.

کنز العمال، جزء اول باب الاعتصام بالکتاب والسنة، ص ۴۴.

[۲۵۹ صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، ص ۱۲۳.

[۲۶۰ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، ط مصر.

[۲۶۱ مدرک سابق.

[۲۶۲ نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۴۴.

ص: ۲۶۴

[۲۶۳] کامل بن اثیر، ج ۱، ص ۲۶۱، ط مصر، سنه ۱۳۴۸ هـ
[۲۶۴] مدرک سابق.

[۲۶۵] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷، ط نجف.

[۲۶۶] سیره حلبی، ج ۱، ط مصر، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ و ط بیروت، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
[۲۶۷] مدرک سابق.

[۲۶۸] مدرک سابق.

[۲۶۹] مدرک سابق [سیره حلبی]، ج ۱، ص ۱۳۷، ط مصر.

[۲۷۰] برای توضیح بیشتر به «سیره حلبی»، ط مصر، ج ۱، ص ۱۳۴، و سیره ابن هشام، ط بیروت، ج ۱، ص ۱۸۹ و «ابوطالب مؤمن قریش»، ص ۱۰۹، ط بیروت و «طبقات کبری»، ج ۱، ص ۱۱۷، ط بیروت، مراجعه گردد.

[۲۷۱] الحجّه، ص ۵۷. و نظیر آن در مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳، ط بیروت.

[۲۷۲] تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۲.

[۲۷۳] شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۷۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۲۵۴.

[۲۷۴] خزانه الأدب بغدادی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۲؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۵۵، ط ۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵۳ - ۱۵۵. الإصابه، ج ۴، ص ۱۱۶، ط مصر، سنه ۱۳۵۸ هـ دیوان ابی طالب، ص ۱۲.

[۲۷۵] شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۸. دیوان ابوطالب، ص ۷۵.

[۲۷۶] متشابهات القرآن، (ابن شهر آشوب مازندرانی)، در تفسیر سوره حج، ذیل آیه «ولینصرنّ الله من ینصره».

[۲۷۷] به منظور آگاهی بیشتر، به مدارک زیر مراجعه فرمایید:

(۱) سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۴، ط مصر، (۲) تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۳، ط بیروت، (۳) سیره ابن هشام، ج ۱، ط بیروت، ص ۱۸۹، (۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط ۲، ج ۱۴، ص ۵۲، (۵) تاریخ یعقوبی اول جلد ۲، ط نجف، (۶) الإصابه، ج ۴، ص ۱۱۵، ط مصر، (۷) طبقات کبری، ج ۱، ص ۱۱۹، ط بیروت، سنه ۱۳۸۰ هـ.

[۲۷۸] شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۵۳، ط ۲.

[۲۷۹] مدرک سابق، ص ۸۴.

ص: ۲۶۵

[۲۸۰ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۳۰۱ - ۳۰۰، ط بیروت. سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر.]

[۲۸۱ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۶۳، ط بیروت. الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۰۹.]

[۲۸۲ سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر.]

[۲۸۳ فتح: ۲۹.]

[۲۸۴ مجادله: ۲۲.]

[۲۸۵ همچنین آیه ۱ از سوره ممتحنه و آیه ۲۳ از سوره توبه و آیه های ۸۱ و ۵۴ از سوره مائده نیز، بر این معنا گواهی می دهند.]

[۲۸۶ الحجّه، ص ۲۴.]

[۲۸۷ الحجّه، ص ۲۴.]

[۲۸۸ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۷۱، ط ۲.]

[۲۸۹ الغدیر، ج ۷، ص ۳۹۸، ط ۳، بیروت، سنه ۱۳۷۸ هـ به نقل از تفسیر «وکیع».]

[۲۹۰ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۶۸، ط ۲، الحجّه، ص ۱۸.]

[۲۹۱ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۰، ط ۲، الحجّه، ص ۱۷ و ۱۱۵.]

[۲۹۲ «ضحاح» که معادل آن در فارسی «پایاب» است، به معنای گودالی است که عمق آن، کمتر از قامت انسان باشد.]

[۲۹۳ صحیح بخاری، ج ۵، ابواب مناقب، باب قصه ابی طالب، ص ۵۲، ط مصر - ج ۸، کتاب الأدب، باب کنیه المشرک، ص ۴۶.]

[۲۹۴ میزان الاعتدال (ذهبی)، ج ۲، ص ۱۶۹، ط ۱، بیروت، سنه ۱۳۸۲.]

[۲۹۵ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰، ط ۱، بیروت.]

[۲۹۶ مدرک سابق، ص ۶۳۴.]

[۲۹۷ همان.]

[۲۹۸ مدرک سابق، ص ۶۳۴.]

[۲۹۹ میزان الاعتدال، ج ۳، ط ۱، بیروت، از ص ۴۲۰ تا ص ۴۲۳.]

[۳۰۰ مدرک سابق، ص ۴۲۳.]

[۳۰۱ شیخ الأبطح، ص ۷۵، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲۳.]

[۳۰۲ فاطر: ۳۶.]

ص: ۲۶۶

[۳۰۳] تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۳۷، ط مصر، سنه ۱۳۰۸ هـ

[۳۰۴] شعراء: ۱۹۴.

[۳۰۵] بقره: ۹۷.

[۳۰۶] نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۸۸، ط بیروت. کافی، ج ۸، ص ۶۷، ط ۲، سنه ۱۳۸۹ هـ تهران.

[۳۰۷] بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۲، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۰۳.

[۳۰۸] به منظور آگاهی بیشتر از روایات انبوهی که بیانگر خاتمیت رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) از دیدگاه شیعه می

باشد، به کتاب «مفاهیم القرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی، مراجعه گردد.

[۳۰۹] حدیث یاد شده، مدارک بی شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

(۱) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳، ط مصر، باب غزوه تبوک.

(۲) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، ط مصر، باب فضائل علی - ع -

(۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ط ۱، مصر، باب فضائل اصحاب النبی - ص -

(۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، ط بیروت

(۵) مسند احمد، ج ۱، صفحه های ۱۷۰ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵، ج ۳، ص ۳۲

(۶) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۱، ط بیروت، باب مناقب علی بن ابی طالب - ع -

(۷) مناقب (ابن مغازلی)، ص ۲۷، ط بیروت، سنه ۱۴۰۳ هـ

(۸) بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۳ هـ

(۹) معانی الاخبار (صدوق)، ص ۷۴، ط بیروت، سنه ۱۳۹۹ هـ

(۱۰) کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۸، ط بیروت، سنه ۱۴۰۵ هـ

[۳۱۰] آل عمران: ۲۸.

[۳۱۱] نحل: ۱۰۶.

ص: ۲۶۷

[۳۱۲] به «دَر المثنور» [نگارش جلال الدین سیوطی]، ج ۴، ص ۱۳۱، ط بیروت، مراجعه گردد.

[۳۱۳] به منظور آگاهی بر کشتار بی رحمانه شیعیان، توسط پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، به کتابهای: «مقاتل الطالبیین» [نگارش

ابوالفرج اصفهانی]، و «شهداء الفضیله»، [نگارش علامه امینی] و «الشیعه و الحاکمون»، [نگارش محمد جواد مغنیه]، مراجعه فرمایید.

[۳۱۴] تذکره الفقهاء، ج ۲، کتاب النکاح، مقدمه چهارم.

[۳۱۵] رعد: ۳۸.

[۳۱۶] بقره: ۶۰.

[۳۱۷] آل عمران: ۴۹.

[۳۱۸] نمل: ۱۶.

[۳۱۹] اگر ریشه لغوی نبی، صیغه لازم باشد، به معنای نخست می باشد و اگر متعدی باشد، به معنای دوم، خواهد بود.

[۳۲۰] رسائل العشر (نگارش شیخ طوسی)، ص ۱۱۱.

[۳۲۱] بقره: ۲۱۳.

[۳۲۲] مائده: ۹۲.

[۳۲۳] بقره: ۱۲۴.

[۳۲۴] ابراهیم: ۳۹.

[۳۲۵] در این زمینه، به آیه ۱۰۲ - ۹۹ از سوره صافات، و آیه ۵۳ - ۵۴ از سره حجر، و آیه ۷۰ - ۷۱ از سوره هود، مراجعه گردد.

[۳۲۶] نساء: ۵۵.

[۳۲۷] بقره: ۲۴۷.

ص: ۲۶۸

[۳۲۸ با اقتباس از «منشور جاوید قرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

[۳۲۹ بقره: ۲۵۱.

[۳۳۰ شوری: ۱۱.

[۳۳۱ اخلاص: ۴.

[۳۳۲ رعد: ۱۶.

[۳۳۳ ملل و نحل (شهرستانی)، ج ۱.

[۳۳۴ انعام: ۱۶۴.

[۳۳۵ نازعات: ۵.

[۳۳۶ یوسف: ۴۰.

[۳۳۷ ص: ۲۶.

[۳۳۸ مائده: ۴۴.

[۳۳۹ مائده: ۴۷.

[۳۴۰ مائده: ۴۵.

[۳۴۱ حمد: ۴.

[۳۴۲ نحل: ۳۶.

[۳۴۳ بقره: ۳۴.

[۳۴۴ یوسف: ۱۰۰.

[۳۴۵ یوسف: ۴.

[۳۴۶ اعراف: ۲۸.

[۳۴۷ انعام: ۷۸ - ۷۶.

[۳۴۸ آل عمران: ۵۱.

[۳۴۹ انعام: ۱۰۲.

[۳۵۰ دخان: ۸.

[۳۵۱ مائده: ۷۲.]

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

